الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ و صلوٰۃ علی حبیبہ سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریں ایام سعادت اختتام شرح قصیدۂ قطبیہ محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارضاعنا المسمّٰی بہ

الکواکب الدریہ

فی شرح

القصیدۃ القطبیہ

از تالیف عالم صوفی مرید و خلیفہ جناب علامہ ربانی قاری کلام اللہ القدیم مولینا و مرشدنا مولوی محمد عبد الحکیم صاحب مدظلہ خیر خواہ اہل اسلام فقیر عبد السلام الکشمیری الاحمد الکملی ثم الشملوی مقیماً والحنفی مذہباً القادری الچشتی السہروردی مشرباً عفی عنہ

باہتمام محمد عبد الرحمن بخش مطبع اللباب العربی در خطۂ پنجاب امرتسر

AZAD LIBRARY ALIGARH

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سپاس و شکر خلاق جهان ـ و حمد و ثنای مالک زمین و زمان بمقدار معرفت اهل عرفان لایق ـ و نعوت سید بریات و زبدهٔ کائنات باهل مجاهدات فایق ـ و نزول نعمت بی زحمت رحمت بی نهایت و بی نهایت بر آل و اصحاب او که بنجوم هدایت اند شایق ـ اما بعد میگوید بندهٔ احقر و گمنام تراب اقدام اهل کرام نقیب عبد السلام الکاشمیری وطنا و الحنفی مذهبا و الچشتی النظامی السهروردی مشربا عفی اللہ عنه و عن آبائه و حسن الیه و احبابه که چون در زمان شباب از وطن خود یعنی کشمیر صانها اللہ تعالی عن الآفات و التدمیر باراده تعلمی و مستر شدی بر آمده بمدت سی و سه سال در سفر ماندم چنانکه وطن و اقامت جدیدم بوطن اصلی قدیمم را رجحان یافت ـ تاهم داغ مهجوری اقربا مانند نیش عقربان سخت و مفارقت یاران چون گزیدن ماران است عمر چند از روز و فردا کرده مقتضی شد رفتن و ملاقات با آنها میسر نگردید ـ ناگهان آناً فاناً عنایت محبوب حقیقی و توفیق مربی اصلی شامل حال این شکسته بال شده بتاریخ غرهٔ ماه ربیع الاول در سنه ۱۳۱۱ هجری بملاقات اقربا و احبا و سادات و علما و صلحای وطن قدیم خود رسیده فایز گردیدم و قبور والدین و اخوان را در کنار کشیدم و خاک پای آنها را توتیای چشمان خود ساختم خیلی فرحتم رد یداد و نعم ما قال قطعه

حب الوطن از ملک سلیمان بهتر
خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر
یوسف که بمصر پادشاهی میکرد
میگفت گدا بودن کنعان خوشتر

و از ملاقات اجل کرم فرمایم سعادت بخت رئیس سادات و صلحای وقت سجاده نشین خاندان علیه عالیه قادریه این دیار سکونت ورز و تمکنت گزین خطهٔ خانیار صانها اللہ و البلده عن الآفات و الاخطار

مغتنمات الزمن المقبول فی السر والعلن اعنی میر سید حسن قادری سلمہ الباری فرصتی دیدم و خوش وقت گردیدم از کمال اوصاف حمیدہ و اخلاق برگزیدہ خود کہ آن روش وطیرۂ خاندان مصطفوی و خوش عنوان فرخ نشان دودمان مرتضوی ہست باین مسکین و غریب بحسن سلوک عجیب پیش آمدند و مبالغہ در تعظیم و توقیر این فقیر فرمودند. بارک اللہ لہ بالطاف الفاخرہ فی الدنیا والآخرہ و بعد امضای چند ایام شرح وسیط قصیدہ شریفہ قطبیہ بیان فرمودند و بالفاظ الحاح مؤکد نمودند. اگرچہ استعداد توضیح و تشریح آن در خود نمیدیدم کہ کلام بلند و منازل ارجمند بیان فرمودہ اند کیف لا کہ صاحب قصیدہ محبوب سبحانی و معشوق یزدانی است

شعر
کس چہ داند ثناے او گفتن — یا در وصف پاک او سفتن
وصف پاکش ہمانکہ خود گفتست — در مدحش ہمانکہ خود سفتست

درست العلم حتی صرت قطباً — ونلت السعد من مولی الموالی

لیکن بقول الامر فوق الادب دانستہ و استمداد و استعانت از حضور ممدوح کردہ ازین خدمت سر جنبانیدہ نتوانستم مفوضا الی اللہ و ہو حسبی و نعم الوکیل ورقی چند را سیاہ کردم کہ مدح بزرگان و مدح شان طاعت است و این چند اجزا را کہ نقل کردیم از معتبرات الکوکب دریہ فی شرح قصیدۃ القطبیۃ نام نہادم واللہ مقتبسہ و منہ التوفیق والیہ ازمۃ التحقیق. و اینجا ضرور است از بیان بندی از مقدمۂ قصیدۂ قطبیہ آن اینست کہ امام نور الدین لخمی در بہجت الاسرار فی تذکرۃ الابرار چنین آگاہی داد و خبر کرد مارا شیخ فقیہ ابو الحسن علی بن شیخ ابی العباس احمد بن المبارک بن سباط البغدادی الحریمی الشافعی رحمۃ اللہ علیہم بمقام محلہ قاہرہ در سنہ شش صد و ہفتاد گفت خبر کرد مرا شیخ ابو جعفر محمد بن شیخ ابی عبد اللہ عمر بن محمد بن عبد اللہ بن عمر سہروردی البغدادی الصوفی در بغداد در سنہ شش صد و چہل و سہ گفت خبر کرد مرا شیخ ابو العباس احمد بن یحیی بن برکۃ البغدادی معروف بامین دبیقی در بغداد در سنہ شش صد و یازدہ گفت خبر کرد مرا شیخ ابو رضا محمد بن احمد بن داؤد بغدادی ادیب بجاسب یعنی محتسب معروف بمفید در بغداد در سنہ پنجصد و ہفتاد و یک گفت

به آرزوی بسیار میخواستم که بپرسم و درخواست نمایم از صفات قطبیه پس درآمدم و درآمد شیخ
ابو خلیل احمد بن اسعد بن وهب بن علی المقری البغدادی ثم الهروی در سنه پنجصد و چهل و هشت در جامع رصافه
که نام محله ایست و مسجد جامع همانجا بود پس یافتیم ما هر دو را درآن مسجد جامع شیخ ابو سعید قیلوی و شیخ ابو الحسن علی
بن الهیتی رحمة الله علیهما پس سوال کردم از شیخ ابو سعید قیلوی از وصف قطبیت پس گفت که قطب همان است
که منتهی میگردد و انتهای همه امورات بطرف او در وقت او و او محیط منازل و مدارج بزرگی احوال باطنی بسوی
اوست سطح امورات عالم کون پس عرض کردم و سوال نمودم کدام کس در زمان ما که بوصف قطب موصوف
باشد فرمودند و این وقت آن قطب موصوف بصفت قطب مدار شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه
پس بی توقف برجستیم و همه برجستند تا حاضر کنیم خود را و میرویم در مجلس شیخ عبد القادر رضی الله عنه مقدم و
موخر نبود از ما کسی و در تفرقه نبود هیچ یکی مگر که میخواست که چیزی بشنود در مجلس یعنی از حضور شان پس موافقت
کرد با این آرزو که رسیدیم ما در مجلس در حالیکه حضرت شیخ کلام میفرمودند بکلام وعظ و نصایح و نشستیم در مجلس ما
در کلام میکه و تقریر یکه داشت دران آن ازان قطع کلام خود کرده و توجه بما فرموده بیان کردند لایق است
برای طلب کننده وصف قطبیت که میپرسید او را نیست طریقه در حقیقت مگر که قطب را در اینجا تمکین موقرا
و نیست درجتی از درجات ولایت مگر که برای قطب تمکینی و وطنی ثابت است دران و نیست مقامی در
مقامات ولایت مگر که دران مقام برای قطب قدمی محکم هست. و نیست منزلتی از منازلات مشاهده مگر که
برای قطب دران مشربی هست گوارنده و نیست ترقی در مقامات سیر الی الله مگر که دران مقام سیرگاهی
عالی هست و نیست امری در عالم ناسوت و ملکوت مگر که دران مقام کشفی خارق باشد که همه عادات را
پاره کرده همه امور بر خود منکشف خواهد نمود و نیست سری در عالم ظاهر و باطن مگر که دران مطلع باشد و نیست
وجودی ظاهر که مظهر واجب الوجود باشد مگر او را دران مشارکتی هست و نیست فعلی عظیم و قوی که دیده دران
مبطنی یعنی سری باشد و نیست نوری از انوار عالم غیب و شهادت مگر که دیده ازان اقتباسی باشد یعنی

قسمی خلاصه. ونسبت معرفتی مگر که ویرا دران نفسی زکیه باشد. ونسبت مسابقتی مگر که ویرا دران گرفتی باشد
یعنی بانتهای رسیده باشد. ونسبت نهایت وصل وصل آصل مگر که ویرا دران اختیاری نهایت باشد.
ونسبت عنایتی از عنایات ایزدی مگر که وی دران مخطوب باشد. ونسبت مرتبه از مراتب این شان مگر که وی
دران مجذوب باشد. ونسبت نفسی از انفاس قدسیه مگر که وی دران محبوب باشد واو بردارنده علم عزت
ایزد است و روشن کننده سیف قدرتی است وحاکم حکومت وقت وسلطان عسکر محبت وولیعهد ومتولی
نصب وعزل ومجلس او شقی نخواهد بود وحال او پوشیده نخواهد ماند نه بر بلندی حالت بیداری ونه بر بالای
حالت غشی وهیچ مشاهده از وی غیب نخواهد ماند. ونسبت وجودی تمامتر از وجود او ونسبت شهودی ظاهرتر از
شهود او ونسبت پیروی در شرع سخت تر از پیروی او مگر که او پاینده ودانندهٔ نزدیک ودور زمینی وآسمانی از عالم
قدس وغیب واسطهٔ خالص مشیر نافع وبرای او حدی است از حدود اوصاف قطبیت که منتهی شود ولوی دتمام
میشود بروی ووصف قطبیت منحصر بقطبیت او وتکلیف مکلف حقیقی واجب بروی مگر که آن قطب مستتر پیدا شد
باتصال جمع درمقامات ومواقع ازلیه از خوف عین تفرقه مابین خوف ورجا وهیبت وانسیت ظاهر است بوقت دور
شدن از مقام تفرقه درمقام اقسام مشاهدات البته متجلی است در صفات جلال وعیش وراحت جمال بجلالت
ومداومت وصف مقام قطبیت وزوال صفت حال نیز او دربان است علیحده بدرگاه عزت ندای ظهور اسرار
الهی بآیات الهیه که پوشیده اند وآن اسرار در اقتران حکم او بامر معروف اگر اینچنین نبود که میتوانست ظهور
آن امر معروف ببسط از روی بودن منازل او ومحل غلبه وقهاریت قبض وبسط اگر این چنین نبودی تحقیق
عالم ملک وملکوت ظاهر نشدی دران هیچ چیز از عالم غیب واز عالم قدرت مگر همه در حجاب بودی ومستور شدی
واشاره رمز وقید تحصر البته ظاهر است بطور محجوبیت بر اهل عالم ورنه اجمال او وتفصیل او واول او وآخر او پیچیده
شده است درحاشیه تمکین وعزت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمیخته شده ومخلوط نموده است
پیاله از آب تسنیم که پیالهٔ مقربان است مرغیبه او ومحصول او در اختیار او بآمد ورفت او وجمع وتفرقه او البته

میسوخت تیر قضا و قدر ایشہمہ حکومت را اگر پیدا کردہ شدے برائے این امر کہ امر قطبیت است کہ اشارہ بسوئے
اوست زبانی زکیہ البتہ می نیوشید شما از ان زبان احوال قطبیت میشنیدید از ان بیان عجوبات احوال قطبیت
پس خواند این قصیدہ قطبیہ بلا توقف و ترنم و فرق درمیان تصنیف و تنشید آنست کہ تصنیف بتامل و تدبر
و تفکر و خیال بستہ خواندہ شود و تنشید عکس آن کہ مثل خواندن ہست حاجت تفکر و تدبر ندارد و درین دلالت است
بر کمال جناب شیخ رضی اللہ عنہ ہر علمی کہ باشد باعتبار قوت حافظہ و مدارسات آن آزبر یاد میماند و بقوۃ
ذہنیہ بیان آن کما حقہ خواہد کرد دیگر انشاد اشعار کہ بلا تامل و توقف ابیات گفتن نہ ابیاتی کہ صرف موزون
باشد بفصاحت بلکہ بمقامات غوثیت و منازلات قطبیت و تقربات ازلیہ ابدیہ و ما یلازم العارف
والقذف فی الوصل والفصل و حل کردن و بیان نمودن جلوہ قدرت قادریت است پس ہمان وقت این قصیدہ
شریفہ قطبیہ بر منبر خواندند و در کتاب روض الریاحین فی احوال الصالحین روایت کردند سلف صالحین و سند
رسانیدند تا حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ و عن کل الصحابۃ گفت انس رح تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ
بدلاء امتی یعنی ابدال امت من چہل تن اند منجملہ آن بیست و دو تن در شام شریف و ثمانیۃ عشر یعنی ہژدہ
تن در ملک عراق و ہر وقت کہ میمیرد از انہا یکے بدل کند بمقام او دیگری را و چون قرب قیامت شود
ہمگی قبض کردہ شوند و انتقال آخرت فرمایند و نیز سلف صالحین روایت کردند و سند رسانیدند تا ابن مسعود
رضی اللہ عنہ و عن کل الصحابۃ گفت ابن مسعود رض فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق برائے حضرت حق جل شانہ
در روئے زمین سیصد مرد اند کہ دلہائے شان بر دل آدم علیہ السلام و برائے او چہل مرد کہ قلوب شان
بر قلب موسیٰ علیہ السلام و برائے او ہفت مرد اند کہ قلوب شان بر قلب ابراہیم علیہ السلام و برائے او پنج تن اند
کہ دلہائے شان بر قلب جبرائیل علیہ السلام و برائے او سہ مرد اند کہ قلوب شان بر قلب میکائیل علیہ السلام
و برائے او یک مرد است کہ قلب او بر قلب اسرافیل علیہ السلام و چون بمیرد آن یک مرد کہ مراد از قطب است
بدل میکند بجائے او اللہ تعالیٰ از ان سہ تن یکے را و چون بمیرد یکے از ان سہ تن بدل میکند اللہ تعالیٰ

بجای او یکی را از آن پنج تن و چون بمیرد یکی از آن پنج تن بدل میکند الله تعالی بجای او یکی
را از هفت تن و چون بمیرد یکی از آن هفت تن بدل بکند الله تعالی بجای او یکی را از چهل تن
و چون بمیرد یکی از چهل تن بدل بکند الله تعالی یکی را بجای او از سه صد تن و چون بمیرد یکی از آن
سه صد تن بدل بکند الله تعالی یکی را از عامه مسلمانان بجای او بردارد الله تعالی ببرکت انفاس شان
بلاها را از این امت مرحومه و آن یک تن که قطب است او غوث هم خوانده شود و مرتبه و درجه او مانند نقطه دایره
که او مرکز و قطر دایره میباشد و او قطب مدبر صلاح عالم است و بعضی روایت کردند که ذکر نه کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که قلب قطب کقلوب جمله انبیاء و ملائکه و اولیاء چونکه پیدا نه کرده است الله تعالی در عالم خلق
که عالم ناسوت است و عالم امر که عالم جبروت و لاهوت است بهتر و عزیزتر و محبوب تر و شریف تر از دل مبارک
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس قلوب ملائکه و انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین باضافت
بقلب او مانند اضافت نجوم بجمال نور آفتاب و بعضی گفته اند که بر قلب قطب مدار را نور از قلب سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم است تا بحدیکه نور شمع در مشکوة و زجاج الحکاس گرفته همه را متجلی گرداند انتهی و چون در ملک
کشمیر استعمال زبان فارسی بعام و خاص محاوره دارد آنچه که از کتب فارسی نقل کردیم بعینه اصل عبارت نوشتیم
و آنچه از کتب عربی نوشتیم در فارسی ترجمه کرده نوشتیم از تسوید این اوراق مورخه ۱۳ ماه رجب المرجب ۱۳۲۲ھ
فراغت یافتیم امید است که خوانندگان این جمع و تالیف را فایده میدهد و عقیده خراب نشود فقط و قصیده
شریفه قطبیه این است. بیت اول.

مَا فِي الصَّبَابَةِ مَنْهَلٌ مُسْتَعْذَبٌ ‎ ‎ ‎ إِلَّا وَلِي فِيهَا الْأَلَذُّ الْأَطْيَبُ

صبابه مصدر صَبَّ بمعنی ریختن و ریخته شدن آب و آب ریزان و عاشق منهل بفتح میم و سکون نون
و فتح ها ظرف یعنی چشمه در چراگاه و یا در صحرا که مردم و بهائم و هوام حشرات از آن آب نوشند و این ماخوذ
از نهل است که بمعنی سیراب شدن باشد صراح و رشیدی یعنی نیست در مقامات عشق مشربی و جائے

سیراب شدنی و منزلی رفیع مگر مرا دران حظی ولذتی شیرین تر و پاکیزه تر نیست همگی مخلصان من نزدیک
و دور غایب و حضور از مشرب من سیراب شدند و تا قیام قیامت سیراب شده میروند مرید را عشق پیدا آید
بود و او جاذب اوست لکل شئ اصل واصل المعرفة العشق زیرا که برای هر چیز اصلی و مبدئی است
که از ان منبع و مشرب او یافته شود لانه نار یحرق ما سوی الله عشق آتش است و مبدء و مشرب معرفت
ایزد تعالی جل شانه عشق است و عشق عبارت از محبتی که محدود نباشد و حرکات و سکنات آن زیر تصرف
نباشد و خود را همگی در عشق و قرب معشوق خود محو کرده باشد مراد هر چه از ما سوی الله باشد سوختانده باشد
همچنانکه آتش همه چیز را از صاف و ناصاف و از لطیف و کثیف میسوزاند چنانچه امیر صاحب علیه الرحمة میفرماید

قطعه- عاشقی چیست بگو بندهٔ جانان بودن	دل بدست دگری دادن و حیران بودن
سوی زلفش نظری کردن و رویش دیدن	گاه کافر شدن و گاه مسلمان بودن

و در محاوره اهل تصوف کافر آنرا گویند که یکرنگی و یگانگی در عالم وحدت اختیار کرده باشد و تمامی روی
دل از ما سوی برتافته باشد و زلف اسرار الهی را گویند که حصول آن بجز سوختانیدن از آتش عشق بآن
اسرار راه نیابد و در تحفة الکرامات آورده که روزی جناب غوث الثقلین رضی الله عنه خادمی را پیش
خواهرزادهٔ خود سید احمد کبیر رفاعی الموسوی رحمة الله علیه فرستاده فرمودند که از وی بپرسی که ما العشق
خادم رفته پرسید که چیست عشق سید احمد بمجرد استماع این سخن آهی از جوشش عشق برآورده فرمودند
هذا هو العشق یعنی اینست آن عشق ناگاه درختی مقابل ایشان بود سوختن گرفت و سید احمد نیز همراه
آن سوخته شد و خاکستر گشت و آب شد خادم چون این مقدمه دید زود رفته در خدمت عالیه حضرت
جناب غوث الثقلین کیفیت بیان نمود فرمودند که برو اگر آب بر جای باشد اطرافش را بعطریات گرد کن
خادم آمده دید که آب بر جای هست عطریات برگرد آن پاشید بعد از ساعتی سید احمد رجوع
بحال وجود آورده زنده گشت و چون این خبر بحضرت غوث رضی الله عنه رسید فرمودند که ازین

مقام دو کس مراجعت کردند یکی از اسلاف و دوم ایشان - والاّ ہر ولی کہ درین مقام رسید باز نگشت

بیت - درین ورطہ کشتی فرو شد ہزار — کہ پیدا نہ شد تختہ بر کنار

رباعی - شہسوار اینکہ دیدند حسن یار — یافتند دریائے جنبش بے کنار
جملہ گشتند غرق بحر حسن دوست — نے خبر از بحر دارد نے کنار

چون حضرت مصنف قصیدۂ قطبیہ علیہ الرحمۃ والتحیۃ در استعمال و اشتغال علم ظاہری و مدارسات و فنون علم بکمالی داشت کہ فرمودند در قصیدۂ خمریۂ مصنفہ خود دَرَسْتُ الْعِلْمَ حَتّٰی صِرْتُ قُطْبًا الخ و بفحوائے آیۂ بلند پایۂ کلام ایزد سبحان وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میفرمایند گویا ادائے شکر ایزد تعالیٰ سبحانہ آرند من آن بندۂ پروردگارم کہ درین دوام مقتضا و مراد علم و عشق است لذتے یافتم و لطفے برداشتم و قرب و معیتی چنان حاصل شد کہ دیگرے نیافت و مزہ الذی چشیدم کہ دیگری نچشیدہ باشد بعونہ تعالیٰ از جام عشق اَلَذّ و اَطیب آن نوش کردم و از فضالۂ آن جام عشق و محبت بسی بمنزل مقصود رسیدند و میرسند و این بیت قصیدہ شریفہ خمریہ بقولہ شَرِبْتُ فُضْلَتِيْ مِنْ بَعْدِ سُكْرِيْ الخ و زین ایمائی است پس محقق گردید کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ داد محبت دادند و در دوانیدن گوئے عشق تگ و پوئے نمودند و در میدان مبارزت عشقبازی مبالغہ کردند باینہمہ برابر سر موئی از اتباع شریعت و مدارست علم دین فقہ و حدیث مسامحت یافتہ نشد چنانکہ مستقیم بر شریعت و طریقت بودند بواسطہ محبت و ملاحظۂ آن ملقب بشیخ و بہ قدوۃ الواصلین و محبوب سبحانی و غوث صمدانی و قطب ربانی شدند چنانچہ در تفسیر فتح العزیز آوردہ است کہ محبت خدا چہ معنی دارد علماء ظاہر میگویند کہ محبت نوعیست از خواہش و خواہش متعلق نمیشود مگر بچیزے کہ بودن و نبودن او نزد عقل سلیم محتمل باشد و در ذات و صفات باریتعالیٰ چون واجب الوجود دائما تعلق محبت بذات و صفات او تعالیٰ معقول نیست پس معنی محبت او تعالیٰ ہمین است کہ عبادت و طاعت او را دوست دارد یا ثواب و رضامندی او را دوست دارد . . . .

اہل سلوک

در حقایق آگاهِ این راه میگویند که کمال محبت بالذات است و محبت نام میل دلست خواه مبنی بر غرضے باشد
خواه نباشد زیرا که اگر در هر محبت غرضے هم ضرور میشد و هر چیز را برائے چیزے دیگر دوست میداشتیم
دور و تسلسل لازم مے آید و آن خوب نیست مقدوح است و هرگاه از حال خود بوجدان و تجربه در مییابیم
که در بعض اوقات مرد عالم را محض برائے علم او بے توقع غرضے از و دوست میداریم و همچنین مرد شجاع
را محض برائے شجاعت او دوست میدارد و مرد زاهد را محض برائے زهد او دوست میدارد پس ذات
اقدس بیچون و بیچگون الهی که بهر کمال جامع است و هر کمال ذاتی اوست چرا محبوب نتواند شد و هر قدر که یاد او
بسیار کرده شود و علامات و قدرت و حکمت او را بیشتر در نظر آورده شود و نعمات و احسانات او را که لا تحصی
اند بر خود و بر تمام مخلوقات زیاده تر ملاحظه نموده آید آن محبت ترقی و تضاعف می پذیرد تا آنکه سلطان حب
بر دل او غالب مے آید و التفات بغیر او موجود نمے ماند و از حظوظ نفس فنا دست میدهد و علامات محبت الهیه
آنست که محبان و محبوبان او را دوست میدارد و مبغضان و حاسدان او را دشمن میدارد و پیرامون معصیت
او نگردد و عبادت را بکمال نشاط و شوق ادا نماید و مال خود بکمال خوشدلی و خرسندی در راه او ایثار کند و در آیات
و احادیث صحیحه محبت خدا را بعشق و طرب باشد روز بروز ترقی باشد و برا مناقب بسیار است و بسبب عشق
و محبت خدا حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام را بعشق غلبه شوق خلت خلت یافت بخلیل الله ملقب شد
عشق بهترین وسایل است چنانچه در صحیحین آورده است که بادیه نشینی در حضور خدمت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
آمده و پرسید که یا رسول الله روز قیامت کے خواهد بود آنحضرت صلعم فرمودند وای بر تو چه سامان برائے قیامت
درست کرده که از آمدنش می پرسی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه روزه بسیار دارم و نه نماز بسیار
اینقدر هست که خدا و رسول خدا را از ته دل دوست میدارم فرمودند که خوش باش هر شخص با محبوب خود است
بقوله اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ و باید دانست که محبت و عشق نه مخصوص بچشم و دیدار است بسا کس بمسموع گفتار یار است

بیت - نه تنها عشق از دیدار خیزد	بسا کین دولت از گفتار خیزد

واز آیهٔ بلندپایهٔ کلام قدیم وبیان حکیم بقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا این آیت در آخر سورهٔ
مریم پارهٔ شانزدهم است یعنی الله تعالی خبر میدهد از آنکسانکه گرویدند وایمان آوردند وکردند عملهای
پسندیده زود باشد که پدید کند وبظهور آورد برای ایشان در قلوب خلایق بی واسطهٔ وسیله رابطهٔ محبتی که شهرهٔ
آن تا عرش معلی خواهد بود. همین مفهوم میشود اول القای محبت میجانب الله باشد بقوله تعالی یحبهم
ورسول صلی الله علیه وسلم نیز ازین خبر داده است در صحیح مسلم وارد است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتحقیق حضرت حق سبحانه جل شانه چون کسی را از بندگان خود
دوست میدارد حضرت جبرئیل علیه السلام را بخواند وبفرماید ای جبرئیل من فلانی بندهٔ خود را دوست میدارم
تو هم او را دوست میدار پس حضرت جبرئیل دوست میدارد وتمام ملکوت را خبر کند ومیگوید که الله تعالی بتحقیق
فلان بنده را دوست میدارد ومن هم او را دوست میدارم شما همه ملایک او را دوست بدارید پس همه ملکوت
دوستدار او شوند پس مے نهند در زمین قبولیت او. وچون الله تعالی بنده را مبغوض دارد بخواند حضرت
جبرئیل را پس میگوید ای جبرئیل من فلان بنده را مبغوض میدارم شما هم او را مبغوض دارید پس جبرئیل
علیه السلام هم او را مبغوض میدارد پس منادی باسمانها میکند که الله تعالی فلان بنده را مبغوض میدارد وشما همه
وی را مبغوض دارید پس نهاده شود بر زمین برای او نفرت وبغض پس کسی را بخیر بدنگوید وهمه وی را مبغوض
دارند واز بنجاست که عشق وصحبت اولیاء الله سرمایهٔ دارین است ومفتاح باب جنت وسرفرازی دار عقبی است
اهل اسلام هرچند گنهگار باشد اگرچه گناه میدارند ودل او از محبت اولیاء الله سرسبز است الله تعالی آن بنده
را در عذاب دوزخ بسبب آن انداز وز سر او خجل نگرداند آورده اند که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام روز غرق
شدن فرعون ولشکر او چه دید که هامان بیسامان بر کنار نیل زنده است وسلامت مانده متحیر شده ناله
وزاری در بارگاه باری آغاز نمود وخاک بر سر کرده بر زمین مانند مرغ نیم بسمل می غلطید جبرئیل علیه السلام را
حکم شد که پیش حضرت موسی برو وتفقد احوال او بکن وسبب اضطراب از وی بپرس حضرت جبرئیل

علیہ السلام حاضر شد تفقد حال نمود موسی علیہ السلام گریہ کرد و گفت ای جبرئیل حضرت حق از این بندہ چہ بہ یلہ
با وجود او تعالی سبحانہ از ہمہ اعلم است من درد و لنجانہ فرعون پرورده شدم حال آنکہ فرعون دشمن من بود در پے
قتل من ہشتاد ہزار اطفال شیرخوارہ بقتل رسانید۔ اللہ تعالی دیرا بر من مہربان گردانید از ولادت تا
بعثت در خانہ وے بودم و مدام ویرا النصایح و حکمت و توحید و تذکیر میکردم و از کفر و شرک باز میداشتم
اما بشقاوت ازلی زیادہ در طغیان سرکشی شدہ میرفت تا آنکہ علی رؤس الاشہاد و علی سبیل الاعلان
دعوی الوہیت نمود و گفت انا ربکم الاعلٰی و با من زیادہ حسد و دشمنی پیدا کرد و غمخواری و نصیحت گری
من با و ہیچ فائدہ نداد۔ ویرا یقین شد کہ این جوان آنست کہ پیش از وجود موجودہ گی او در ہشتاد
ہشتاد ہزار بچہ شیرخوارہ را کشتم چہ قدر خونخوار تشنہ جان بر من گردید یک جماعہ در عقب من تعین نمود ہر جا کہ
یابید بکشید یا سخن حق گو ہمیشہ تا قیام قیامت موجود مے ماند کما قال صلی اللہ علیہ وسلم جودۃ الکذب
ساعۃ و جودۃ الحق الی الساعۃ۔ کذب را ساعتی نشو و نمائی میماند و حق را تا قیام قیامت نشو و نمائی است
درمیان مجلس فرعونیان شخصی مسلمان با وجودیکہ از قوم فرعون بود گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ
آیا میکشید مردیرا کہ میگوید پروردہ من حضرت اللہ است لیکن تعجب است کہ اینچنین کس کشتنی نمیباشد
وقد جاءکم بالبینٰت۔ حالانکہ آمد بشما بمعجزات خاصہ از حضرت پروردگار بر تقدیر اگر کاذب است و بال
کذب بر او ست و اگر صادق است میرسد بشما بان آنچہ موعود است و از نصیحت آن مرد مومن ہم ہیچ اثر
نشد و مرا گفت ای موسی گم کن و پوشیدہ دار خود را ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
انی لک من النٰصحین بیشک جماعت قتال مشورت میکنند در باب شما تا بقتل رسانند ترا بزودی اینجا
برو و من ترا در باب خروج از اینجا نصیحت میکنم پس بر آمدم از مصر شبا شب راہ مدین گرفتم و با حضرت
شعیب پیغمبر علیہ السلام ملاقات شد و با من بکمال حسن سلوک ورزید و بر وعدہ خدمت دہ سال وعدہ نکاح دختر
خود با من نمود و بعد انقضائے مدت موعود دختر در نکاح من داد و تسلی تمام بر مدارج نبوت دادہ

وعصا عطا فرمود و عیال من با من کرده رخصت دادند و مرا بر حصول مقاصد دعا نمودند و حق سبحانهٗ وتعالی در وادی ایمن بمن تجلی نمود و به پیغمبری سرفراز کرد و به نبوت برادرم هارون قوت بازوی من نمود باز ما را بدعوت آن طاغی مأمور کرد و ما هردو برادر را به تبلیغ او فرستاد و آن مردود ازلی را انواع انواع معجزات را نشان دادیم هیچ فائده نداد بحکم مقوله شیخ الانبیا نوح علیه السلام فلم یزدهم دعائی الا فرارا و چون از اسلام وی مأیوس شدیم دعا غرق شدن بروی نمودیم و در مناجات مدتی در تمنای غرق شدن وی گذرانیدیم آخر الله تعالی چون آن وقت را رسانید فرعون مردود را معه لشکر او در دریای قلزم غرق کرد و بعده می بینیم که منبع فساد و مرکز بدنهاد هامان بی سامان زنده است همیشه فرعون بمصلحت این مردود کار میکرد و این مردود گاهی بایمان آوردن صلاح مشورت نداد هرچه کرد به مصلحت این مفسد و معاند نمود و چون چنین حاسد بدکیش زنده است گو فرعون زنده است ندانم که این مردود چه عمل نیک کرده است از عذاب دنیوی و غرق شدن نجات یافت و مولینا عبد الرحمن جامی در سلسلة الذهب این قصه در نظم آورده است

ابیات ز آل فرعون بود مسخره	هرزه گو مسخره ای ناسره	بود بر سیرت کلیم الله
گاه و بیگاه با عصا و کلاه	پیش فرعونیان بناسره گی	مثل موسی شده بسخره گی
سر تقلید وی در آورده	هرچه دیده نوده همان کرده	ماتم غرق را چو زد جبرئیل
جامه عمر قبطیان در نیل	نشد آن مسخره هلاک زغرق	ریخت موسی ز درد خاک بفرق
کای نکو کار زین تبه کردار	از همه بیش دیده ام آزار	وی بدین مکرمت چرا زنده است
که همه مرده اند و او زنده است	گفت حق کای گزیده وی یک چند	ساختی با تو خویش را مانند
هرکه بر صورت گزیده ما است	بعذاب مخالفان نه سزاست	این تشبه که از عداوت خواست
بین که چون مرگ گاه و عمر فزاست	وانکه از محض دوستی خیزد	کس چه داند که تا چه انگیزد
و بعده چند ابیات میفرماید ابیات	سوی پاکان توجهی میکن	بتکلف تشبهی میکن

در تشبه تکلف کردن چنانچه	بحدیث نبی از ایشان است	هرکه در زی پاک کیشان است

در فضائل تلاوت قرآن آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند بخوانید و تلاوت کنید
قرآن کریم را و گریه کنید و اگر گریه نیاید پس روی خود را مثل روی گریه کننده سازید و بر نیامدن گریه محزون
شوید و بر فقدان گریه کنید که آن اعظم مصائب است و در قرآن کریم در سوره بنی اسرائیل آیت است
در فضیلت گریه کردن در حالت تلاوت بقوله تعالی ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا۔
یعنی بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و خضوع این
همه برکات و حسنات دوستان خداست و با اینها محبت گرفتن و اتباع صورت و سیرت ایشان
نمودن موجب نجات است چنانچه اینچنین نقال بے ادب که خود را همسحر موسیٰ قرار داده الله تعالے
در تعظیم دوستان خود را مبالغه نمود که سحره فرعون نقل صورت موسیٰ ساخت الله تعالی سزائے آن نقال را
بجزائے سیرت بدل نمود نجات یافت هر مومن که بعشق و محبت انبیاء و اولیا سرسبز و تر و تازه باشد کے
بعذاب مبتلا گردد حاشا و کلا هر کس را که بعذاب شدن مقدر باشد از محب اولیاء الله نخواهد بود و در تشبه و تکلف
آیت کریم ومن یتولهم منکم فانه منهم هر مومنی که مذهب یهود و نصاری نباشد اما در لباس و صورت
مثل ریش تراشیدن و پتلون و کوٹ پوشیدن و بر پوشش آن خوش بودن و فخر نمودن و بیباک بودن
و بیحیا شدن و بر عذاب اخروی خوف نکردن اینهمه اوصاف یهود و نصاری هستند چون مومنی در خود
متفعل این اوصاف را بگیرد معلوم شد که پسند کرد این طریقه را پس دوست طریقه یهود و نصاری شد نه دوست انبیا
و اولیاء پس مفسر کرده الله تعالی درین آیت ومن یتولهم منکم فانه منهم هر کس که دوستی کند و دوست دارد
یهود و نصاری را او در روز قیامت با اینها محشور شود و در حدیث آمده است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر در دو مرد با هم محبت باشد آن محبت صرف برائے رضای من
باشد اگر یکے در مشرق و دیگرے در مغرب البته الله تعالی جمع کند درمیان آن هر دو را روز قیامت و میگوید

پروردگار را این آن بنده نیست که دیدار رضای تو دوست میداشتم. انتهی. و همچنین تعریف و مدح
دوستان خدا نیز از جمله عبادت است چنانکه شیخ بابا داود خاکی در شرح ورد المریدین مسمی به دستور
السالکین است می نویسند. بیت

مدح شیخ است طاعت آن مولانای روم
مدح پیر خویشتن مقصود شخص ذوق شده است

و مدح بدون عشق و محبت تصویر بی سر است و درخت بی بر چنانکه بعض شعرا الطمع و حطام دنیا بشاهان
و امرا مدح میکنند خطا است و حضرت شیخ بابا داود در متن شرح مذکور میفرماید. بیت

حب دینداران بود دین فرض و کلید جنت است
حب اموال است مار و حب جاه اژدر شده است

پس معلوم شد که تمام سلطنت و مملکت عبادت بنده بمعبود عشق است هر چند عبادت بعشق باشد
و استحقاق معبود خود دانسته و خود را بنده عاجز و ذلیل شمرده از چنان عبادت در اندک زمان بمنزل مقصود
برسد چنانچه حضرت پیر و مرشد و مولای این حقیر جناب خلیفه صاحب مولوی عبد الحکیم سلمه ربه الکریم و نفعنا
برشده حیاته اکثر اوقات میفرمایند که مرید را تا که در عشق و محبت پیر خود فنا حاصل نشود و در پیروی شیخ
خود استقامت نورزد مستعد و ماموری فی کل الامور نباشد و تعظیم و توقیر پیر دستگیر خود در هر آن ملحوظ
و مرکوز خاطر خود نسازد و همت در خدمت بسته نکند و ادب ما ادب خود نسازد و مرکب تشخص خود را در
فرمان برداری وی نتازد و خیر خواه دین و دنیا کسی دیگر را از گروه او نشمارد مرید صادق و معتقد شایق
نیست و مثال عاشق و بی عشق مثال زنده و مرده است همچنانکه در حدیث آمده است مثال کسی که
پروردگار خود را یاد میکند و مثال کسی که یاد پروردگار خود نکند مانند مثال زنده و مرده است در لمحات
آورده که حضرت شیخ محبوب سبحانی میفرمایند رایت الرب تعالی شانه فسألته یا رب ما العشق
فقال یا غوث الاعظم عشق لی دق قلبک عن سوالی یعنی دیدم رب العالمین را جل شانه
پس سوال کردم چیست عشق یا رب گفت ای غوث الاعظم زنده باش و زندگانی کن بمن و نگهدار دل خود را

از غیر من مراد از عشق آنست که در دل و بر زبان بجز یاد وی نباشد و چیزی بران نگذرد من احب شیئاً
اکثر ذکرہٗ **ابیات.** بر محبان واجب آمد هر زمان ❊ تاکه ذکر یار خود سازد بیان ❊ زانکه ذکر
یار قوت عاشقان ❊ آمده ای جان من گفتم عیان ❊ سرور دین چون در معنی بسفت ❊
من احب همدرین معنی بگفت ❊ دور درون خود ما سوی را راه ندهد که قلب المؤمن حرم الله وحرام
علیه ان یلج فیه غیر الله شاهد این حال هست قوله قال یا غوث الاعظم اذا عرفت ظاهر العشق
فعلیک بالفناء من العشق لان العشق واسطة ورابطة وحجاب بین العاشق والمعشوق
اذا وصل العاشق الی المعشوق ومحی العشق فهو وصل ترجمه دل مومن حرم خدای عز و جل است
وحرام است بران که داخل کند دران غیر الله را وگفت یا غوث الاعظم چون شناختی تو ظاهر عشق پس تو را لازم است
که خالی و فانی شوی از عشق زیرا که عشق برائے معرفت واسطه و رابطه است و حجاب است درمیان
عاشق و معشوق چون عاشق بمعشوق رسید و محو شد عشق پس آن مقام مقام وصل است و حضرت شیخ
مصنف قصیده قدس سره چون در مقامات عشق عزیز است و در مقامات و مراتب وصل عزیز است میفرماید بیت دوم

اَوَفِي الوِصَالِ مَكَانَةٌ مَخْصُوصَةٌ	اِلَّا وَمَنْزِلَتِي اَعَزُّ وَاَقْرَبُ

یا در وصال است دران هم منزلتی مخصوص مگر منزلت من عزیز و قریب تر است اگر معرفت ایزد تعالیٰ
را قرب وصال نام می نهیم و مطابقت و موافقت با شرح مذکور الصدر تام است زیرا که در عشق هم حقیقی و
مجازی است و کتب متداوله در تصوف از ان مملو است همچنان مرتبه وصال با اینهمه که مراتب و مدارج
عشق و وصال لا یتنهی است و مراتب بلند و درجات ارجمند که در مقام قرب و کمال عظمت باشد حضرت
شیخ را علیه الرحمه منجانب الله عطا شده است و جاذبه حق که ارباب معرفت ازان خبر داده اند بقوله جذبة
من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین ایشان را یار و مددگار شد نقل است که از ابی عبد الله محمد
رحمة الله علیه که حضرت شیخ محی الدین علیه الرحمه سریع الدمع بودند و شدید الخشیه بودند و کثیر الهیبة و مستجاب الدعوة

واکرم الاخلاق واطیب الاعراق وابعد الناس عن الفحش واقرب الناس الی الله بودند وغضب نمیکردند برکسی از جهت نفس خود وباری نمیکردند بکسی مگر بجهت حق وهرچه میکردند از برای دوست میکردند وهرگز سوال هیچ سائل را رد نمیکردند واز جود خود محروم نمیساختند چنانچه صاحب برده میفرماید بیت۔

دَعَى اِلَى اللهِ فَالْمُسْتَمْسِكُوْنَ بِهٖ
مُسْتَمْسِكُوْنَ بِحَبْلٍ غَيْرِ مُنْفَصِمِ

خواند مخلوق را رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسوی خدا وعبادت وی ومتمسک شدند کسانیکه ایمان آوردند بکتاب خدا ورسول وے را بشریعت حقه غیر منسوخه امان یافتند از عذاب الٰهی ودر آمدند در حصن حصین مثبوت غیر متناهی وکسانیکه بقبول آن دعوت نپرداختند در مهاوی هلاکت افتادند وبهیچ وجه روی وراهی بسوی بارگاه ایزدی ندارند همچنان اولیاء الله وارث انبیا اند وسید الاولیا وشیخ الاصفیا جناب شیخ سید عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه برهمه اولیا سردار هستند وهرکس که اولیاء الله را دوست دارد وطریق اتباع شریعت لازم میگیرد گویا در متمسکین بحبل الله غیر منفصم داخل هست اگرچه گناهگار باشد وهرکسی که دشمن اولیاء الله وبد اعتقاد در نسبت ایشان باشد ربقه نجات از گردن خود بیرون کشید چونکه جناب محبوب سبحانی علیه الرحمة از اولاد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است ورسالت وتبلیغ بکمال جانفشانی بخلق الله خود ادا کرد وبقول اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِيْهِ حضرت محبوب سبحانی علیه الرحمة نیز خود را خیرخواه خلق ساخت هرکه در پیروی ایشان چنگ زدند کسی که دست بریسمان محکم زد خوف گسستن نباشد همچنانکه حضرت محبوب سبحانی وجمله اولیاء الله علیهم الرحمة بر طریق شریعت نبوی چنگ زدند ومتمسکین بحبل الله شدند همچنین هر مرید صادق که در پیروی پیر کامل خود چنگ زدند از همه بلا نجات یافت ومامون شد وحضرت شیخ محبوب سبحانی علیه الرحمة در قصیده روحی میفرمایند بیت۔

مُرِيْدِيْ تَمَسَّكْ بِيْ اِنْ كُنْتَ وَاثِقًا
اَنَا اَحْمِيْكَ فِي الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ۔

یعنی اے مرید من تمسک بمن کن در اعتقاد وانقیاد در همه احوال اگر تو راسخ الاعتقاد وواثق الانقیاد هستی

و مرا از خدا دور و علیحده نشماری من حامی و مددگار تو هستم در دنیا و در روز محشر و نوشته اند
الحبیب یعنی محبوب دوست داشته شده و هر یکے از انبیا مخصوص است بلقبی چنانکه آدم صفی الله
و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و عیسی روح الله و موسی کلیم الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم ملقب بحبیب الله
شدند و فرق در خلیل و حبیب اینست که خلیل هرچه میکند برائے رضائے حق میکند و حبیب آنکه حق
تعالی ورا آنچه رضائے حبیب باشد میکند. و در حدیث قدسی آمده است که میفرماید حق سبحانه و تعالی
كُلُّهُمْ يَطْلُبُوْنَ رِضَائِيْ وَاَنَا اَطْلُبُ رِضَائَكَ يَا مُحَمَّدُ و ثابت شد که حضرت شیخ را درمیان جمله
اولیاء الله درجه محبوبیت عطا شده بود. ذٰلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در تحفة القادریه مے آرد که جناب
شیخ عبد الرزاق بن شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی الله عنهم روایت میکند که آنحضرت فرمودند که
چون در ایام سن صغر میخواستم که با کودکان بازی کنم ناگاه از حضرت غیب لاریب ندائے آمد که
بجانب من آئی اے مبارک من. بیت چند سوئے دگران میروی اے راحت جان۔
سوئے من آکه ترا یار و وفادار منم ٭ چون این ندا شنیدم میگریختم از ترس چنان که عادت طفلان است
و خود را در کنار والده مے انداختم اکنون من آن ندا در خلوت مے شنوم و نیز فرمود که من جوان شدم
و بسیاحت مے گشتم آوازے مے شنیدم ولے شخصی را بچشم نمی دیدم میگفت ای عبد القادر
ترا برائے خود گزیدم و در زمان مجاهده و ریاضت چون چشم من بخواب گرم شدے میشنیدم که
قائلی میگفت ای عبد القادر ترا برائے خواب نیافریدم از برائے خود برگزیده ام ۔ ابیات

محی الدین بهر خواب نیامدهٔ رو بکار آر و خواب را بگذار	جز پی معرفت نه سر زده در چشم کسے خار بود چون خسپد	بندگی کن ترا بخواب چه کار وانکه غم یار بود چون خسپد

و تو چیزے نبودهٔ اکنون چیزے شدهٔ از من غافل مباش ۔ ایضاً شیخ عبد الرزاق روایت
میکند که از آنحضرت را پرسیدند که تو کے خود را بازشناختی که ولی خدائی فرمود ده ساله بودم بسوے

مکتب میرفتم ملایکہ را میدیدم کہ در گرد من میرفتند چون در مکتب میرسیدم آواز ملایکہ مے شنیدم کہ میگفتند اَفْسِحُوا لِوَلِیِّ اللّٰہِ بر خیزید و جائے دہید ولی خدا را وقتی مردی را دیدم کہ من ویرا نمی شناختم چون آواز ملائکہ شنید پرسید یکی را از اطفال مکتب کہ این پسر کیست بعد ازان فرمود سیکون لہ شان عظیم یعطی فلا یمنع و یمکن فلا یحجب و یقرب فلا یمکر۔ ابیات۔

گفت میباشد ز الطاف کریم … این جوانرا عاقبت شان عظیم
کس نباشد ہیچ ذل احتجاب … داخل حق باشد و مہجور لنے
باشدش تمکین علی وجہ صواب … قرب یابد بدان ممکورلنے

بعد ازان آن مرد را پس از چہل سال شناختم کہ از ابدالان آن وقت بود۔ غزل۔

تشنہ لب گریان بسوئے بحر عرفان میروم … سر زدہ چون سیل اشک خود با فغان میروم
با سنگ و خارہ در راہ فنا بر بستہ اد … گشتہ دیوانہ و گریان و خندان میروم
حاجی بغداد و گیلانم ز شوق حضرتش … گہ سوئے بغداد گاہے سوئے گیلان میروم
ہم غریب شہ ہم عجیبم از تو اے ترک عجم … بر اسیر خویش رحمے کن کہ حیران میروم
با دل پر خون چشم خون فشان در راہ او … میروم ز انسانکہ گوئی در گلستان میروم
با سگان کوئے او عقد محبت بستہ ام … ہر دم از راہ وفا سوئے محبان میروم
غربتے آن سرو قد خضر مبارک پی کجاست … تا شود رہبر کہ سوئے آب حیوان میروم

شکر نعمت نعمار موہوبہ لا ینتہی او اکردن و اظہار آن نمودن موجب ازدیاد نعمت است بقولہ اما بنعمۃ ربک فحدث پس تحدیث باظہار نعمت کہ حضرت شیخ بیان نمودہ نہ بس بلکہ

بیت سیوم

وَھَبَتْ لِیَ الْاَیَّامُ رَوْنَقَ صَفْوِھَا … فَحَلَتْ مَنَاھِلُھَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ

بخشید مرا ایام حسن صفائی خود پس شیرین شد شربات آن و خوش گشت مشرب آن۔

یعنی اللہ تعالی بخشید و عطا فرمود و اکرام نمود کہ مدت حیات مرا چنان رونق و صفائی و جلوہ و زیبائی
از حقایق علوم ظاہری و دقایق اسرار باطنی از مدارج و مراتب سلوک و مراقبات و مشاغل ذکر و فکر و منازل
معرفت کہ عبارت از مشارب اہل تصوف است بدرجۂ شیرین شدہ شیرین تر گشت و این بیان واقع
کہ متضمن حمد است کما ورد حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم و این نعمتہا
کہ بخشیدہ شدم و اکرام کردہ شدم از محض کرم او تعالی و نسبت با یام نسبت مجازی نسبت بر حقیقت
مجتبی و مصطفی حضرت حق است و این مرتبہ علیا و درجہ قصوی وہبی است نہ کسبی ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء
و در فتوح الغیب کہ تصنیف حضرت شیخ رضی اللہ عنہ است در مقالہ سی و سوم در تفصیل الناس اربعۃ
اَلْوَلِیُّ فِیْ سِرِّ اللّٰہِ ومحفوظ ذو سلامۃٍ ولی دوست خدائے عز و جل در سری کہ با خدا دارد نگہداشتہ
شدہ است از آفات النفس و آشکارا کردن سر بے گزندہ است ازین آفات وَعَقْلٍ وَاِنْ جَلِیْسُ الرَّحْمٰن
و خداوند عقل تمامست ہمنشین خدائے مہربان و مقرب درگاہ اوست منعم علیہ نعمت دادہ شد
و افاضہ کردہ شد بروی فالخیر کُلُّ الْخَیْرِ عِنْدَہٗ پس نیکی از ہر اقسام کہ باشد از قبیل ہمگی نیکی نزد اوست
و در صحبت اوست و این مبالغہ است در حصول خیر و برکت نزد وے تداونک و مصاحبۃ و مخالطۃ
و خدمتہ پس لازم گیر دادرا و یاری او را و آمیزش او را و چاکری او را والتحبب الیہ بقضاء حوائجہ
تسلم لہ و دوستی نمودن بسوئے او بہ پرداختن حاجتہائے او کہ عارض شوند مر او را بسبب اختیار کردن
صمت او را امر او از صمت کلامیکہ ثواب دران صمت مرتب نباشد و مرافق بر تفق فیھا و بہ پرداختن
منفعتہا کہ منتفع گردد وے دران فیحبک اللہ ویصطفیک پس دوست دارد ترا خدا تعالے
بسبب محبت داشتن تو آن مرد را و برگزیند ترا ویدخلک فی زُمْرَۃِ اَحِبَّآئِہٖ و نیز در آرد ترا در گروہ
دوستداران یا دوست داشتہ شدگان خود وعبادہ الصّٰلِحِیْنَ بِبَرَکَتِہٖ اِنْشَاءَ اللّٰہُ تعالی
و در گروہ بندگان خود کہ نیکانند و ہیچ خللی و تباہی در کار و بار ایشان راہ ندارد و صلاح مرتبہ عظمی است

و جہت جمیع کمالات ظاہر و باطن ہست و لہذا حق سبحانہٗ تعالیٰ در کتاب مجید انبیاء را باران وصف کردہ است
عباد ہ الصالحین یعنی ہمہ کمالات و سعادات ببرکت آنمرد صالح و صحبت او اگر خواستہ است اللہ تعالیٰ انتہیٰ
در تحفۃ القادریہ نقل ہست از شیخ علی ہیتی رحمۃ اللہ علیہ کہ وقتی با خدمت شیخ سید عبد القادر رضی
اللہ عنہ بزیارت خواجہ معروف کرخی رفتم حضرت شیخ گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا شَیْخ معروف کرخی
عبر ناک بدرجۃ یعنی گذشتہ از ما بیک درجہ بعد مدتی باز بزیارت او رفتیم حضرت شیخ گفت
السّلام علیک یا شیخ معروف کرخی عبرنا بدرجتین سلام باوای شیخ معروف کرخی گذشتیم
بدو درجہ از تو آواز داو وعلیک السلام یا سید اھل زمانہ. وفیہ ایضاً یعنی در تحفۃ القادریہ حضرت شیخ
محی الدین رضی اللہ عنہ در اوائل حال اصحاب خود را میفرمودند کہ عراق مرا تسلیم کردہ اند بعد از مدتی فرمود
کہ اینزمان جمیع زمین شرق و غرب و بحر و بر و سہل و جبل مرا تسلیم کردند چنانچہ در قصیدہ خمریہ تصریح
فرمودہ اند درین بیت ۔

بِلَادُ اللهِ مُلْکِیْ تَحْتَ حُکْمِیْ		وَوَقْتِیْ قَبْلَ قَلْبِیْ قَدْ صَفَالِیْ

ہیچ ولی از اولیاء اللہ نماند دران وقت مرانکہ بر شیخ آمد و تسلیم کرد اورا بقطبیت رضوان اللہ علیہم
اجمعین وذکر محی الدین الاربلی فی کتابہ تفریح الخاطر فی مقالات شیخ سید عبد القادر
رضی اللہ عنہ نقلاً عن الامام الاورع الازھد محمد بن سَعِیْدُ بن احمد بن سعید بن
زریع الزنجانی فی کتابہ المسمّی بروضۃ النواظر ونزھۃ الخواطر فی مناقب الشیخ سیّد
عبد القادر فی الباب السادس فی ذکر المشایخ الذین بشروا فرداً فرداً برتبتہ السنیۃ
فی قطبیتہ یعنی ذکر کرد محی الدین اربلی در کتاب خود تفریح الخاطر در مقالات و مناقبات شیخ سید عبد القادر
رضی اللہ عنہ نقل کرد از امام اورع و ازہد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریع الزنجانی در کتاب خود مسمی بروضۃ
النواظر و نزہۃ الخواطر در مناقب مانج شیخ سید عبد القادر در باب ششم در ذکر آن مشائخین کہ انہا ہر یکے

علیحده علیحده بشارت دادند بمرتبه بلندیت درباب ثبوت قطبیت۔ ابیات۔

شهدت برتبته جمیع مشایخ	فی عصره کانوا بغیر تناکر
اما الذین تقدموا قد بشروا	بقدومه المیمون اکرم طائر
کالعالم البصری هو الحسن الذی	عمر طریق السالکین بسائر
من عصره السامی الی عصره الشریف	القطب محی الدین عبد القادر
ما من رئیس کان صدر زمانه	الا وبشرهم بعبد القادر
هو صاحب الذی خضعت رقاب	الاولیاء له بغیر تشاجر
اذ قال ماموراً علی کرسیه	قدمی علی رقبة جمیع اکابر
فحنت جمیع الاولیاء رؤسهم	لجلاله بادیهم والحاضر
لم یمتنع احد سوی رجل سها	عن حاله من اصفهان مکابر
قد کان بین الاولیاء معظما	بالعلم والحال الشریف الفاخر

وذکر ایضاً۔ فی روضة النواظر فی الباب الخامس من لدن ابی علی الحسن البصری بن الی ظهور الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه ما تقید شیخ فی مجلس ولا جلس علی سجادة الا وبشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر الگیلانی رضی الله عنه واخبر بانه قطب زمانه رضوان الله علیهم اجمعین۔ انتهی۔

مرتبه قطبیت عین مرتبه قربت است وابراریت است وایشان را محویت بنور خدا می باشد واستغراق دران عین صحو است وموجب انکشاف همه امور ازان چنانکه فرمود الله نور السموات والارض ونیز ثابت است کسب نور قمر از نور خورشید انور همچنان جلوهٔ ایام از حصول خدمت

بابرکت حضرت مصنف ست رضی اللہ عنہ وازان در قصیدہ خمیری ایمائے فرمودہ اند وما منہا شہور
اودھور الخ زیراکہ ببرہان ان کانت الشمس طالعۃ فالنہار موجود طلوع شمس علت ست برائے
وجود نہار وجود زمان بوجودگی قمرین ست واین ہردو کاسب نور اند بنور اللہ وحضرت حق جل سبحانہ
باعظمت ورفعت باشان وشوکت اشارہ بآیہ بلند پایہ اللہ نور اھل السموات والارض مراد ازان
نور ذات حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ علت غائیہ آسمان وزمین ومافیہا ست وآل طاہرین
واصحاب طیبین او تا قیام قیامت بدین نور منور ند وارباب معرفت واصحاب کمال از غوث واقطاب
کہ ہستند از برکت شان نور آفتاب نور قمر طلوع کند یعنی جرم شمس وقمر بجائے آنہا ست وحضرت شیخ
مصنف قصیدہ سرور اولیا اند پس خود زینت یافت ایام از ارباب کمال عموماً وفزین تر شد برائے
خدمت حضرت مصنف رضی اللہ عنہ خصوصاً گویا شیرین تر گردید شارب مقامات معرفت ببرکت
شان این محض لطف خداست بر من نہ این قدر بس بلکہ بیت چہارم۔

وَغَدَوْتُ مَخْطُوبًا بِكُلِّ كَرِيمَةٍ		لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّبِيبُ وَيَخْطُبُ

صبح کردم در حالتی کہ مخطوب گردم بہر صفتی وخوبی کہ راہ نیابد دران ہیچ دانائی وخطبہ کردہ نشود۔
حضرت مصنف رضی اللہ عنہ از حال باکمال خود خبر میدہند کہ صبح کردم ہمچنانکہ صبح از طلوع فجر از صداقت
خود خبر میدہد واہل عالم را از چیزیکہ منور گرداند وآگاہ میکند ہمچنین من کہ آفتاب ہدایتم وموصوف ومخطوب
کردہ شدم بہر صفت محبوبیت کہ دران حال وصال من کسی راہ نیافت ہرچند ہر یکے از قوم دانا
وہوشمند وظاہر وباطن شان از معرفت وصال مرشد ند امامن ارشدم گویا اشارہ میفرمایند کہ واقف
این راہ منم ارادت طریق وبیان نکات حقایق دقیق ونصایح واسرار لیق حق من ہست متضمن این اشارہ است
کہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند وھموا واشربوا انتم جنودی الخ وظاہر است کہ اہل زمین عموماً بوقت صبح
باہمدیگر ملاقی شوند واحوال یکدیگر معلوم میکنند وامور عظیم در مشورہ مے آرند واجرائے کارہا کہ متعلق

شان باشد میکنند زیراکه وقت صبح مبارک وقتی است وموجب برکت وسلامتی است وظاهراً احساس
بشریت بنوم واستراحت بحد اعتدال میباشد وحدوث خطرات ووساوس محدثات آن روز هنوز ظاهر
نشده باشد ونه بگوش شنیده ونه بچشم دیده تا خاطر او مشوش می شد حتی المقدور صلاحیت دماغ
واعتدال مزاج مستحکم میباشد واین وقت بنسبت اوقات دیگر بهتر میباشد وهر کاریکه درین وقت کرده
شود اصلح میگردد خصوصاً حضرات اولیاء الله علیهم الرحمة که باریتعالی درشان اینها میفرماید ومدح میکند
بقوله تتجافی جنوبهم عن المضاجع الخ وبقوله وبالاسحار هم یستغفرون وقت صبح وقت
مناجات دوستان است ونماز صبح آرام جان بیدلان است ومراقبه اذکار وافکار نیز همانوقت
عادت مشایخان است ووقت نماز صبح وخود نماز صبح را الله تعالی بلفظ قرآن یاد فرمود بقوله ان قرآن
الفجر کان مشهودا- واین وقت وقت حضوری است ملائکه چوکیداران شب میروند وچوکیداران
روز مے آیند اجتماع آن هردو همین وقت میباشد وحضرات اهل الله ازعبادات ومناجات شب
پرداخته متوجه بعبادات روز میشوند واشراق چارگانه میخوانند واز عبور ومرور خلایق واز شور وشرور اهل دنیا
ومردمان بدکار ومفسدان ناهنجار درقبضه نوم واستراحت نفس حیوانیه جسمانیه بیهوش فتاده می باشند
وزبان عاشقان ومخلصان بشکر وسپاس ایزد بیچون بالفاظ مختلفه بوقلمون ترمیباشد وطرب
وبشاشت شب گذرانیدن بایار وفادار وحضوری یافتن دیدار دلدار هم درقرار وهم بے قرار چون
بلبل درفراق گل درناله وزاری میباشد چنانکه حافظ شیرازی میفرماید- رباعی

بلبلے برگ گل خوش رنگ درمنقار داشت ‏ ‏ ‏ وندران برگ ونوا خوش نالهای زار داشت
گفتمش درعین وصلے ناله وفریاد چیست ‏ ‏ ‏ گفت مارا جلوۂ معشوق دراینکار داشت

واصحاب کمال درهمچنین حال چون کاسۂ لب ریز ومالا مال خوشحال میباشند ونغمه ساز باین
مقال ای غنی لایزال وای قادر ذوالجلال همه نعمتهائے قرب ووصال تو بمن عطا فرمودے واجل

نعمت استقامت وہمت کہ خالی شدم از ماسوائے تو و مشغول ہستم بفضل وکرم تو باتو رباعی

من بے تو دمے قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود ہر موئے یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد

وحضرت شیخ مصنف قصیدہ قطبیہ رضی اللہ عنہ از حال خود آگاہ فرمایند من صبح کردم باوجودیکہ وقت صبح وقت مناجات مستغفرین ہست ومن مخطوب شدم از حضرت غیب الغیب بکلام قدرت لاریب کہ ای عبد القادر ترا بمحبوبیت برگزیدم وہر چیز محبوبیت ترا عطا نمودم وجلوہ قدرت قادریت وقیومیت از ذات تو باہل عالم ظاہر کردم واین آثار وانوار وکرامات تو جلوہ اسم قادر ہست ودر کتاب غوثیہ نوشتہ است کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ می فرمایند قال اللہ تعالے لی یا غوث الاعظم ان لی عباداً سوی الانبیاء والمرسلین لا یطلع علی احوالہم احد من اہل الدنیا ولا احد من اہل الآخرہ ولا احد من اہل الجنۃ ولا احد من اہل النار ولا مالک ولا رضوان وما خلقتہم للجنۃ ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب ولا للحور ولا للقصور ولا للغلمان ولا للولدان فطوبی لمن یحبہم وامن بہم وان لم یعرفہم یعنی اللہ تعالی بمن خطاب فرمود ای غوث اعظم بیشک برائے من بندگانست علیحدہ از جملہ بندگان بغیر انبیا و مرسلین ومطلع نشود بر احوال شان کسی از اہل دنیا ونہ کسی از اہل آخرت ونہ کسی از اہل جنت ونہ کسی از دوزخ ونہ مالک دوزخ ونہ رضوان جنت ونہ پیدا کردیم آنہارا برائے جنت ونہ برائے دوزخ ونہ برائے دوزخ ونہ برائے ثواب ونہ برائے عذاب ونہ برائے حور ونہ برائے قصور ونہ برائے غلمان و نہ برائے ولدان مرحبا بکسانیکہ آنہارا دوست میدارند وایمان آرند وتصدیق کنند اگرچہ آنہا را نمی شناسند بدانکہ سبب استثنا را انبیا ورسل آنست کہ بعثت ایشان برائے ہدایت خلایق ہست وتبلیغ احکام حق بخلق واظہار معجزہ نزد تحدی وطلب معارضہ دعوی نبوت بدلیل قطعی ثابت شدہ ہمہ کس بطوع ورغبت قبول کنند تا راہ ہدایت واسلام بندنہ گردد ومراد از عباد اولیاء اللہ اند ومنزلت ومرتبہ

ایشان جز ذات ذوالجلال کسی ندانند اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری ازان خبر میدہد کہ این
رتبہ ایشان است آوردہ اند چنانکہ ایشانرا در دنیا کسی نشناسد در آخرت نیز کسی نشناسد کہ حق تعالی
روز قیامت دو بال از نور ذات خود ایشانرا عنایت فرماید تا پرواز کنند از قبور بسوئے بہشت پس
رضوان بہشت از ایشان بپرسد کہ شما کیستید در جواب گویند انا عباد من عباد اللہ پس گویند
ملائکان دیدید قیامت و میزان گویند نہ باز گویند دیدید پل صراط دوزخ و عبور کردید ازان گویند
نہ پس گویند چہ کار کردید در دنیا گویند شناختیم خدا را بغیر شرک بتحقیق نہ بتقلید و عبادت کردیم او را خفیہ
و ترسیدیم ازو در جلوت و خلوت پس گویند ملائکہ سزاوار باد شما را این مقام و در دنیا ایشان گاہے
مشہور باشند در خلق و گاہے مستور باشند از خلق بہر طوریکہ الہام الہی در رسد بہمان طور ظاہر شوند
گاہے بپرورش ظاہری مامور باشند چنانچہ اشتغال بامر معروف و تہدید و تنبیہ از نہی و منکر و ترتیب
و تلقین و تربیت خلق اللہ و گاہے بطریق آزادی و بے قیدی کہ ہیچ رسمی از رسوم و بہ ہیچ عملی از اعمال
مقید نباشند و ایشان تابع حال و وقت اند بہر نوعیکہ گردانند بگردانند بگروند و از اختیار خود بے اختیار
و از صحبت خلایق متنفر و محترز باشند و بہ ہیچ قیدی مقید نگردند بجز این یک قید اللہ و لا سواہ
ایشان امین آسمان و زمین اند الامین امین چنانچہ در دنیا بنعم دنیوی و بحظ آن ملتفت نیستند در آخرت
بنعماء جنت نیز ملتفت نباشند و ایشانرا حق سبحانہ تعالی نہ برائے حظ حور و قصور و غلمان و ولدان و انواع
نعمتہائے بہشت و نہ برائے دوزخ کہ فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر آفریدہ بلکہ ایشانرا محض برائے عبادات
مخلصہ خود آفریدہ و از جمیع مضار و مہالک دنیوی و از جملہ مخافات مسالک اخروی در امان خود داشتہ
و ہمیشہ رقیب احوال و مراقب افعال ایشان بود و بکمال عنایت بغایت مرتبہ کمال رسانیدہ پس ایشان اگر
بجنبند بحق بجنبند و اگر خورند بحق خورند و اگر بنوشند بحق بنوشند و اگر نشینند بحق نشینند و اگر
خیزند بحق خیزند و اگر بینند بحق بینند و اگر شنوند بحق شنوند و در غنیۃ الطالبین و یتقلب الی ربہ

بکثرۃ النوافل مخلصاً للہ تعالیٰ حتی یصل الی اللہ عز وجل۔ ومحبوب میگردد بطرف پروردگار
خود بکثرت نوافل درحالے کہ باشد دران عبادت اخلاص وخلوص برائے حضرت او تعالیٰ تاکہ واصل شود
بسوئے او تعالیٰ عز وجل ویحصل فی زمرۃ احباب اللہ تعالیٰ ومرادیہ فحینئذ یسمّی
مراداً فتحطّ عنہ وپیوندند درگروہ دوستان خدا ومرادا وپس این ہنگام نامیدہ شود مراد پس
فرود آوردہ شود اثقال سالکی طریق اللہ از واز گرانیہائے سالکان راہ خدا ویغسل بماء رحمۃ اللہ
ورأفتہ ولطفہ وغسل کند برحمت خدا ورأفت او ولطف او فیبنی لہ بیتٌ فی جوار اللہ و
تخلع علیہ انواع الخلع وھی المعرفۃ باللہ والانس بہ والسکون والطمانیۃ الیہ وینطق بحکمۃ
اللہ واسرار اللہ بعد الاذن الصریح بل الخبر من اللہ عزّ وجلّ پس بنا کردہ شود برائے او خانہ
در ہمسائگی خدا وداده میشود اورا انواع خلعتہا واین ست معرفت خدا وانس باو وسکون وطمانیت باو
وکلام کند بحکمت خدا ورازہائے خدا بعد اذن صریح بلکہ خبر از خدائے عز وجل ویلقّب بالقاب یتمیّز بہا
بین احبابِ اللہ تعالیٰ فیدخل فی خواص اللہ تعالیٰ وملقب میشود بالقاب کہ متمیز میشود بآن
میان دوستان خدا تعالیٰ پس درآید در خاصان خدا ویسمّی باسماءٍ لا یعلمہا الا اللہ ویطّلع
علی اسرار تخصہ فلا یبوح بہا عند غیر اللہ عز وجل فیسمع من اللہ ویبصر باللہ وینطق باللہ
ویبطش بقوۃ اللہ ویسعیٰ فی طاعۃ اللہ ویسکن الی اللہ وینام مع طاعۃ اللہ وذکر اللہ فی
کلاءۃ اللہ وحرز اللہ فیکون من اُمناء اللہ وشہدائہ واوتادہ ارضہ وشحن عبادہ وبلادہ و
احبائہ ... واخلائہ ونامیدہ شود بنامہائیکہ نمیداند آنرا مگر خدا تعالیٰ ومطلع میشود بر اسرار
حق کہ خاصہ اوست پس ظاہر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدا تعالیٰ پس می شنود از خدا ومی بیند بخدا
وگویا میشود بخدا ومیگیرد بقوت خدا ومیدود در طاعت خدا وآرام گیرد بسوئے خدا وخواب کند
با طاعت خدا ویاد خدا در نگہبانی خدا ودر حرز خدا تعالیٰ پس باشد از امینان خدا وگواہان او واوتاد

در زمین او تعالیٰ و نگہبانی بندگان او تعالیٰ و شہرہائے او تعالیٰ و دوستان و یاران او تعالیٰ
وقال صلی اللہ علیہ وسلم حاکیا عن اللہ تعالیٰ لا یزال عبدی المؤمن یتقرب الیّ بالنوافل حتی
احبہ فاذا احببتہ کنت سمعہ وبصرہ ولسانہ ویدہ ورجلہ وفوادہ فبی یسمع وبی یبصر
وبی ینطق وبی یعقل وبی یبطش الحدیث فھذا عبدہ حمل عقلہ العقل الاکبر یعنی فرمود نبی
صلی اللہ علیہ وسلم درحالیکہ حکایت کنندہ اند از حضرت حق تعالیٰ ہمیشہ بندہ مومن من نزدیک میشود بمن
بنوافل تا آنکہ دوست میدارم من او را پس ہرگاہ کہ دوست میباشم و دوست میدارم او را باسم
شنوائی او و بینائی او و زبان او و دست و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن می بیند و بمن گویا میشود
و بمن می فہمد و بمن میگیرد پس این بندہ ایست برداشتہ.. عقل او عقل بزرگ را انتہیٰ ما فی الغنیۃ
صفحہ ۷۷۹ در فصل ارادالمرید۔ و نیز در غوثیہ قادریہ نوشتہ ست یا غوث الاعظم ما اکل الانسان
شیئا وما شرب وما قام وما قعد وما نطق وما صمت وما فعل فعلا وما توجہ بشیٔ
وما غلب عن شیٔ الا انا فیہ مسکنۃ ومحرکۃ وفی موضع اٰخر فیہ قال اللہ تعالیٰ یا غوث
الاعظم لا تاکل طعاما ولا تشرب شرابا ولا تنم نومۃ الا عندی بقلب حاضر وعین ناظر
فما اکلت طعاما وما شربت شرابا وما نمت نومۃ الا عند ربی و بہ آزار بے آزار غبار اغیار
خلق نگاہ ایشان شود چنانچہ حقتعالیٰ از احوال این طایفہ خبر میدہد بقولہ لا تلھیھم تجارۃ ولا
بیع عن ذکر اللہ و ظاہر با خلق و باطن با حق باشند و این خلوت در انجمن میگویند چنانچہ بزرگی درین
رباعی میفرماید۔ رباعی

سر رشتہ دولت ای برادر بکف آر	وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم ہمہ جا با ہمہ کس با ہمہ کار	میدار نہفتہ چشم دل جانب یار

طوبیٰ مر آنکس را کہ ایشان را یافتہ باشد و انانیت و امامیت قبول کردہ و حق تعظیم و تکریم ایشان

نگہدارد وچنانچہ در شریعت انکار تو یکی را از انبیاء کفر است ہمچنان در طریقت انکار تو یکی را از اولیاء
خدا زندقہ وارتداد است ومنکر اولیاء اللہ را زندیق ومرتد خوانند واحوال وتعریف ایشان نہ در عبارت و
نہ در اشارت ونہ در تحریر وتقریر گنجد ونہ زبان بتکلم بسنجد واللہ المطلع بالاحوال الاولیاء لا غیر اللھم
اجعلنی منہم قولہ قال یا غوث الاعظم انت منہم ومن علاماتہم فی الدنیا اجسامہم
محترقۃ من قلۃ الطعام والشراب ونفوسہم محترقۃ عن الشہوات وقلوبہم محترقۃ عن
الخطرات وارواحہم محترقۃ عن الخطئیات وہم اصحاب البقاء المحترقون بنور اللقاء
بدانکہ بعد از بیان شوق این قوم برائے تسلی دل غوث صمدانی فرمان شد کہ تو از این قوم ہستی بعد تسلیہ
خاطر غوث الاعظم اخلاق وسیر ایشان بیان فرمود تا دیگران بقدر استعداد خود در اقتضائے آثار و
اتباع واقتدا وسعی تمام مبذول دارند وقابلیت واستعداد از ان بہم رسانند کہ تا از فیض ایشان بہرہ ور
گردند وبقدر قابلیت خود نصیبی گیرند وعلامات شان ہست کہ تن خود را بآتش جوع سوزند خواہ بقصد خواہ
بغیر قصد ونفس را از آتش خلاف شہوات بسوزند ہیچگاہ بمراد وے نگذارند وبہ تیغ محاربہ خطرات خواطر
را بحکم عبادۃ الفقیر نفی الخواطر قطع کنند کہ رجعنا من جہاد الاصغر الی جہاد الاکبر وارواح را از نار نیستی
ہستی وجود وہمی را نیست ونابود سازند کہ وجودک ذنب لا یقاس علیہا ذنب آخر است تا از انانیت
ہستی پاک گردند وشوائبہ سوائیہ وغیریت در باطن شان نماند وایشان آنہا نند کہ بخلعت بقا کہ صار العبد
فانیاً وبالحق باقیاً اختصاص وامتیاز یافتہ اند ودر حدیث نبوی واشوقاہ الی لقاء اخوانی در شان ایشان
است انتہی وحضرت شیخ بر نعایم مواہب ایزدی فخر میکنند واز حال خود خبر میدہند کہ جملہ اولیاء اللہ مستغفرین
در اسحار میباشند ومرا در حضرت ایزدی بمحبوبیت مخطوب گردانیدند واز دیاد شکر موجب ازدیاد نعمت است
بقولہ لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است
فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود حق تعالے من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی

وشکر لنعمائی کتبتہ صدیقًا وبعث یوم القیامۃ مع الصادقین یعنی کسیکہ تسلیم کند و راضی شود بقضای من وصابر باشد صبر کند بر بلائے من وشکر گزار باشد بر نعماء من نوشتہ کردم او را صدیق وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ بر نعما موہوبہ حق مشکور اند النعم اللہ علیٰ کذا وکذا انقال بیت پنجم

انا من رجال لایخاف جلیسہم		ریب الزمان ولا یری ما یرھب

من ازان جماعہ ام کہ نمی ترسد ہمنشین آنہا سختی زمانہ را ونمی بیند چیزہائے ہولناک یعنی من از جملہ آن رجالیم کہ عبارت از افراد واقطاب اند مخصوص اند بعلم ظاہری وباطنی وحاکم اند بحکومت صدری ومعنوی وخلیفۂ باطن اند ہمچو خلفائے راشدین بعد نبی صلی اللہ علیہ وسلم اند واوصاف محمودہ واخلاق برگزیدہ ایشان از صد وعد بیرون است وانموذجے از مراتب ہمنشینان ایشان این است کہ مامون اند از گزند زمان ومکر جہان ونمی بینند آنچنان کہ مکروہ کند خاطر شان و در ترس وبیم انداز د ومراد از جلیس عام است نہ جلیس خاص کہ شب وروز در سفر وحضر ولیل ونہار جلیس باشد مثنوی

یک زمانے صحبت با اولیاء	بہتر از صد سالہ بودن در تقاء	ہر کہ خواہد ہمنشینی با خدا
گو نشیند در حضور اولیا	گر تو سنگ صخرہ ومرمر شوی	چون بصاحب دل رسی گوہر شوی

کما ورد فی الحدیث القدسی۔ من اراد ان یجلس مع اللہ فلیجلس مع اہل التصوف ملا معین علیہ الرحمۃ در تفسیر فقرہ قصہ سورہ یوسف آوردہ است کہ چون یوسف صدیق علیٰ نبینا وعلیہ السلام بزندان آوردند میر زندان را چنین گفتند کہ این را در زندان بگیر وبعقوبت تمام بغل وبند مغلول ومقید ساختہ در چاہ زندان محبوس گردانی وآب ونان از وی بازداری وبانواع عذاب وعقوبتش معذب ومبتلا گردانی سوکلان وسرہنگان کہ ہمراہ یوسف علیہ السلام بودند میر زندان را سپرد کردہ پیغام ملکہ رسانیدہ بازگشتند ومیر زندان یوسف علیہ السلام را باوقار وتمکین درون بردہ واعزاز وتکلیم شیرین باوی نمودہ بمقام پسندیدہ اش فرود آورد وبعد مرغوب ملحوظ خاطرش ما امکن ما یلیق او

بودے نمودہ عوانان زندان با میر زندان گفتند کہ چرا خلاف حکم ملکہ میکنی و آنچہ بآن ماموری بتقدیم نمیرسانی و خلاف ورزی حکم آمر خود نمودن موجب ندامت و ذلت ہست گفت شما ازین معاملہ ناواقف ہستید ما می بینم کہ در جبین این جوان علامت زندانیہ نیست مقصود ازین حبس تہذیب ہست نہ تعذیب و درمیان ہمین سخنان بودند کہ رسول ملکہ زلیخا رسید و فرمان صادر نمودہ است کہ ای میر زندان نہا صد بار این محبوس را عزیزداری و سرمو بر اندام وے نیازاری میر زندان روئے خود بعوانان کرد گفت شما را از ہر کار خبر نیست من میدانستم کہ حال چیست او را از برائے تہذیب وریحان فرستادہ است نہ از برائے تعذیب نصیب درویش باد کہ اولیا راللہ را بقولہ الدنیا سجن المومن وجنۃ الکافر زندان است نہ زندان دزدان بلکہ فرحت وخندان خانہ یزدان است انتہیٰ۔ وایضًا در تفسیر مذکور نوشتہ است کہ چون حضرت موسیٰ علیہ السلام با بنی اسرائیل بکنار دریا رسیدند دریا شورش آغاز کرد خطاب آمد کہ ای دریا اولاد و احفاد آنہا نند کہ یوسف علیہ السلام در حق ایشان گفتہ است ادخلوا مصر انشاء اللہ امنین ببرکت این کلمہ کل عقوبات وآفات درامانند آب ببرکت این کلمہ از غرق کردن باز ایستاد و سبب نجات بنی اسرائیل شد انتہیٰ و در نخبۃ الاخبار نقل کردہ است کہ بود شیخ علی ہیتی رحمۃ اللہ علیہ می آمد بزیارت آنحضرت رضی اللہ عنہ وحال آنکہ باوی اعیان واصحاب وی می بودند پس ہرگاہ کہ میرسیدند بر شہر بغداد امر میکردند ایشان را کہ غسل کنید در دریائے دجلہ وگاہ خود نیز غسل میکرد با ایشان پس می گفت ایشان را پاک دارید سرہائے خود را و دلہای خود را زیرا کہ میخواہیم ماکہ درائیم بر سلطان پس ورمی آمد در بغداد ملاقات میکردند مردم را دست میکردند پس میگفت مر آنہا را بروید پیش شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ پس چون میرسید بدر مدرسہ شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ نعلین بر سرمے آورد و مے ایستاد پس ندا میکرد او را آنحضرت بسوئی من بیا اے برادر من پس در مے آمد و می نشستانید او را بپہلوے خود وحالانکہ شیخ علی دعا میکرد پس میگفت شیخ عبد القادر بوی میترسی تو وحالانکہ تو شحنہ عراقی

پس میگفت اورا شیخ علی ای سید من تو سلطانی امان ده مرا از خوف خود پس چون امون شدم از خوف تو
امون شدم بالکل پس میگفت اورا نیست خوفی بر تو گفتند یاران شیخ علی ہیتی که حاضر شدیم پیش وی
یکبارے و پیش وی بود صاحب دیوان و مردم دیگر پس ناگاه آمد وی را امر شیخ سید عبد القادر رضی اللہ
عنہ پس برخواست و گریست پس گفت اورا صاحب دیوان یا سیدی چیست این گفت شیخ علی چون
می آید ترا حکم خلیفه چه میکنی تو گفت یا سیدی ہمچنین که تو کردی گفت تحقیق آمد مرا حکم خلیفه و لازم است مرا
مبادرت و سبقت کردن در امتثال امر وی و حاضر شدن در صحبت وی گفت صاحب دیوان که کیست
چون خلیفه گفت شیخ علی که وی شیخ عبد القادر که خلیفه اولیا و مشائخ است درین وقت و سلطان وجود درین عصر
چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة بر تاثیر صحبت و مجالس بیان کرده است و ہو ہذا- ابیات

گل خوشبوی در حمام روزی
رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری
که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گل نشستم
جمال ہمنشین در من اثر کرد
وگرنہ من ہمان خاکم که ہستم

ایضاً- ابیات

دیدم گل تازه چند دسته
بر گنبدے از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه ناچیز
تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه گفت خاموش
صحبت نکند کرم فراموش
گر نیست جمال و رنگ و بویم
آخر نه گیاه باغ اویم
گر بے ہنرم وگر ہنرمند
لطف است امیدم از خداوند
با آنکه بضاعتے ندارم
سرمایه طاعتے ندارم
من بنده حضرت کریمم
پرورده نعمت قدیمم
رسم است ز مالکان تحریر
آزاد کنند بنده پیر
ای بار خدائے عالم آرای
بر بنده پیر خود ببخشای

ونیز امام اعظم ثانی حضرت شیخ بابا داؤد خاکی علیه الرحمة در مصنفه خود ورد المریدین میفرمایند- ابیات

یا علی صحبت به پیران بہتر از ہر طاعت است
این وصیت از نبی با آن شه خیبر شاره است

هفت روزه خدمت پیر محقق ذو ثواب ۔۔۔ مر عبادتهای هفتصد سال را همسر شده است

وجناب شیخ جلال الدین رومی در دفتر اول مثنوی آورده است که وصیت کرد رسول صلی الله علیه وسلم مرتضیٰ علی کرم الله وجهه را که چون هرکسی بنوع طاعتی تقرب جوید و تو تقرب جوی بصحبت عاقل ومخلص بندهٔ خاص حق باشد تا از برکت صحبت او پیش قدم تر باشی مثنوی

گفت پیغمبر علی را کای علی ۔۔۔ شیر حقی پهلوانی پردلی ۔۔۔ لیک بر شیری مکن هم اعتمید
اندر آ در سایهٔ نخل امید ۔۔۔ اندر آ در سایهٔ آن عاقلی ۔۔۔ کش نداند برد از ره ناقلی
ظل او اندر زمین چون کوه قاف ۔۔۔ روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او ۔۔۔ هیچ آن را مقطع و غایت مجو
در بشر روپوش آمد آفتاب ۔۔۔ فهم کن والله اعلم بالصواب
یا علی از جملهٔ طاعات راه ۔۔۔ برگزین تو سایهٔ خاص اله
هرکسی با طاعتی بگریختند ۔۔۔ خویشتن را مخلصی انگیختند
از همه طاعات اینت بهتر است ۔۔۔ سبق یابی بر هر آن سابق که هست

و ولد بزرگوار مولانا که مشهور بسلطان ولد است رحمة الله علیه این معنی را زیاده بیانی کرده است وگفته در بیان آنکه اگرچه عمل صالح مرد را بخدا میرساند لیکن عاقبت صحبت شیخ از آن بالاتر است زیراکه زودتر و بهتر میرساند که موسی علیه السلام را بحق وصلت و معجزه و صاحب کتاب بود با آن همه عظمت وکمال طالب جناب خضر علیه السلام شد و از خدا بدعا صحبت او بخواست تا عاقبت باجابت مقرون گشت چنانکه در فرقان حمید فرموده است فوجدا عبدا من عبادنا الخ وهم جناب پیغمبر علیهم الصلوٰة والسلام میگفت واشوقا الی لقاء اخوانی و باز از سر سوزش عشق میفرمود بقوله انی لاجد نفس الرحمٰن من قبل الیمن و وصیت فرمود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را که چون هرکسی بنوع طاعتی تقرب میجوید تو تقرب بجو بصحبت بندهٔ عاقل وخاص اله تا از همه پیشتر و بیشتر باشی اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر والتقوی وتقرب الی الله بانواع العقل تسبقهم بالدرجات والزلف عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الآخرة ونعم ...

اولیاء و مشایخ کامل واصل رحمہم اللہ تعالیٰ جویان خاصان حق بودند نظم

یکدمی صحبت بمردان خدا	بہتر از صد سالہ بودن در تقیٰ	ہر کہ او شد ہمنشین اولیاء
ہمنشینش دان ہمیشہ با خدا	مظہر حق است جسم ظاہرش	شیر یزدان است جان ظاہرش
حق نماید خویش را از ہر ولی	کی شود بے شیخ سر حق جلی	زین سبب صحبت موسیٰ خضر را
تا بر دازو سے نہفتہ سیرہا	انتہیٰ دستور السالکین زیر شرح یا علی صحبت بہ پیران الخ آوردہ است	

وحضرت شیخ فریدالدین عطار سے فرماید۔

حب درویشان کلید جنت است	دشمن ایشان سزای لعنت است	گر ترا عقل است و با دانش قرین
باش درویش و بدرویشان نشین	ہمنشینی جز بدرویشان مکن	تا توانی غیبت ایشان مکن

واین برکت نہ مخصوص بذات پاک انبیاء و اولیا بلکہ ہر چیزے را کہ نسبت کردہ شود بلباس شان او غیرہ آنہم موجب برکت و عظمت است چنانچہ در تفسیر نقرہ قصر مذکور است کہ یوسف علیہ السلام را سہ پیراہن بود یکے پیراہن علامت کذب بقولہ وجاؤ علی قمیصہ بدم کذب۔ دوم پیراہن شہادت بقولہ ان کان قمیصہ قد من دبر سیوم پیراہن بشارت بقولہ اذھبوا بقمیصی ھذا پیراہن علامت کذب برادران ظاہر کردند وسبب اندوہ یعقوب علیہ السلام آمد۔ پیراہن شہادت دروغ زلیخا ظاہر کرد و اندوہ زلیخا شد پیراہن بشارت خبر سلامتی یوسف علیہ السلام پدید آورد موجب بہجت و سرور یعقوب علیہ السلام آمد ورسول ما را صلے اللہ علیہ وسلم چہار پیراہن بود۔ پیراہن رحمت وپیراہن عطیت وپیراہن نبوت وپیراہن معجزت۔ وپیراہن رحمت آن بودکہ عبداللہ بن سلول طلب کردہ بود تا بسبب آن پیراہن ہزار منافق مؤمن خالص گشتند۔ وپیراہن عطیت آن بودکہ بدرویش داد درخانہ برہنہ ماندہ بود تا آیت آمد ولا تبسطہا کل البسط پیراہن نبوت آن بودکہ حق تعالیٰ دربارۂ آن فرمود وثیابک فطہر پیراہن معجزت آن بودکہ جمعی از منافقان مسجد ضرار ساختہ واستدعا حضور آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم بآن می نمودند حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم عزیمت فرمودند که بآن مسجد روند
و در انجا باد از نماز قیام نمایند پیراهن هجرت پوشیده گوی گریبان می بستند هر گرهی که در بستی
فی الحال کشاده شدی جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد و افمن اسس بنیانه علی تقوی
من الله الخ بندهٔ مومن را نیز چهار پیراهن است پیراهن خلعت خذوا زینتکم عند کل مسجد پیراهن
عصمت ولباس التقوی ذلک خیر پیراهن معرفت و زینه فی قلوبکم و پیراهن نعمت ولباسهم
فیها حریر پیراهن اول باز بسته بتوفیق است و پیراهن دوم باز بسته بتحقیق و پیراهن سیوم
باز بسته بتصدیق و پیراهن چهارم باز بسته بتشویق ترا در دینی بآن سه خلعت امروز مشرف گردانید
امیدوار باش که فردا در بهشت از خلعت چهارم در نمانی انتهی و حضرت سید عبد القادر رضی الله عنه ازان
خلعت اشارت فرمایند کسانی خلعة بطراز عز و در حدیث آمده است در صحیحین که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگانند که می گردند و گرد خانها میجویند خداوندان
ذکر را پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند بیایید
بسوی حاجت که می جستید گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای
خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میروند فرشتگان
بدرگاه عزت پس می پرسد فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال
ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریض بملایکه که
بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می پرسد پروردگار تعالی
چه میگویند و چه میکنند بندگان من گفت آنحضرت میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت
بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی آیا دیده اند ایشان
مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان ندیده اند بخدا سوگند ترا گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالی

چگونہ بود حال ایشان اگر مید یدند مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان اگر میدیدند ترا میبودند
سخت تر در عبادت کردن مر ترا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا و بسیار تسبیح میکردند
مر ترا گفت آنحضرتؐ پس میگوید الله تعالیٰ پس چه چیز میخواهند میگویند فرشتگان میخواهند از تو
بهشت را گفت آنحضرتؐ میگوید حقتعالیٰ آیا دیده اند بهشت را پس میگویند ملایکه یعنی فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن
بر یقین ثابت اند بخلاف ملایکه که ایمان ایشان عیانی است گفت آنحضرتؐ میگوید وے تعالیٰ
پس چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را گفت آنحضرتؐ میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت
را میبودند سخت تر از روے حرص کردن بران و میبودند سخت تر از روے طلب مر آنرا و میبودند
بزرگتر از روے رغبت کردن دران گفت آنحضرتؐ پس از چه چیز پناه میجویند گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ گفت آنحضرتؐ میگوید حق تعالیٰ آیا دیده اند آتش را گفت
آنحضرتؐ میگویند فرشتگان ندیدند آتش را گفت آنحضرتؐ میگوید وے تعالیٰ پس چگونہ حال
ایشان اگر میبودکه میدیدند آتش را گفت آنحضرتؐ میگویند فرشتگان اگر میبودکه میدیدند آتش را
میبودند سخت تر از روے گریختن از آتش و میبودند سخت تر از روے ترسیدن مر آتش را گفت
آنحضرتؐ پس میگوید پروردگار تعالیٰ پس گواه میگیرم مر شمارا ای ملایکه بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم
ایشان را گفت آنحضرتؐ پس میگوید فرشته از فرشتگان در ایشان فلان ست که نیست از ایشان
و نیست ذکر کننده و نیآمده مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت میگوید حق تعالیٰ ایشان را
قوم اند همنشینان شان بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برائے کار دیگر بیآید و هم کار ایشان نباشد
یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بیت ۔

همنشینی اولیا چون کیمیا ست ۔۔۔ کیمیائی خود باین خوبی کجا ست

اینست روایت بخاری بود و در روایۃ مسلم ان للہ سیارۃ ویبتغون مجالس الذکر وھم القوم لا یشقی جلیسھم باقی الفاظ موافق بخاری است وشیخ عبد الحق الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ در اشعۃ اللمعات در ترجمہ ہمین حدیث بیت حضرت شیخ آوردہ است وقال غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی اللہ عنہ شعر

انا من رجال لا یخاف جلیسھم	ریب الزمان ولا یری ما یرھب

پس ظاہر است بدلایل وبرہان وواضح گردید کہ اللہ دوستدار اولیاء اللہ را دوست دارد اگر ہر کسیکہ یاری وصحبت اولیاء اللہ نشستہ باشد محروم نگردد وایشان یعنی حضرات اولیاء خوش نشوند اگر یکے از دوستداران ایشان محروم شود واین بشارت کہ لا یشقی جلیسھم بران دلالت کند وآیہ بینہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیھم ولا ھم یحزنون نیز ازین اشارت کند کہ اولیاء اللہ را خوف وحزن از مصاحبان وجلیسان خود نخواہد بود حقتعالی آنہا را ہم محروم از رحمت نسازد ومغفور ومرحوم گرداند بقول مولینا روم علیہ الرحمۃ مثنوی۔

صحبت صالح ترا صالح کند — صحبت طالح ترا طالح کند
مہر پاکان درمیان جان نشان — دل مدہ الا بمہر دلخوشان
ہین غذائی دل بدہ از ہمدلی — رو بجو اقبال را از مقبلی
دست زن در ذیل صاحب دولتی — تا ز افضالش بیابی رفعتی

وتوضیح این پیر طریقت خواجہ عبد اللہ الانصاری الہروی رحمۃ اللہ در اقتباس الانوار میفرماید کہ فردائے قیامت مومنان را بر عموم بہشت آرند عاصی آمرزیدہ ومطیع پسندیدہ وعاشق برگزیدہ پس ازانکہ اہل معصیت بودند بمغفرت فایز گشتند بہشتیان را در بہشت گذارند واہل معرفت را کہ عاشقین اند بدولت قربت وسعادت زلفت ونعمت مخصوص گردانند بمقام طمانیت بحضرت عبدیت فرود آرند ودر مقام فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جای دہند ودر زمرہ عبدیت اہل خدمت واہل صحبت اند اما اہل خدمت

اسیران بہشت اند. واہل صحبت امیران بہشت واہل خدمت بہ بہشت بنازند واہل صحبت کہ عارفین
و عاشقین اند بصحبت قربت بنازند اہل الجنت اصحاب نازند اہل معرفت واقفان رازند ونیز پیر طریقت ہروی
میفرماید کہ اہل جنت چون در جنت مقام ومراتب اعلیٰ ومدارج ودرجات قصویٰ اہل صحبت را ومشاہدہ
آرند باہم مذاکرہ مینمایند این از چیست واین از کیست کہ نسبت مقام ما بانسبت این کسان نسبت قطرہ
بدریا است ونسبت ادنیٰ باعلیٰ در بندگی باما شریک بودند واین ترقی از چہ افزودند تفحص کنند وتجسس
نمایند ہاتف غیبی وبشیر لاریبی درمابین اینہا حکم شدہ می پرسد بلاشک وریب شما بندگان خدا بودید
تمام عمر در بندگی او مصروف نمودید و رحفاظت وحراست اوامر ونواہی او تعالیٰ مستعد ومستقیم بودید
خواستگار نعما بہشت واستعاذ عذاب دوزخ کہ از اجر وثواب عبادت است ودر قلوب شما ملحوظ
ومرکوز بود واینہا کہ مشاہدہ کردید از اول عمر تا وقت یقین کہ عبارت از آیہ بلند پایہ واعبد ربک حتیٰ
یأتیک الیقین یعنی موت شمہ از اجر وثواب ومزد عبادت کہ نعما رجنات واز درکات نار است بدل
اینہا راہ نیافت ونہ گذشت چنان بعشق ربانی مشغول بودند معلوم نمود کہ جنت ودوزخ آفریدہ شدہ است
یا نہ واز ولولہ ودبدبہ روز جزا وسزا کہ روز قیامت است نیز بیخبر بودند ودر مشاہدہ اینہا نعمتہائے جنت
ومحنتہائے دوزخ عبارت از خوشنودی وے تعالیٰ وعدم رضامندی وی است اصحاب عرفان و
ارباب عاشقان را مجوبی از دیدار سخت تر از نار است بلکہ ہمان قیامت است چنانکہ حافظ گفتہ است شعر

قیامت آن زمان باشد کہ یار از یار دور افتد	بنالد بلبل مسکین چو از گلزار دور افتد

وازین صاف معلوم شد کہ یاری اخیار وصحبت ابرار چیست. وخواری اشرار ناقص وعیار کیست ودر تفسیر
زیر آیت وفیہا ماتشتہیہ الانفس وتلذ الاعین نوشتہ است از ماتشتہیہ الانفس مراد
از اہل خدمت اند واز تلذ الاعین اہل صحبت اگر ہمہ نعمتہائے بہشت کہ مراد از ماتشتہیہ الانفس ست
ہمگی در جنت تلذ الاعین مانند تراوت سوزنی است کہ در بحر تلذ الاعین تر شود نسبت دارد زیرا کہ

بیان تصرف رجال الغیب و ملائکہ

انا من رجال لا یشقی جلیسھم ہمان رجال مراد اند کہ عاشقان تلذ الاعین اند نہ میل کنندہ ما تشتہیہ الانفس باشد و متصرف در خلق اللہ و مدبر عالم میباشند ہمچون شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ و دیگر اولیاء اللہ چنانچہ در شامی صفحہ ۱۴ جلد اول و منھم ختم الدائرۃ الولایۃ الخ ترجمہ یعنی بعضی از اولیاء اللہ کہ ختم دائرہ ولایت قطب الوجود سید محمد شاذلی البکری مشہور بحنفیہ فقیہہ فاضل واعظ عالم و عامل این یکی از آنہاست کہ تصرف دادہ است اللہ تعالی در عالم کون و ممکن ہست با حوال کہ تحول کند از حال بحال دیگر و کلام کند از علم غیب و از خرق عادات و منقلب کند اعیان را مرد را زن و زن را مرد، مردہ را زندہ و زندہ را مردہ انتہی و در تفسیر کبیر مصنفہ امام فخر الدین رازی علیہ الرحمۃ در جلد پنجم صفحہ ۴۸۰۔ لاشک ان المتولی للافعال الخ۔ ترجمہ یعنی شک نیست تحقیق صاحب اختیار در افعال روح است نہ بدن و شک نیست تحقیق معرفت حضرت حق جل سبحانہ برائے روح است ہمچنان روح برائے بدن بر ہمین قرار شدہ است نزد مایان و در تفسیر قولہ تعالی ینزل الملئکۃ بالروح من امرہ و قال علیہ السلام شب گذرانیدم نزدیک پروردگار خود و مرا بخورانید و آشامانید و برائے ہمین معنی ما می بینیم ہر کس را کہ علم زیادہ باشد باحوال عالم غیب قوی باشد از روئے قوت و طاقت دل و کم باشد از روئے ضعف بدل ہوائے نفسانیہ و برائے ہمین فرمود علی مرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ قسم بخدائے عز و جل نہ کشیدم باب خیبر را بقوت جسمانیت و لیکن کشیدم او را بقوت و طاقت ربانیت و این برائے ہمین است کہ جناب علی کرم اللہ وجہہ در الوقت منقطع النظر بود از عالم اجساد و منور شدہ بود بقربت ملائکہ بانوار عالم کبیریائیش مقوی بود روح شان و مشابہ بود بجواہر ارواح ملائکہ و می درخشید دران روشنی عالم قدس و عظمۃ آن پس ازین سبب حاصل شد ایشان را آن قوت و طاقت کہ نبود بران قادر از صحابہ کسی بغیر او خیبر چہ اگر خیبر گردون بودے از جائے بکندے و ہمچنین بندہ چون مواظبت کند بر اطاعت و بندگی خدا و میرسد بمقام ابلغ المقام کہ آنجا میگوید خدا تعالی شدم من سماعت او و بصارت او پس چون میشود بندہ مستغرق نور جلال حضرت حق سبحانہ سماعت او میشنود قریب و بعید

یکسان وچون میشود این نور بصارت او می بیند نزدیک و دور یکسان وچون میشود آن نور دست پائے
او قادر میشود بر تصرف در ہر کاری که مرامری وحالی که سخت تر باشد وکاری که سہل تر باشد وقادر میشود بر بعید وقریب
وہمچنین تصرفات لازم حال او باشد وآنرا کرامت ہم میگویند۔ انتہیٰ۔ وحضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ
العزیز سر برآوردہ علمای وقت در علوم ظاہری وسرور وسید اولیاء اللہ وسند عارفین وکاملین قطب
الاقطاب در طریقت وعلوم باطنی ومتصرف احوال بودند بر این نعمت موہوبہ ایزد تعالیٰ سبحانہ مشکور بودند
ہر یک صاحب معرفت منتصب بمرتبہ بودند وہر یک سلطان عسکر چنانچہ میفرمایند بیت ششم

قوم لهم في كل مجد رتبة	علوية وبكل جيش موكب

گروہے ہستند که آنہا را در ہر مرتبۂ بزرگ منزلتے ہست عالی ودر ہر لشکری حشمتی ہست مخصوص طائفہ
اہل معرفت در مراتب معرفت مختلف بزرگی دارد مخصوص برائے اینطائفہ که این طائفہ ہست عظیم الشان
دربارگاہ حضرت ایزد رجال مثال سرداران عسکراند مقرر است که عسکر را از عساکر سرداری میباشد ودر ہر گروہ
نامے علیحدہ میباشد واین عساکر محمول بر سلاطین زمان دنیوی نخواہند بود بلکہ علت غائیہ زمین و زمان
جناب پیغمبر دو جہان صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند تا وقتی که سلاطین وعساکر شان برائے اشاعت اسلام
وایمان با کافران ودشمنان دین جنگ میکنند وکفار را از میکشند وخود ہم شہید میشوند با اینہمہ این جہاد
اصغر است. فقال رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر وچون بمقابلہ نفس کافر بمجاہدات
وریاضات بمعیت اذکار واشغال داوراد وذکر ومراقبہ وارشاد مستر شدین جنگ میکنند وسامان و
آلات حرب ظاہری بسامان وآلات حرب باطنی مہیا سازند در راہ خدا غزا میکنند ودرجہ شہادت
مے یابند واین از گروہ قسم اول که جہاد اصغر نام داشت اشد واکبر وبہتر است که جہاد اکبر نام دارد ازینجہت
که در مقابل کفاران بآلات وسامان بزور دست وبازو ونظر وسمع گوش وہوش محسوس بہر نوع در مقابل
بود واین نفس کافر که عبارت از عداوت ودشمنی ابلیس لعین ہست که بواسطہ نفس امارہ وسوسہ مے اندازد

وتصرف کند بظاہر بوجود عنصری پیش روی خود نمی بیند وہمراہ این جنگ کردن بسیار سخت است
بنسبت آن دشمن کہ در مقابل بوجود عنصری ایستادہ میباشد واین ہردم نباشد وآن ہردم باشد واین
از کمیات است وآن از کیفیات مشتبہ باشد واین مرتبہ حاصل نشود از سد ابواب حواس ظاہری وباطنی
ازینجہت این راجہاد اکبر فرمودند واین جیش وسرداران جیوش عبارت از خاندانہا است کہ ارباب معرفت اند
چنانکہ خاندان قادریہ علیہ وچشتیہ بہشتیہ وکبرویہ برانیہ ونقشبندیہ سنیہ وسہروردیہ نورانیہ وغیرہ
تا دوازدہ خاندان وہر یکے در خاندان خود رتبتی عالی دارد واین ہمہ گروہ عالی شکوہ با چنین دشمنی کہ نفس و
شیطان ہست مقابلہ کردند واین ہمہ مبارزان طریق اند وپہلوانان اودی معرفت اند وحضرت شیخ سلطان
الاولیا وقطب الاقطاب۔ ابیات

اولیا قافلہ راہ حق اند اینہا را — پیشرو قافلہ سالار نمیدانی کیست
خلف حیدر کرار نمیدانی کیست — سیکنم این ہمہ تکرار نمیدانی کیست
چند دنبال طبیبان جہان میگردی — چارہ ساز دل بیمار نمیدانی کیست
چشم یاری ز رفیقان چہ عبث میداری — جان من مونس وغمخوار نمیدانی کیست
چہ قدر ما بتو در پردہ بگوییم اکنون — سیکنم نام وے اظہار نمیدانی کیست

قرۃ العین علیؓ سبط حسنؓ آل حسینؓ
دستگیر دو جہان حضرت غوث الثقلین

وتقریر الی طرنقلہ من بہجۃ الاسرار قال کان الشیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول
الانس لہم مشایخ والجن لہم مشایخ والملئکۃ لہم مشایخ وانا شیخ الکل انتہی
وجناب شیخ عبد الحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در مصنفہ خود اخبار الاخیار می نویسد نقل ہست از شیخ حماد بن مسافر
رحمۃ اللہ علیہ فرمود از اصحاب مشایخ ہر کرا من خرقہ طلبید بدہم وملاحظہ نکنم مگر اصحاب شیخ محی الدین عبد القادرؒ

زیراکہ ایشان غرق اندر دریائے رحمت الٰہی و ہرگز کسے دریا راگذاشتہ بسقایہ نیاید۔ و الیضا فیہ نقل است
کہ تاجرے پیش حضرت شیخ رضی اللہ عنہ عرض کرد پیش من مالی است از غیر مال زکوٰۃ خواہم کہ آنہا را
بفقرا و مساکین صرف کنم لیکن مستحق را از غیر مستحق ندانم حضرت شیخ فرمود ہر کرا مستحق دانند بدہند فرمود
بدہ ہر کرا خواہی از مستحق و غیر مستحق تا ترا اللہ تعالیٰ نیز بدہد بدانچہ مستحق ہستی و بر انچہ مستحق نیستی انتہیٰ
و قاضی محمد حسین قادری کشمیری در کتاب نخبۃ الاخبار فی ترجمۃ زبدۃ الآثار مے آرد کہ نقل کردہ نشدہ
است از ہیچ یکے از مشایخ متقدمین و متاخرین مانند آنچہ نقل کردہ شدہ است از آنحضرتؓ از مقامات
و کرامات و تصرفات و کمالات و انقیاد ہمہ اہل زمان مر او را و بودن ایشان مجبور بر فرمانبرداری آنحضرتؓ
و تعظیم وے زیادہ تر از انچہ تصور کردہ شود و ممکن باشد و اگرچہ خالی نیست از قطبی کہ اعتماد کردہ
شود بروی و غوثی کہ رجوع کردہ شود بسوئے وے پس ایشان اقطاب اند و آنحضرتؓ قطب
الاقطاب و ایشان سلاطین و وی سلطان السلاطین و امام المقربین و اکمل العارفین انتہیٰ
و صاحب بہجۃ الاسرار مے نویسد کہ تکلم الشیخ صدقۃ البغدادی بکلام انکر علیہ نسبہ
بطریق الشرع فطولع بہ الخلیفۃ فامر باحضارہ الی باب المتولی و تعزیرہ فلما احضر
کشفوا رأسہ فصاح خادمہ واشیخاہ فشلت ید الذی ہم بضربہ والقی اللہ سبحانہ
الہیبۃ لہ فی قلب المتولی فطالع الوزیر بذالک فالقی اللہ سبحانہ الہیبۃ لہ فی قلب
الخلیفۃ فأمر باطلاقہ فدخل الی رباط الغوث فوجد المشایخ والناس جلوسًا ینتظرون
خروج الغوث لیتکلم علیہم فجاء وجلس بین المشایخ فلما صعد الغوث الکرسی لم
یتکلم ولم یأمر القاری بالقرأۃ واخذ الناس وجد عظیم وداخلہم امر جلیل فقال
الشیخ صدقۃ فی نفسہ الغوث لم یتکلم والقاری لم یقراء فبم ہذا الوجد فالتفت
الغوث الی جہتہ وقال یا ہذا جاء مرید لی من البیت المقدس الی ہنا

فی خطوۃ وتاب علی یدے والی ضروت الیوم فی ضیافتہ فقال الشیخ صدق فی
نفسہ من کانت خطوتہ من البیت المقدس الی بغداد فسم یتوب وما احتیاجہ
الی الشیخ فالتفت الغوث الی جہتہ فقال یا ھذا یتوب من الخطو فی الھواء فلا یرجع
الیہ وتحتاج الی ان اعلمہ الطریق الی محبۃ اللہ عز وجل ثم قال انا سیفی مشہور
وقوسی موتور ونبالی مفوقۃ وسہامی صائبۃ ورمحی منصوب وفرسی مسروج
انا نار اللہ الموقدۃ انا سلاب الاحوال انا بحر بلا ساحل انا دلیل الوقت انا المتکلم
فی غیری انا المحفوظ انا الملحوظ انا المحظوظ یا صوام یا قوام یا اھل الجبال دکت
جبالکم و یا اھل الصوامع ھدمت صوامعکم اقبلوا الی امر من امر اللہ انا امر من امر اللہ
باثبات المطریق یا رجال یا ابطال یا ابدال یا اوتاد یا اطفال ھلموا وخذوا عن البحر الذی
لا ساحل لہ یا عزیز انت واحد فی السماء وانا عبدک واحد فی الارض یقال لی بین اللیل
والنہار سبعین مرۃ وانا اخترتک لنفسی ولتصنع علی عینی یقال لی یا عبد القادر
بحقی علیک کل وبحقی علیک اشرب بحقی علیک تکلم تسمع منک وامنتک من الرد ۱۲- وفیہ
وعزۃ ربی ان السعداء والاشقیاء لیعرضون علی عینی فی اللوح المحفوظ انا غائص فی بحار
علم اللہ ومشاھدتہ انا حجۃ اللہ علیکم انا نائب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ووارثہ فی الارض وکان یقول علی الکرسی یا اھل الارض شرقا وغربا و یا اھل السماء قال
اللہ تعالی ویخلق ما لا تعلمون انا مما لا تعلمون یا اھل الارض شرقا وغربا تعالوا تعلموا
منی الاحوال عندی کتیاب معلقۃ فی بیتی ایتھا شئت لبست فعلیکم بالسلامۃ اولا تینکم
بجنود لا قبل لکم بھا یا غلام سافر الف عام لتسمع منی کلمۃ یا غلام الولایات ھھنا الدرجات
ھھنا فی مجلسی تفرق الخلع وما من نبی خلقہ اللہ تعالی ولا ولی الا وقد حضر مجلسی

یمدّ الاحیاء بابدانہم والاموات بارواحہم یا غلام اسال عنی منکرا ونکیرا اذا جیئاہما الی قبرک یخبراک عنی۔ انتہی ہمچنین درمیزان شیخ عبد الوہاب شعرانی رحمۃ اللہ علیہ منقول است وہو ہٰذا

وقد ذکرنا فی کتاب الاجوبۃ عن ائمۃ الفقہاء والصوفیۃ ان ائمۃ الفقہاء والصوفیۃ کلہم یشفعون فی مقلدیہم ویلاحظون احدہم عند طلوع روحہ وعند سوال منکر ونکیر لہ وعند النشر والحشر والحساب والمیزان والصراط ولا یغفلون عنہم فی موقف من المواقف ولما مات شیخنا شیخ الاسلام الشیخ ناصر الدین اللقانی رحمۃ اللہ علیہ راٰہ بعض الصالحین فی المنام فقال لہ ما فعل اللہ بک فقال لما اجلسنی الملکان فی القبر لیسئلانی اتاہم الامام المالکؓ فقال مثل ہٰذا یحتاج الی سوال فی ایمانہ باللہ ورسولہ تنحیا عنہ فتنحیا عنی واذا کان مشایخ الصوفیۃ یلاحظون اتباعہم ومریدیہم فی جمیع الاہوال والشدائد فی الدنیا والآخرۃ فکیف بائمۃ المجتہدین وہم ائمۃ المذاہب الذین ہم اوتاد الارض وارکان الدین وامناء الشارع علی امتہ رضی اللہ عنہم اجمعین فطب نفسا یا اخی وقر عینا بتقلید کل امام شئت منہم الحمد للہ رب العٰلمین۔

میزان شعرانی صفحہ ۵۸ وتمام اولیاء اللہ ازہر خاندانے کہ ہستند مقرب بارگاہ ایزدی اند حمایت کنندہ در ہر اہوال وشداید وحامی اند در ہر مقام مصائب وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ حامی ہمہ آمدہ عموماً وحامی مریدان ومعتقدان خاندانے قادریہ علیہ اند خصوصاً در قصیدہ روحی میفرمایند۔

مریدی تمسک بی ان کنت واثقا	انا احمیات فی الدنیا ویوم القیامتی
مریدی اذدعانی فی البلاد شرقہا	اغثہ اذنادانی فی کل مبلدلی

الحدث انواع لنعما ایزدی واقسام عطیات سرمدی ہمگی متضمن شکر وسپاس اند میفرمایند بیت ہفتم

انا بلبل الافراخ املأ دوحہا	طربا دفی العلیا بازا شہب

سنم ہزار دستان باغ خوشیہا پر میکنم باغ آن خوشیہا از روئے طرب در مراتب علیا باز اشہبم
یعنی باز سفید حضرت مصنف رضی بیان واقع کہ متضمن شکر ایزد است میفرمایند من آن بلبلم گلستانم کہ
باغم پرست بجملہ زینتہائے خود از درختہا واز میوہ ہا وگلہا واز سبزیہا وجویہا ومنم مطرب آن بوستانم
کہ از ازہار وانہار واز مجالس احرار وابرار تجلی ہست زیادہ میکنم بر این خوشیہا زیرا کہ من بلبل این باغم
وترنم بلبل وزبو تلون انواع گل نسبتی ملزوم است حالات ارباب معرفت از یک وقت تا بوقت دیگر
مساوی نگذرد بقول مشاہدۃ الابرار بین التجلی والاستتار۔ بیت

گہے بر طارم اعلیٰ نشینم		گہے بر پشت پائے خود نہ بینم	

حضرت مصنف بلبل باغ مشاہدہ است ہمچنانکہ بلبل از باغ سیر نمیشود ومن از مشاہدہ ہر وقت عاشق
ترم سیر نمیشوم واین مثال باز مراقبہ اند ومن درمیان شان باز سفیدم بمشاہدہ در ہر وقت در ترقی ست
چنانچہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند انا البازی اشہب کل شیخ۔ الخ وصاحب کتاب غوثیہ می آرد۔ کہ
فرمودند جناب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ قال اللہ تعالیٰ لی یا غوث اعظم فقلت لبیک
یارب عرش اعظم فقال لی قل لبیک یارب الغوث الکریم الرحیم قال یا غوث الاعظم
نم عندی کنوم العروس لا کنوم العوام تزالی بک بلا واسطۃ فقلت یارب کیف انام عندک
قال بجمود الجسم عن اللذات وخمود النفس عن الشہوات وخمود القلب عن الخطرات وخمود
الروح عن الخطیات وفناء ذاتک بالذات یا بمعنی فی ای فی الذات۔ وخمود بالضم مردن
وفرو نشستن آتش۔ وبالفتح وتشدید میم جائے کہ آتش دران نگہدارند ۱۲ رشیدی۔ بدانکہ حق تعالیٰ بے کام
وزبان ندا الغوث اعظم کرد پس غوث اعظم جواب داد لبیک یارب العرش العظیم باز ندا از عالم غیب
لاریب در رسید فقل لبیک یارب الغوث الکریم الرحیم وسر درین اعادہ وتلقین آنست کہ انسان
مظہر اسم جامع است وجامع جمیع کمالات وذکر او مستجمع جمیع اسماء وصفات پس بجمیع صفات حمد

حق گفتہ باشد و متصف بجمیع صفات موصوف گشتہ و عرش عظیم مظہر یک اسمی است از اسماء کہ محیط باشد
ناچار ذکر او مستلزم جمعیت نباشد بخلاف یا رب الغوث و ہم برین معنی است قول سلطان العارفین
کہ عرش و صد ہزار عرش در گوشۂ دل عارف گذرد و عارف را از ان خبر نباشد و کلام قدسی لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولیکن یسعنی قلب عبد المؤمن برین وسعت شاہد قوی است و نیز در کلام
قدسیہ آمدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت الٰہی ولکل ملک حوانۃ فاین حوانتک قال
سبحانہ وتعالٰی حوانتی اعظم من العرش واوسع من الکرسی واطیب من الجنۃ وازین
من الملکوت وارضہا المعرفۃ وسماہا الایمان وشمسہا الشوق وقمرہا المحبۃ ونجومہا
الخواطر وسحابہا الفضل ومطرہا الرحمۃ واشجارہا الطاعۃ وانہارہا الخدمۃ
وجدارہا الیقین ومکانہا الھمۃ ولہا اربعۃ ارکان التوکل والتفکر والانس والذکر
ولہا اربعۃ ابواب العلم والحلم والصبر والرضاء الا وھی القلب فرمان شد نم عندی
لا کنوم العوام یعنی محو ساز خود را در من محو تمام تا موتوا قبل ان تموتوا حاصل نماید نہ مثل محو غافلان
وجاہلان کہ الناس نیام فاذا ماتوا انتبھوا۔ پس باز جناب غوث الصمدانی التجا بدرگاہ قدس
او را وہ و کیفیت محو سوال کرد کہ چگونہ محو سازم خود را در تو فرمان شد کہ خمود الجسم عن اللذات ای اللذات
البشریۃ یا خلاف اوامر و نواہی از و در وجود نیاید پس پاسبان تن باش باداے ارکان شریعت
و پاسبان نفس باش از بجا آوردن آداب طریقت و پاسبان دل باش بتخلیص اعمال و پاسبان ارواح
از تلبیس بصفات اشباح در حالتیکہ متخلق باش باخلاق فتاح چون مستجمع بجمیع این مراتب گشت و از خود در گذشت
موت اختیاری کہ موتوا قبل ان تموتوا روی نمود حال صدیق اکبر رضی اللہ عنہ شاہد حال او شد چنانچہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن ابی قحافہ ہر کہ باین مرتبہ رسید
فنا ر مطلق کہ فنا ر ذات در ذات است دریافت و بیافت خود یافت آنچہ یافت اللھم اجعلنی منہم آمین

و حضرت مصنف رضی اللہ عنہ از جملہ آنانند بلکہ سرور آنہا نند کہ حق تعالی لباس بشریت از ایشان
بر کشید و در لباس ملکیت و قربت در کشید در پردہ عظمت و جلال الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری تلبس گردانیدہ و بدرجہ قرب رسانیدہ ایشان انبیا و اولیا اند کہ ایشان را از غایت عنایت
و نہال کرامت بزیور معجزات و کرامات مزین و محلی نمود و نصیب از ذاتی کہ ان اللہ لغنی عن العلمین است
متصف و متخلق فرمودہ تا بحکم ما زاغ البصر وما طغی بدون حق ملتفت نگروند اللھم اجعلنا منھم
حقا کہ آیہ کریمہ ان الارض یرثھا عبادی الصالحون آسمان در اطاعت زمین است و در ادای
حوائج زمین کمر بستہ مے گردد و زمین میراث بندگان صالحین ہست مے آرند کہ چون عزیز مر زلیخا
را وصیت باکرام یوسف علیہ السلام نمود فقال اکرمی مثواہ زلیخا نزول یوسف علیہ السلام را در ہیچ
جائے و منزلی گرامی تر از دل خود ندید لاجرم در ان مقامش فرود آورد و بخدمتگاری وی کمر بستہ کاری
طرفہ کاری کہ برادرانش در گلخن انداختند و بیگانہ در روشن جائے کرد و ایشان بثمن قلیلش فروختند و زلیخا از ثمن
و قلیلش بخرید جلیلش ساخت کہ این آن خبر سید بدکذالک مکنا لیوسف فی الارض زلیخا عبارت از دنیا است
و برادران عبارت از نفس دنیا است۔ و در روضۃ الریاحین آوردہ است کہ پادشاہے بشکار رفتہ بود
از فوج و لشکر جدا ماند تا کہ قریب وقت مغرب رسید از زندگانی خود مایوس شد از بارگی نزول کرد نظر
باسمان کرد دید یک عماری از آسمان بزمین فرود می آید و چون آن عماری بر زمین رسید صاحبے
عظیم الشان در ان عماری نشستہ دید و از عماری برآمد و تفقد احوال بادشاہ نمود معلوم کرد راہ گم کردہ است
و صاحب عماری بیمین و یسار خود نظر کرد و آواز داد کہ آب بیار معًا زنی عجوزہ بظہور آمد کاسہ آب سرد در دست
وارد پیش صاحب عماری نہاد و صاحب عماری بادشاہ را گفت آب میخوری گفت عین عنایت است
بپادشاہ آب داد بادشاہ خوب آب خورد و سیراب شد گفت ای بادشاہ این زن را مے شناسی
کہ کیست گفت صاحب نمی شناسم فرمود کہ این دنیا است بصورت عجوزہ و تو از این عجوزہ بپرس وقت

پیدا شدن تو اے دنیا بخدا چہ وعدہ کردہ آمدی باد امتثال نمود از دنیا پرسید از خدا چہ وعدہ کردہ آمدہ
ای دنیا گفت اللہ تعالی بمن ارشاد فرمود گفت ایتھا الدنیا علیکِ اخدمی من خدمنی واستخدمی
من خدمك یعنی اے دنیا لازم گیر کہ خدمت کنی کسی را کہ مطیع من باشد و خدمت گیری از کسیکہ
خدمت تو کند مدعا آنکہ من طلب المولی فلہ الدنیا والعقبیٰ ولہ الکل بندگان خاص خدا را ہر چیزیکہ
در دنیا ہست وخود دنیا تابع است بیت . ہر کہ ترسد از حق وتقوےٰ گزید * ترسد از وی جن وانس و
ہر کہ دید * وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ از حال باکمال خود خبر میدہند کہ من بلبل گلزار احدیتم زینت میدہم
تمام بلبلان این گلزار را ومن بر ہمہ بلبلان این گلزار مثال باز سفیدم از کمال مسرت وفرحت شکار معرفت
میبازم و در طے منازل قربت ومعرفت خود را مشغول داشتم ودر شان یوسف علیہ السلام کریمہ نازل شد
بقولہ تعالیٰ مکنا لیوسف فی الارض و در شان چنین اشیاخ کامل ومکمل فرمود ولقد کتبنا
فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثھا عبادی الصالحون وحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ . وفرمود العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و دیدیہ تمکین
یوسف علیہ السلام در مصر بود و تمکن وتوقیر بندگان خاص خدا چنانکہ جناب حضرت شیخ سید عبد القادر
الجیلانی رضی اللہ عنہ از مشرق تا مغرب واز جنوب تا شمال واز زمین تا آسمان بقولہ طبولی فی السماء والارض
دقت فرمودند طبل ولایت وقطبیت من مے و زد در زمین وآسمان وفرمودند امداد میدہم مریدان
خود را ہر جا کہ باشم چنانچہ در بہجۃ الاسرار آوردہ است قال رضی اللہ عنہ اعطیت سجلا مد البصر
فیہ اسماء اصحابی ومریدی الی یوم القیمۃ وقیل لی قد وھبوا لك وسالت مالکا خازن
النار ھل عندك احد من مریدی فقال لا وعزۃ المعبود ان یدی علی مریدی جید
فافا جید . ابیات

تو گفتی دست من چون آسمان ہست	بفرق کو مریدم در جہان است

مرا نامِ تو چون وردِ زبان است ‖ اگر لطفے نمائی وقت آنست

بفریادم برس یا غوثِ اعظم

تو در بغداد و خوش بر مسندِ ناز ‖ من اینجا در غم از چرخِ سبک تاز

باین بیچارہ یکدم چارہ ساز ‖ کہ مے خواند ترا ہر دم بآواز

بفریادم برس یا غوثِ اعظم

وَعِزّۃِ ربی وجلالہ لا برحتُ قدمای من بین یدی ربی حتی ینطلق بی وبکم الی الجنۃ وَعِزّۃِ ربی لاتزل یدے علی راسِ مریدی فی المشرق وانا فی المغرب وان کشفت عورتہ لمددت یدی من المغرب وسترتہا۔ ابیات

باین جور و جفائی نفسِ گمراہ ‖ من و دعوائے ایمان حاش للہ

ولی سر رشتۂ امید برجا است ‖ توسل چون بغوث دین و دنیا ست

کنم ہر لحظہ روئے دل بہ بغداد ‖ زنم از التہابِ سینہ فریاد

کہ رحمے کن بحالم اے خداوند ‖ غلامان را باین ادبار مپسند

چو لعلِ پاک تو گوہر فشان بود ‖ باین الطاف لعبیر بیان بود

کہ در مشرق از مرید بینوا ایم ‖ بلغزو بر سرش از مغرب آیم

تو گر در مشرق باشی من بمغرب ‖ شوم حاضر نباشم از تو غائب

مریدین مترس از ہر غم و رنج ‖ کہ در ویرانۂ دنیا منم گنج

منم ضامن کہ بے توبہ نمیری ‖ اگر دامان اخلاصم بگیری

ہر کہ یا غوث و اغثنی در دعا ‖ گوید اندر صبح یا وقتِ مسا

شاہِ جیلانش بگوید اے مرید ‖ این ندائے تو بگوشِ من رسید

حاضرم از تو نیم غایب دمی	خواہم از حق ہر چہ بے خواہی ہمی

مثنوی مولینا روم۔ اولیا اطفال حق اند اے پسر ✤ حاضری و غایب بس باخبر ✤

ربی لا قفن یوم القیمۃ علی باب جہنم حتی یعبرہا کل مرید لی فان اللہ اعطانی عہدًا ووعدًا ان لا یدخل لی مریدًا النار وقد اخذت العہد علی منکر ونکیر ان لا یروعا مریدًا الی فی القبر انتہی۔ واین عنایت حضرت شیخ رضی اللہ عنہ مخصوص برائے مریدان نیست بلکہ با مخالف وموافق ہمین معاملہ است کہ روزے دزدے برائے دزدیدن درآمدہ بود آن نقصان مال بود وعین مخالفت بود در مقابلہ تحایف وہدایا آوردن وترک ادب نیز مگر حضرت شیخ رضی اللہ عنہ محض خیر ومحبہ رحم اند قطع نظر ازان کہ این سزاوار زجر وتوبیخ وقطع ید خلعت ابدالیت داد چنانچہ صاحب قصیدہ بردہ میفرماید۔ **بیت**

ولن تری من ولیٍّ غیر منتصرٍ	بہ ولا من عدوٍّ غیر منفصمِ
احل امتہ فی حرز ملتہ	کاللیث حلَّ مع الاشبال فی اجمِ
کم جدلت کلمات اللہ من جدلٍ	فیہِ وکم خصم البرہان من خصمِ

ترجمہ وہرگز نہ بینی ہیچ دوستی غیر نصرت یافتہ بوی صلی اللہ علیہ وسلم ونہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یا بندہ باشد ازوی فرود آورد آنسرور امت اجابت خود را در حصار استوار دین خود ہمچو شیر یکہ فرود آمد باچگان خود در بیشہ ہا بسا کہ بزمین ذلت انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبسا کہ غالب شد برہان اثبات نبوت او بر مردمان شدید العداوۃ الحاصل چونکہ ناظم عارف رحمۃ اللہ علیہ در بیت اول دعوے کرد کہ اولیائے آنجناب ہمیشہ مظفر ومنصور باشند واعدائے دین او دایم مغلوب ومقہور ند بر ہر دو مقدمہ دلیلی میگذراند دلیل مقدمہ اولی اینکہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم متبعین خود را در حصن حصین حفظ وحمایت خود آوردہ کہ در دنیا از دست برد شیطان وغلبہ کافران ودر آخرت از عذاب نیران

مصئون و محفوظ اند پس صحابه که مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اند چسان در سایهٔ حمایت و کنف عنایت
او از کید دشمنان مامون اند نباشد و دلیل مقدمهٔ ثانیه اینکه مغلوبیت خصوم بالبسان است پس جمعیکه
متصدی محاربه بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مستاصل ایشان قرآن مجید و فرقان حمید است
بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقعه بلغا را برخاک مذلت انداخت و از اتیان بمثل عاجز
و ذلیل ساخت و فرقه که طالب خرق و عادت گردیدند آنها را ظهور معجزات باهره و خوارق ظاهره که از
هیچ نبی این قدر ظاهر نشده بود ملزم و ساکت گردانید و قومیکه بمقابله پیش آمدند دست بسیف و سنان کشادند
آنها را استقامت با یکی از بهادران اسلام دشوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت و سوای فرار که سراسر عار است
چاره کار ندیدند و آخر بقیة السیف در فتح مکه سر در ربقه اطاعت کشیدند و بحکم الاسلام یعلوا و لا یعلیٰ
تا قیام قیامت هم همین است - ابیات

دوستانش را نبینی غیر منصور ای عزیز	هم نه بینی دشمنش جز خوار گشته در قصم
هست خود را نشانده در حصار ملتش	همچو شیری کو بود با بچگان اندر اجم
هرکه با قرآن بجنگ آید فگندش بخاک	گفتگوی دیگران زبان او گشته ابکم

اللغات - الولی من الولایت دوست و دشمن و دوست و صاحب اختیار و متصرف و دوست آنسرور
صلی الله علیه و سلم کسی که مخالفت فرمان او نکند و حتی الوسع در اجرای احکام شرع کوشد المنقصم بضم المیم
و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المهملة من الانقصام چیزی شکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح
احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن و الحلول فرود آمدن کما فی القاموس. الحرز بکسر الحاء و سکون الراء
المهملتین جای محفوظ - الملة بکسر المیم و فتح اللام المشددة کیش و شریعت - اللیث بفتح اللام و سکون الیاء
المثناة التحتانیه شیر نر درنده - الاشبال بفتح الهمزه و سکون الشین المعجمة و فتح الباء الموحده جمع شبل بچه های
شیر الاجم بفتح الهمزة و الجیم جمع اجمه بیشهٔ شیر جدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین افگندن کما فی القاموس

الجدل بفتح جیم وکسر الدال المهملہ مردستشدید الخصومہ خصم بفتحتین من الخصومۃ غلبہ کردن البرہان بضم الباء الوحدۃ حجت الخصم بفتح الخاء المعجمہ وکسر الصاد المهملہ دشمن قوی ومخالف وچون اولیاء اللہ منصور اند از حضرت نبوی وناصر اند براحبا وقاہر اند بر اعدا وحضرت شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ سید الاولیاء وسند الاصفیا منصور تر اند از نصرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم وناصر قوی ہستند بر مریدان ومحبان وقاہر تر اند بر اعدائے دین وبر اعدائے محبان خود وشکور اند عنایات ایزدی میفرمایند۔ بیت ہشتم

۱ضحت جیوش الحب تحت مشیّتی		طوعًا ومہما رمتہ لا تعزب

چاشت کردند لشکرہائی دوست الٰہی زیر مشیت من برغبت وانقیاد وہرگاہ طلب میکنم آن حب را غایب نمیشود۔ وحضرت مصنف رضی اللہ عنہ نہ صرف کہ سردار جیش خاندان خود وبس بلکہ سردار ہمہ جیوش اند نیز بیان واقع کہ شکر ادائی حمد وثنائے حق میفرمایند من آن بندہ شکر گذارم بشکر نعمت ایزدی کہ صبح شود وچاشت تجاوز نکند کہ حاضر شوند جیوش عاشقین کہ عبارت از ارباب معرفت اند ایزد متعال چنان مرتبہ بخشیدہ مرا کہ ہمہ زیر ارادت ومشیت من می باشند وبرغبت واعتقاد مستفاد میگردند وبخشش ایزد تعالیٰ بیقین وقت نیست ہر وقت طلب میکنم آن غلبہ عشق را ومی یابم در خود غروب نمیشود وہمیشہ این آفتاب انوار بجائے نصف النہار است ✦

مپندار آنکہ مہرت کز دل عاشق بدر ہر گز		چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

نامہ اعمال ہر یکے بوقت مفارقت روح از جسم بند میشود ومنطوی میگرداند وبعد از ان ہیچ گناہے وثوابے دران دفتر رقم پذیر نمیگردد مگر رباط ومسجد وآب ومہمان سرائے عمدًا وعلم وتعلیم دینا وعمل خالص وراہبری درمنہائے بطریق اولی باقی است خصوصًا پس اولیاء اللہ قدس اسرارہم ہم در حیات وہم در ممات از عشق جدا نمیشوند ودر مشاہدات شان فرقی نمی آید تا وقتی کہ خلفاء شان وخلفاء خلفاء شان ثم وثم وصدق ارادت مریدان شان ومعتقدان وپیروان شان الی یوم

واین ہمہ عبادت عبادت خود ایشان اند و برائے ہر یکے را ہمچنین لهم اجر غیر ممنون ثابت باشد وایشان متوجہ مزد و ثواب نمی باشند کہ خلاف مقتضائے عاشقین است قطعہ

نمی خواہم ز تو از جنت و حور — نمی خواہم کہ از دوزخ شوم دور
ولے خواہم ز تو این در کمین است — کہ تو خشنود باشی بس ہمین است

پس ثابت شد کہ خداوند تعالیٰ جل شانہ از عاشقین خود کہ در مشاہدہ معشوق و معبود خود باشند خوشنود است و عشق را موت نیست پس برائے عشق فنا ہم نیست و برائے عاشقین نیز فنا نیست و جائے عشق دل است کہ دل را وسعتی دارد کہ عرش عظیم باین وسعت و فراخی و کشادگی کہ از یک قندیل تا قندیل دیگر مسافت چنان است کہ از زمین تا آسمان و اگر آسمان ہمگی ہفتگانہ و ہفت زمین و ہفت دریا و آنچہ دران است در میان یک قندیل انداختہ شود ہمچنان باشد کہ یک خشخاش دانہ در میان آن باشد با این ہمہ عرش عظیم تمنا میکند کہ کاش جائے وسیع می بود و وسعت خود را نظارہ میکردم اللہ تعالیٰ جل شانہ عرش عظیم را اشارۃ بدلہا را انبیاء و اولیاء فرمود زیرا کہ دل مومن عموماً و دل خاصان حق خصوصاً حرم اللہ است و صفت او از زبان بشر کما ینبغی ادا کردہ نشود و قرآن مجید و فرقان حمید کہ ہمہ کتب سماوی در وی مندرج اند نموذجی از عظمت او و لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مدداً است قطع نظر از تدبر و تفکر معانی آن و غافلی از ادراک مضامین آن در دل خود جائی میدہد کہ آنرا حافظ قرآن می گویند و اگر آنرا اعتیانہ تدبر و تفکر آن می باشد کہ در دل من چیست زہرہ اش پارہ گردد ازین سبب پروردگار عالمین دل را بخود اضافت نمود چنانکہ در فتوحات شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است کہ مریدے از مریدان شان در واقعہ دید عرش عظیم را و پروردگار عالمین کہ از کیف و کم ذات او منزہ است بر عرش مستوی دید و آن ذات بے کیف و کم را از عرش فرود آورد و خود بر عرش نشست و چون از بیخالت بیدار شد و در دل خود فکر کرد کہ این بے ادبی از من بظہور آمد و بر خود بسیار بیزار شد

دنهایت ندامت رو بداد گویا از کفر هم گذشت وحیران شد که چکنم برخواست کمر بسته کرده در خدمت
شیخ خود رفت ونالیدن وگریه وزاری کردن آغاز نهاد شیخ پرسید چه حالت است وسببش چیست
مرید عرض کرد یا حضرت از گفتن آن زبانم بریده گردد وتنم چون شاخ بید میلرزد فرمود که غم مخور ودر اظهار این
واقعه خیر شما است مرید را قدرے تقویت شد زار زار میگرید ومیگوید تا واقعه خود همگی حرف حرف در
خدمت شیخ بیان نمود وشیخ ویرا فرمودند که یاد کن در شب بوقت استراحت بخاطر شما چه گذشته بود ودران
خیال بخواب رفتی مرید عرض کرد که جائے سکونت من شکسته وریخته شده بود وسکونت کردن درانخانه
متعذر بود خواستم که این خانه را انعلط نمایم ونو سازم تا این تکلیف دور شود وشیخ این آیت خواند لقوله
تعالٰے افرایت من اتخذ الٰهه هواه یعنی دل من عرش است وعرش جای آن ذات بے کیف
وکم است وتو بران عرش که محل تجلی ذاتی رب العزت است حرص وهوائے خود را که بنا ساختن مکان بود
الله تعالی ترا آگاهی داد که شئے قلیل مقدار بضاعت علیل مکان سکونت تو است کالعدم که وجود وعدم
او برابر است آنرا بر عرش جائے دادے یعنی بر دل خود گرفتی واین خیال بد را بر دل خود مستحکم کردی ندانستی
که این جائے رحمانی است نه جائے خطرات انسانی است نصیب درویش باد که از امتعه دنیوی وا از
بضاعت دنیائے فانی مجتنب باشد خلص کلام که وسعت دل معلوم شد که از وسعت عرش برتر است
وآنرا با خوبی اهل دل دانند اولیاء الله علیهم الرحمة از فتوحات دل کارها میکنند وفیضها مختلف بمناسب حال
مرید بمریدان میرسانند چنانچه خبر دادند مشایخ از شیخ عارف ابوالخیر بشیر بن معروف که گفت بودم من
وشیخ ابوالسعود ومشایخی که ذکر میکنم نامهائے ایشان را در اثنائے بیان که حاضر بودند نزد آنحضرت
رضی الله عنه در مدرسه وے بودند پس گفت وے رضی الله عنه کو بطلبید هر کدام از شما حاجت خود را اعطا
میکنم او را پس گفت شیخ ابوالسعود احمد بن حریمی میخواهم من ترک اختیار وگفت شیخ محمد بن قاید میخواهم قوت
بر مجاهده وگفت شیخ ابوالقاسم عمر بزار میخواهم خوف از خدا تعالی وگفت شیخ ابو محمد حسن فارسی بود

مرا حالتی با خدای تعالی بتحقیق گم کردم آن حال را میخواهم رد آن حال را بر من و زیاده بر آن و گفت
شیخ جمیل صاحب خانقاه میخواهم حفظ وقت را و گفت شیخ ابی حفص عمر غزال میخواهم ازدیاد در علم
و گفت شیخ خلیل صرصری میخواهم که نمیرم تا آنکه بیابم مقام قطبیت را و گفت شیخ ابوالبرکات همامی
میخواهم استغراق در محبت خدای تعالی و گفت شیخ ابوالفتوح معروف بابن حصری نصر بغدادی میخواهم
حفظ قرآن را و حدیث را و گفت شیخ ابوالخیر میخواهم معرفتی را که فرق کنم بآن در میان موارد ربانیه و گفت ابو
عبد الله بن هبیره میخواهم نیابت و وزارت را و گفت ابوالفتوح عبد الله بن هبة الله میخواهم که باشم دربان
سرای خلیفه و گفت ابوالقاسم بن حاجب میخواهم که باشم من حاجب باب عزیز پس گفت
شیخ سید عبد القادر رضی الله عنه کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء
ربك محظورا یعنی هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آن
گروه را بمقدار کفایت و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ یکی را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم از عطاء
آفریدگار تو و نیست از عطای آفریدگار تو منع کرده و بازداشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای
و کافر را همین در دنیا فقط و میگوید راوی پس سوگند بخدا یافتند همه ایشان آنچه طلب کردند و دیدم هر کدام
از ایشان را در حالی که خواسته بود آنرا مگر خلیل صرصری که هنوز نرسیده بود آن وقت که وعده
شده بود در آن وقت مقام قطبیت را و تحقیق آمده است در غیر این روایت که شیخ خلیل صرصری قطب
شد پیش از موت خود بهفت روز گفت راوی اما شیخ ابوالسعود پس وی رسید در ترک اختیار غایت قصوی
را و بر آمد بر مرتبه عالی و شنیدم من او را که گفت خطور نکرده است مرا خاطری خارج از سجاده خود اما
شیخ ابن قاید از قوت بر مجاهده چیزی را که نرسید بآن مثل وی از اهل زمان وی و نشست در آخر
عمر خود زیر زمین چهارده سال بعد از چهارده سال دیگر و شنیدم من او را که میگفت گرسنه کردم گرسنگی را
و تشنه نمودم تشنگی را و خوابانیدم خواب را و بیدار گردانیدم بیداری را و ترسانیدم خوف و ترس را و بلا میگریزد

از من. وخدا غالب است بر امر من واما شیخ عمر بزاز پس وی رسید بدرجہ عالی در خوف تا آنکہ گاہے
میریخت مغز سر وے بسوئے حلق وے از شدت خوف واما شیخ حسن فارسی پس بدرستی کہ شیخ
عبد القادر رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی وحال آنکہ نشستہ بود در مجلس آنحضرت پس مضطرب شد
وایستاد در وقت خود پس ملاقات کردم او را روز دوم وپرسیدم او را از حال وے پس گفت بتحقیق
ردکرد شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ بر من حالے کہ گم کردہ بودم آنرا باز یادتی دران نظر واما شیخ جمیل پس
یافت در حفظ وقت ومراعات انفاس چیزیرا کہ نیافت غیر وے در آنچہ ما میدانیم تا آنکہ بود وی وقتے
کہ در می آمد خلا را می آویخت سبحہ خود را بمیخی کہ در دیوار بود پس میگردید سبحہ دانہ دانہ تا آنکہ میگرفت آنرا دیدم
من سبحہ را بدینحال بارہا واما شیخ عمر غزال پس وی جمع کرد از علوم انواع مختلفہ ویاد گرفت ازان بسیارے
وفروخت یکبار از خزانہ خود زیادہ از ہزار کتاب پس سرزنش کردہ شد او را در بیع آن پس گفت ہمہ
آنہا بر یاد من است واما شیخ ابو البرکات ہمامی پس شیخ رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی یک نظر وحال
آنکہ وے نشستہ است در مجلس آنحضرت رضی اللہ عنہ پس اوفتاد وبیہوش شد پس برداشتہ شد
او از پیش روئے آنحضرت وحال آنکہ وی عقل ندارد وگم کردیم ما او را از بغداد زمانے بیشتر ودیدم من
او را بعد مدتے در خراب کوفہ وحال آنکہ باز ماندہ است چشم وے بسوئے آسمان پس گفتم با وی وکلام
کردم اما او کلام نکرد با من پس برگشتم بیشتر فرود آمدم بعد سالہا ببصرہ پس دیدم او را مانند حالت اولی
بر تلّی از بطایح پس آمدم من او را نزدیک پس کلام کردم او را او کلام نکرد با من پس رفتم من ونشستم
روبروئے او وگفتم اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِحُرْمَةِ الشَّیْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنْ تَرُدَّ عَلَیْهِ
عَقْلَهٗ حَتّٰی یُكَلِّمَنِیْ پس برخواست وآمد پیش من ومرا سلام داد پس گفتم من چیست اینحال تو گفت
یا اخی بتحقیق دادہ شدم من بآن نظر کہ کرد مرا شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ از محبت خدا چیزیرا کہ غایب
ساخت مرا از وجود واز نفس من وگردانید مرا چنان کہ می بینی بیشتر برگشت امکان خود وعود کرد بسوئے

حال خود برگشتم من گریان پیشتر رسید من که فوت شد وے بر ہمین حالت۔ واما شیخ ابو الفتوح پس
تحقیق حفظ کرد وے قرآن کریم را در شش ماه و آسان شد بر وے حفظ آن بعد ازان که دشوار
بود و مستفیض گشت و دانا شد بقرأت سبعه و کتب بسیار از حدیث و ہمیشه می شنوانید و افاده میکرد
واما شیخ ابو الخیر بشیر و وی راوی این روایت است پس میگوید نهاد حضرت شیخ رضی الله عنه دست
حق پرست خود را بر سینه من پس یافتم نورے در سینه خود من تا الآن فرق میکنم بآن نور
درمیان حق و باطل و درمیان احوال ہدایت و ضلالت بودم من پیش ازان سخت در اشتباه
و در التباس واما ابو عبد الله بن ہبیره پس وے متولی شد نیابت و وزارت را و متولی شد ابو الفتوح
دار الخلیفه را و متولی شد ابو القاسم حجابت باب عزیز را و تصرف کردند درین ولایت بزمانی دراز ابیات

ای پیر جہانگیر که جان ہمه کس	وارد زدرت نیل مراد است ہوس
برخاک در تو از سر صدق و صفا	من از تو ترا میطلبم اینهم بس

دُعَاءٌ یا غوث الآفاق۔ ویا متصرفاً فی الوجود علی الاطلاق۔ من الذی توسل بك
فلم تقض حاجته۔ ولم ینل مقصوده۔ انت الذی سلم الیه الاکوان مطلقا لعنان التصرف
فی میدان الزمان۔ یا سلطان ممالك الوجود۔ ویا محبوب رب الودود۔ ویا نائب الرسول
محمد المحمود۔ کل یسأل منك حاجته وها انا نسأل منك ان نتخلص من ظلمات البشریة
وورطات الطبیعیّه ویظهر لنا من انوار الشهود۔ ما یستضیء به قلوبنا ویهبُّ علینا
من نسمات الانس ما یروح به ارواحنا۔ وصلاك امرنا کله۔ یا سیدنا انت لا تردّنا
من جنابك۔ وتنظمنا یا مولینا فی سلك مریدیك وتبشرنا به وتجعل لنا علی ذلك
دلیلاً انتهی بهجة الاسرار۔ ترجمه خطاب میکند مصنف زبدة الآثار شیخ عبد الحق بن سیف الدین البخاری ثم
الدہلوی رحمة الله علیه بآنحضرت و مناجات و زاری خود میخواہد میگوید اسے غوث آفاق و اے متصرف

عالم کون علی الاطلاق کیست کہ توسل کرد بتو و حاجت او روا نشد و بمقصود خود نرسید تو آنکسی کہ
سپردہ کردہ شد بتو عالم کون در حالتی کہ مطلق است عنان تصرف تو در میدان زمان۔ ای سلطان
مملکت وجود و ای محبوب ودود۔ ای نائب رسول محمد محمود ہر یکے سوال میکند از تو حاجت خود را
و ما میخواہیم از تو کہ خلاص شویم ما از ظلمات بشری و عوائق طبیعی و ظاہر شود ما را از انوار شہود چیزی کہ
روشن شود بآن دلہائے ما را و نور زد بر ما از نسمات انس آنچہ راحت یابد بآن ارواح ما و مدار کار تمام
ای سید ما اینست کہ رد نکنی ما را از درگاہ خود و منتظم سازی ما را در سلک مریدان خود و بشارت
بدہی ما را بآن و بسازی برائے آن امر دلیلی **ایضاً** در رسالہ نخبۃ الاخبار مندرج است کہ خبر داد ند مشائخ
از شیخ عمر بزاز گفت برآمدم با سید عبد القادر رضی اللہ عنہ بسوئے مسجد جامع بروز جمعہ پس سلام نکرد بروی
ہیچ یکے پس گفتم در نفس خود ای عجب ما ہر جمعہ نمیرسیدیم بجامع مگر بمشقت بسیار از ازدحام مردم
بر شیخ رضی اللہ عنہ پس تمام نشد خطرہ من کہ نظر کرد شیخ بسوئے من تبسم کنان و شتافتند مردم بسوئے
وی تا آنکہ حائل شدند مردم میان من و میان حضرت شیخ پس گفتم در نفس خود آنحال بہتر بود از ینحال کہ
ازدحام سخت است پس التفات نمود بسوئے من حضرت شیخ رضی اللہ عنہ سبقت کنندہ خاطر مرا پس
فرمود اے عمر آیا ندانستی کہ دلہائے مردم در دست منست اگر خواہم بگردانم دلہا را از خود و اگر خواہم
پیش آرم آنہا را بسوئے خود انتہی و مصنف زبدۃ الآثار التجا میکند بسوئے جناب وی رضی اللہ عنہ یا
مالک القلوب اقبل قلوبنا علیک ولا تصرفہا عنک بحرمۃ سید الکائنات علیہ افضل
السلام واکمل التحیات ترجمہ ای مالک دلہا متوجہ ساز دلہای ما را بسوئے خود و مگردان دلہای
ما را از خود بحرمت سید کائنات نازل باد بر او بہترین تسلیمات و بزرگترین تحیات *(نقل است)* یاد دارم کہ چون از
بہوپال بطرف ہندوستان واپس آمدم این سخن در سال ۱۲۹۶ھ یک ہزار و دو صد و نود و شش بود
در اجمیر شریف یک سال و یک ماہ ماندہ بدہلی آمدم و چون از دہلی بمزار شریف جناب سلطان جی صاحب

[illegible]

بیان تصرف اولیاء

علیہ الرحمۃ رفتم ہمیشہ مزار شریف مع خانقاہ بعد نماز خفتن دروازہ ہارا بند میکنند وقفل میزنند بحسن
اتفاق من در خانقاہ بودم وخادم قفل کننندہ مرا ندید بہر دروازہ را قفل زد چون از گوشہ خانقاہ
در صحن مزار شریف بیرون آمدم کسے ندیدم تخمیناً یک بجہ شب آخر بود یک سنگ سفید مرمر درمیان
صحن ہست د تاریخ روز نہادہ گی او بران سنگ نوشتہ است اینوقت یاد ندارم غرض برہمان
سنگ نشستہ تا وقتی کہ صبح قریب آمد خواب دیدم کہ آفتاب برآمدہ است بقدر یک دو نیزہ بالا
شدہ است ومن بسوئے آفتاب بسیار می بینم وغمگین شدم کہ آفتاب برآمد در چنین زیارت گاہ شب
کردہ افسوس از نماز تہجد واز نماز صبح بماندم از من چہ خطا آمد کہ این واقعہ برمن رسید واو بسیار استغفر اللہ
ولاحول ولا قوۃ الا باللہ میگویم چشم بیدار شد می بینم کہ ہنوز شب باقی بود الحمد للہ خواندم ونماز تہجد
وغیرہ خواندہ قدرے ماندم متوجہ بفیض کہ وقت استفاضہ بود اذان خواندند صبح شد ونماز با جماعت
خواندہ بر مزار شریف رفتہ فاتحہ درود خواندہ برآمدم ودر دہلی توقف نکردم بر ریل سوار شدہ در شہر
لدہانہ آمدم کہ در آنجا چند کسان مریدان ومعتقدان آبائی بود ند ارادہ دارم کہ بعد دو سہ روز روانہ کشمیر
شوم اتفاقاً برادر ما بر کوہ شملہ بود از من خبر یافت کہ در لدہانہ است وبکشمیر میرود فی الفور بذریعہ تار
مرا بر شملہ طلب کرد والحاح کثیر نمودہ بود آمدم بر شملہ چنان در تقدیر بود کہ بر شملہ با امامت منتصب شدم از
رفتن کشمیر باز ماندم ویک سال شد کہ جناب قبلہ وکعبہ پیر ومرشد ہادی وحامی عالم ربانی فاضل یزدانی
ممدوح لقاری قرآن کریم جناب مولینا مولوی عبد الحکیم مدظلہ بر شملہ بحسن اتفاق جلوہ افروز شدند اول کسی را کہ
دستگیر شدند من بودم ومرید شدم وآنچہ با من وعدہ شدہ بود یافتم بعد سالے جناب مولینا ومرشدنا
این نیازمند را بدہلی طلبید کہ دادا پیر این حقیر در دہلی تشریف آوردہ بودند وجناب مولینا ومرشدنا ہمرکاب
شان بودند وچون بدہلی رسیدم عرس جناب سلطان جی صاحب محبوب الٰہی علیہ الرحمۃ نزدیک
بود پیش از عرس شریف دو روز بمزار شریف ہمگی رفتیم وجناب دادا پیر روشن ضمیر بوساطت مولینا ومرشدنا

خیلے باین خاکسار بعنایات بیشمار تقرب دادند و چون روز عرس آمد قوالی شروع شد و مجلس سماع متجلی
گردید و الٰہی بخش صاحب ملتانی سنگر شریف والہ نیز با یاران خود بعرس شریف آمدہ و در دایرۂ سماع بودند
روبروبرابر جناب بودند طوفان سلطان العشق رو بداده بر منصۂ شہود چہرہ نمود پس حضرت جناب دادا
پیر صاحب قبلہ ولایت کعبہ ہدایت مفخر عباد و ملجا ء اوتاد جناب خواجہ مستان شاہ صاحب کابلی سقی
اللہ ثراہ وجعل الفردوس مثواہ در وجد آمدند آنوقت حضرت بر ہمان سنگ ایستادہ شدند کہ در اول ذکر
یافت و مرشدنا نیز بایستادہ و مرا فرمودند کہ ازدحام کثیر است و دیگر خلفا ہم بودند ہمگی با ہمہ بگیر دست
بند کردہ بجوالی شان مشغول شدیم کہ صدمہ ازدحام بایشان نرسد و من آنوقت آنچہ کہ دیدم تعبیر ہمان خواب
بود کہ بر آن سنگ دیدہ بودم در ہمان شب چندین کرامت ہا را دیدم و پس از انقضاے ایام عرس چون
در شہر دہلی رسیدم در مکانات سلیمان جاہ فروکش بودند یک ہفتہ ماندم ہمین دیدم کہ در مجلس یک را
چیزے بنظر مے آید و دیگرے را چیز دیگر یکے را در انہ دحام کشادہ گی و فراخی باشد و دیگرے را در کشادہ گی ضیق
تنگی رو دہد بار کہ توضیح و تشریح آن نمی توانم و نمیخواہم کرد و ہمچنین از مولینائی خود ہم بارہا دیدم کہ متعلق ہمین امر
بود کہ در یک مجلس بعضی مستفیض میگردند و بعضی متروک و محروم میشوند و ایضًا مدت پنج سال شدہ باشد
کہ منشی فخر الدین خان صاحب و خواجہ عبد الاحد صاحب و محمد صابر جو صاحب و بابو مقبول شاہ صاحب
و شیخ شہاب الدین صاحب کہ ایں ہمہ اعیان کوہ شملہ اند با یک شخصی ملاقات شد کہ او ملازم یک انگریز بود
در دفتر بارک ماستری شملہ شیخ عبد الستار نام داشت در مجلس بر سبیل تمثیل ذکر عرس خواجہ غریب نواز خواجہ
معین الدین اجمیری قدس سرہٗ درمیان آمد یکے گفت امسال من ہم بعرس میروم دیگرے ہمین نوع نیز ارادہ
کرد علیٰ ہذا القیاس ہمگی عازم شدند شیخ عبد الستار گفتند کہ شما گاہے بعرس رفتہ ہستی گفت ہمیشہ نوکری
ہمان جا دارم گفتند در اجمیر بروز عرس من شما را کجا مے بینم گفت ہر جا کہ مرا می طلبیدی یا بید این سخن
در فہم اینہا بعید آمد و چون رفتند بجائے بر سر جالر شریف نشستہ بودند باہم گفتند کہ این وقت شیخ

عبدالستار کجا است گفتہ بود ہر کجا کہ مرا میخواہید ہمانجا مے یابید معًا ہمانجا پیدا شد وسلام کرد حیران شدند وہمگی حرکات وسکنات او مانند حکومت وتصرف اختیاری حالانکہ این ہمہ اشخاص مذکور اہل دنیا ہستند با اینہمہ معترف ہستند کہ شیخ عبدالستار صاحب متصرف واہل کرامت وولایت بود غرض کہ تا قیام قیامت ہمچنان موجود باشند کہ بامداد اینہا قیام لیل ونہار است نقل است روزے حضرت موسیٰ علیہ السلام از درد دندان برکوہ طور بجناب باری تعالیٰ مناجات میکرد واز باریتعالیٰ اشارۃ بگیاہے شد وحضرت موسیٰ علیہ السلام استعمال آن گیاہ نمود معًا از درد فراغت یافت بعد مدتے باز درد دندان عود کرد باز باستعمال گیاہ مشار الیہ اول توجہ نمود ہیچ فایدہ نداد بلکہ درد زیادہ شد مناجات کرد بخلاف اثر گیاہ از باریتعالیٰ وحی نازل شد کہ اے موسیٰ بار اول توجہ بما بودی وگیاہ وسیلہ بود واین وقت توجہ تو بوسیلہ است ما یتوسل الیہ فراموش کردی وآن نفع حقیقۃ بحکم باری تعالیٰ بود واین ضرر از عدم وسالت پس معلوم شد کہ در ہر کار توجہ بجناب باری تعالیٰ حقیقۃ باید بود ومجازًا ہر چہ باشد وسیلہ است واہل اللہ کہ از عشق حذا مہجور نباشند وتوسل وما یتوسل الیہ یکسان گردد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ درین مقام از سبقت خود ارشاد میفرمایند کہ داب سلاطین وامرا است کہ معاملات امور سلطنت وتدبر نظم ونسق کارہاے مملکت صباحًا ومساءً سپرد عاملان وکارگذاران عالم میکنند وکار فرمایان ہر چہ کہ تغیر وتبدل در امورات معمولات بظہور مے آرند آن ہمگی باذن من اللہ میباشد واین گفتہ نشود کہ از خود کنند زیرا کہ از حضرت حق دور نباشند واین حزب اعظم کہ اولیاء اللہ اند ہمہ بر امورات مذکورہ مطلع باشند ودر نظارہ آنہا ہمہ امورات عالم را جلوہ گری میکنند ومن بکرم ایزد سبحان سر لشکر این جماعتم وقطب وغوث این حزب اعظم ہستم وکار فرمائے آن ہمہ من ہستم نہ یک وقت بلکہ ہمیشہ زیرا کہ حضرت شیخ میفرمایند۔

بیت نہم

ما زلت ارتع فی میادین الرضی		حتی وہبت مکانۃ لا توہب

همیشه بودم و میچریدم در میادین و اوادی رضای حضرت حق جل سبحانه تا آنکه بخشیده شدم منزلتی
و مرتبتی که بخشیده نشد دیگری را یعنی همیشه در هر مقام و منازل تصوف در هر صورتی و بر هر هیئتی د
هر جسمی و روحی که دران گذر کردیم و سیر نمودیم خواه در آسمان و خواه در زمین بهر گونه که گردیدیم و گشتیم همگی به
مرضی مولی بود و من و مرضی مولی چنان حل شدم که عین رضا شدم و چنان در آن مقامات مختلفه و اوقات
متفرقه خوش و خورم هستم و چریدم که بی غم شدم و حضرت شیخ درین اشارة بمقام بروز میفرمایند که
من در حالتی که بروز نمودم از رضا جدا نبودم — بیت

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی است	مقصود ما ز دنیا و عقبی رضای تست

بروز مقامی است از مقامات ارباب معرفت و آن عبارت از ظاهر شدن و خود را بظهور آوردن خواه
در جسم عنصری خود . و خواه در جسم صورة انسانی و خواه بدون آن و خواه قبل از پیدا شدن و خواه بعد از
مردن و وفات یافتن باشد آنرا بروز میگویند در خلاصة المناقب آورده است که حقیقت بروزات
کمال مشهور است درمیان طبقهٔ صوفیه قدست اسرارهم در حال حیات و ممات نقل است که بعضی از مشایخ
فرموده اند که ما بکرات ،، . . و مرات از آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز این است
که در مقام خود شکل صورت جسد از روحانی میگذارند بواسطه غلبه روحانیت و میروند بمقامی که تعلق خاطر باشد
ایشان را با اهل این مقام یا اهل آن مقام را با ایشان نقل است که مولانای روم جلال الدین به هفده مقام
طلب نمودند و مولانا اجابت همه نمودند خادم متحیر شد در یکشب در یک وقت بهفده مقام چگونه میسر گردد
و چون حضرت مولینا روم بنور ولایت دریافت که خادم در تشویش است بخانه درآمدند و خادم را فرمودند
که در خانه را از بیرون زنجیر کن که همه جا بروم و از خانه بیرون نیایم چون بامداد شد از ان هفده جای هفده
غزل نوشته آوردند و شکرانه قبول نیز آوردند و هر یک از اهل آن مقام تقریر کرد که امشب تا وقت صبح
در خدمت شریف مولانا بودیم و حال آنکه مولانا از خانه بیرون نیامده بودند و در شریعت هم همین را سند

باشد و آن سنایست کہ علماء دیندار و فقہائے نامدار در کتب تصوف وغیرہ ذکر کردہ اند کہ روا باشد
کہ ہزار نایم دریکوقت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب بصورت مختلفہ بینند و در آخرت نیز اگر جمع اہل
جنت را آرزوئے صحبت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریک وقت کنند ہر آئینہ آن ہمہ را صحبت میسر شود
از غلبہ روحانیت وغلبہ روحانیت از عالم قدسیت باشد واللہ علی کل شئی قدیر ولیکن بدلا را علم باشد
بآن صورت کہ بدل گذاشتہ باشد واولیائے دیگر را اگرچہ آن عوض مثلی باشد اما اطلاع نباشد
بر گذاشتن آن مثل زیراکہ کمل اولیا را اگرچہ اطلاع دارند بجمیع مراتب وجودیہ اما نہ بدفعۃً واحدۃً بل بدفعات
فلاجرم بعضی اشیا بر کمل اولیا نیز مخفی باشند بسبب عدم التفات و استغراق در صفات وذات
الٰہی انتہی کلامہ وہمین بدن بروز را بدن مکتسبیہ نیز گویند و در نفحات الانس شیخ محی الدین قدس اللہ سرہ
میگوید و در بعضی رسایل ہم آوردہ کہ از ینطایفہ ما بعضی را دیدیم کہ صورت روحانیت ایشان متجدد و متمثل
میشود بصورۃ جسمانیہ ایشان بر آن صورت متجددہ ومتجددہ افعال واحوال میگذرانند حاضران مجلس
می بینند ومی پندارند کہ صورۃ جسمانیہ ایشان میگذرد ومیگویند کہ فلان کس را دیدم کہ چنین وچنان میکرد
وحال آنکہ آنکس را ازین فعل جدا نست وما این را بارہا از بسیاری این طایفہ مشاہدہ کردیم ومعائنہ
دیدہ ایم وچنین بود حال عبد اللہ موصلی کہ معروف است بقضیب البان وباید کہ برین انکاری نیاری کہ
اسرار خدا تعالیٰ در افراد عالم بزرگ وکاملین بسیار است وبقوت عقل وادراک غور آن نتوان کرد
شیخ عبد اللہ یافعی رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ یک بچہ از اہل علم را خبر داد کہ یکے از فقرا را نمی دیدند کہ نماز
میگذارد در روزی اقامت نماز کردند واو نشستہ بود وفقیہی از سر انکار او را گفت برخیز ونماز بجماعت
بگذار برخاست وبا ایشان تکبیر نماز بست چون رکعت اول گذارد وفقیہہ نظر کرد کسے دیگر را دید بجائے
وے غیر وے کہ نماز میگذارد و در رکعت دوم وکس غیر او دید و در رکعت سیوم سہ کس را غیر او بجائی
دو کسان اول دید و در رکعت چہارم دیگری غیر اینہا دید چون سلام دادند دید کہ ہمان کس اول است بر جائے

نشستہ وازان چہار کس اثرے ندید وآن فقیر بوی نظر کرد گفت کدام یک ازان چہار کس بشما
نماز گذارد وشیخ عبد اللہ یافعی گوید کہ مثل نقیر شنیدم کہ صادر شد از قضیب البان با بعضے از فقہا چنانکہ
قاضی موصلی را نسبت بوی انکار تمام بود روزے دید کہ در یکے از کوچہ ہائے موصل از مقابل وی
مے آید با خود گفت کہ وے را باید گرفت وقضیہ وی را پیش حاکم مرافعہ باید نمود تا وی را سیاستی رساند
ناگاہ دید کہ بصورت کردی بر آمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی بر آمد وچون نزدیک تر شد بصورت
یکے از فقہا ظاہر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم بری وسیاست
میکنی قاضی از انکار خود توبہ کرد ومرید شد پیش شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ گفتند کہ قضیب البان
نماز نمیگذارد گفت مگوئید چنین بلکہ ہمیشہ سر وے بر در کعبہ در سجود است ومحققان تحقیق کردہ اند کہ از
مقامات اولیاء اللہ را یک مقامی است کہ دران مقام اجساد ایشان حکم ارواح دارد وارواح ایشان
حکم اجساد میگیرند ومیفرمایند ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا کار اجساد را بارواح میکنند
وکار ارواح باجساد ودرین مقام کہ مقام برزخ است ودرین مقام ارواح ایشان بہر صورت وشکل کہ میخواہند
متشکل شدہ بروز میکنند ومقید ومحصور بصورت انسانی نیست بلکہ عام است در شکل انسان یا حیوان
وغیرہما چنانچہ در خزینۃ الاصفیا آوردہ است کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر رحمۃ اللہ علیہ معاصر وہم عہد شیخ
شمس الدین ترک پانی پتی است وچون حضرت شیخ شمس الدین از کلیر بحکم پیر خود در پانی پت تشریف بُرد
ودر شہر سابق ازین مقام شیخ بوعلی قلندر ہم در شہر بود چون چند روز در گذشتند روزے خادم
شیخ شمس الدین بطرف مسکن شیخ بوعلی قلندر گذر کرد کہ شیخ بشکل شیر متمثل شدہ نشستہ دید بترسید وزود
ازانجا بخدمت شیخ شمس الدین حاضر شد وقوع حال عرض کما کان بیان کرد شیخ اورا فرمود کہ باز پس برو
اگر شیخ بوعلی حالا ہم بہمان شکل متمثل باشد اورا بگو کہ شیر را بیشہ باید در آبادانی امصار وبلاد جای شیر مناسب نیست
پس خادم شیخ باز در انجا رسید وشیخ بوعلی را باز بہمان شکل متمثل دید گفت پیر من میفرماید کہ جائے شیر در آبادانی

نیست. شیر را در بیشہ ماندن مناسبت است فی الحال شیخ بشکل شیر از جائے خود برخاست وبہمان شکل
چون مفترس کہ شیر است بیرون شہر رفت وبجائے دورتر از شہر مقام کرد الحال آن مقام بنام
باگھولی از شہر بجانب شرق مشہور است وباگھ در زبان ہندی شیر را گویند وباگھولی بمعنی مقام شیر است
وآن مقام تا حال زیارت گاہ خلق اللہ است وشیخ بو علی قلندر چند سال در ہمان بیشہ برآنجا کہ نشستہ بود
ماند باز بموضع بڈھا کھیڑ کہ نام قریہ از مضافات شہر کرنال است تشریف برد وسکونت اختیار نمود تا کہ وصال
یافت انتہی خزینۃ الاصفیا مطبوعہ لاہوری۔ ودر احوال شیخ بایزید شکرزی چشتی قدس سرہ نوشتہ است
واہلیہ شیخ بایزید میفرمود کہ چون شیخ را بعد نماز بامداد بر مصلای می بینیم گاہ بصورت پیر معمر وگاہ بصورت جوانی
جمیل وگاہے بصورت کودکی وگاہ بصورت شیری بار دیگرے بینیم وبمرتبہ اول کہ شیخ بصورت شیر دیدم ترسیدم
چون خوف وہراس مرا احساس کرد فی الحال بصورت اصلی خود معاودت کرد ومرا فرمودند کہ مترس کہ در خانۂ
شیران حقانی باشند شیر سبعانی نمی درآید خزینۃ الاصفیای المذکور فی الصدر۔ وصل وبعد از تنزل بمرتبہ
ارواح تنزلیست بمرتبہ مثال کہ واسطہ است میان عالم ارواح وعالم اجساد وجماعتے از علما حکمت آنرا
عالم مثال خوانند وبلسان شرع آنرا عالم برزخ گویند وآنرا پیش محققان تفصیلی ہست بعضی از ان تفصیل آنست
کہ قوی دماغی در ادراک آن شرط است وآنرا خیال متصل میخوانند واحوال منامات وعجایب آن درین عالم است
وبعضی را قوی دماغی در ادراک آن شرط نیست وآنرا خیال منفصل خوانند وتجسد ارواح وتروح اجساد وتشخص
اخلاق واعمال وظہور معانی بصور متناسبہ ومشاہدۂ ذوات مجردات در صور اشباح جسمانی ہم درین عالم است
وحضرت احمد مجتبی محمد مصطفی علیہ الصلوۃ والسلام جبرائیل علیہ السلام را بر صورۃ دحیہ کلبی درین عالم دیدندی
وارواح گذشتگان از انبیا واولیا علیہم السلام را کہ مشایخ عظام در صور اشباح اجسام مشاہدہ میکنند درین
عالم است وحضرت خضر علیہ الصلوۃ والسلام درین عالم مے بینند وصوریکہ در آئینہ ہا وچیزہائے صافی
می بینند درین عالم است وہر موجودے را کائنا ما کان صورتے درین عالم مناسب این عالم ہست وحکم او

شامل ہست جملۂ مراتب افلاک وغیرہ را والنفوس الانسانیۃ الکاملۃ ایضاً تتشکلون فی ہذا العالم باشکال غیر
اشکالہم المحسوسۃ وہم فی الدار الدنیا ویظہرون بہا علی من یریدون الظہور علیہ لقوۃ انسلاخہم من ابدانہم
وبعد انتقالہم الی الدار الآخرۃ ایضاً لازدیاد القوۃ بارتفاع الموانع البدنی وہولاء یسمون البدلاء ـ فقد شرح
نصوص للعلامۃ العارف الجامی علیہ الرحمۃ وایضاً فیہ لعبد الغفور سعدیہ وخاصیۃ تجسد الارواح فی مظاہر
المثالیۃ المشار الیہا بقولہ تعالیٰ فتمثل لہا بشرا سویا والی عالم المثال یترقی المتعرجون فی معارجہم الروحانیۃ الخاصۃ
بالانسلاخ من ہذہ الصور الطبیعیۃ العنصریۃ واکتسار ارواحہم بالمظاہر الروحانیۃ ـ وقد کان قضیب البان
الموصلی یتطور فیما شاء من الصور فی اماکن مختلفۃ متعددۃ بکل صورۃ خوطب فیہا ان اللہ علی کل شئ قدیر ـ
یواقیت الجواہر فی عقاید الاکابر للشیخ عبد الوہاب الشعرانی وکما حکی عن قضیب البان الموصلی بالشام ان
شخصاً من القضاۃ کان ینکر علیہ فی ترک الصلوٰۃ والتلطخ بالبول فے شہود العین فدعاہ الشیخ یوماً الی مکانہ
وتصور لہ فی صورۃ جندی ثم فلاح ثم قاض ثم ثور ثم عجل ثم سبع ثم عاد فی الصورۃ الاصلیۃ المعتادۃ ثم
قال تحکم یا قاضی علی ای صورۃ تحکم من ہولاء الصور بترک الصلوٰۃ فتاب القاضی واوصی ان یدفن تحت
رجل الشیخ انتہیٰ بحر الورود فی المواثیق والعہود نقل ہست کہ عارف باللہ الاعلیٰ واقف الاسرار العظمیٰ ابوالجناب
شیخ نجم الدین کبری رحمۃ اللہ علیہ در مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفاً وتعظیماً بطواف کعبۃ اللہ مشغول بودند ومریدان
ہم ہمراہ داشت اتفاقاً پائے یک مرید بر سگے ... . افتاد سگ آواز
کرد جناب شیخ پس پشت خود نظر کرد فرمود کہ کیست این سگ را لگدکوب کرد خلیفہ از خلفای شان
بود از وے این غفلت بظہور آمدہ بود عرض کرد حضرت از من این قصور واقع شد در پے خبر پای من
بر سگ افتاد حضرت شیخ فرمودند نمیدانی کہ کیست این سگ بچندین مدت بر مسند قطبیت بود حالا
درین صورت بروز کردہ آمدہ است انتہیٰ وتفصیل مقام بروز اینست کہ ارواح کل عباد را بسہ تصرف است
یکے بجسد عنصریہ واین عام است ویکے قبل از تجسد عنصریہ ناسوتیہ چنانکہ حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

بیان بروز

باسلمان فارسی معاملہ نمود وآن اینست کہ روزے جناب امیر المؤمنین مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ از سلمان رضی
فارسی پرسید کہ اے سلمان فارسی من کلانم یا تو سلمان تبسم کردہ عرض نمود یا علی یا مولائی تو کلان
ہستی کہ داماد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم شوہر فاطمہ زہرا در دنیا وعقبیٰ وتو باب مدینۃ العلم وترا صفت کرد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم باقضی چون اصدقہم ابوبکر واعدلہم عمر واحیاہم عثمان واقضاہم علی مرا باتو چہ نسبت
مثل مشہور مصرع۔ چہ نسبت خاک را با عالمی پاک۔ واین بر تقدیریکہ از کلانیت مراد افضلیت گرفتہ
شود واگر از کلانیت مراد کلانیت عمر گرفتہ شود من بسیار کلان ترم از تو کہ تو طفل شیر خوارہ بودہ ہستی
جناب امیر صاحب امیر المؤمنین فرمودند ای سلمان فارسی باعتبار عمر وسنین ہم من کلان ترم زیرا کہ
یاد کن فلان تاریخ در فلان روز در فلان بیشہ از قافلہ جدا ماندہ بودی وشیرے پیش روئے شما بایستاد
از زندگانی خود مایوس شدہ بودی سوارے پیدا شد کہ جوان بود وبہیئت شجاعت وقوۃ وہیبت خود را
در مقابل شیر ردی نمود دانہ تو بر گردانید وترا خلاص کرد فکر کن کہ آن جوان کہ بود بنظر تامل سوئے من بنگر کہ
او من بودم امیر صاحب در ہمان وقت در ہمان صورت جوان بر در نمود تا اینکہ تصدیق کرد سلمان فارسی
وگفت فدا شوم بیشک در مراتب ومنزلت بہتر بودی ودر عمر ہم شما کلان تر ہستی ومرا با تو ہرگز برابری نیست
انتہی ودر تفریح الخواطر در مناقب شیخ سید عبد القادر آوردہ انہ ان یوم یوم رمضان دعاہ سبعون رجلا
فرداً فرداً الغییر علو احدھم بالاخرلا فطار فی بیتہم لحصول البرکۃ بحضورہ فاجاب
لکل واحد منہم فحضر فی بیتہم وافطر معہم فی آن واحد وافطر ایضاً فی ذلک الیوم
فی التکیۃ العلیۃ وشاع ھذا الخبر فی بغداد فخطر فی قلب خادم من الخدامین ان الغوث
رضی اللہ عنہ ماخرج من التکیہ فکیف یتصور رواحہ الی بیوتہم واکل معہم طعامہم فی آن
واحد فتوجہ الغوث الیہ وقال ھم صادقون فی قولہم وانی اجبت کل واحد منہم
وحضرت واکلت طعامہم فی بیوتہم فرداً فرداً انتہی وافطار کردن شیر یزدانی بقبول سیمانی

محبوب ربانی بانی مبانی میر سید علی همدانی قدس الله اسرارهم افطار کردن در چهل خانه که مدعو شده
بودند بهر خانه رفتند افطار کردند و هر یک مرید را که داعی بودند یک یک غزل دادند هر یک غزل یک یک
مخزن اسراری است ازین سبب آن چهل غزل بچهل اسرار مشهور است بروقت صبح که همگی حاضر شدند
و هر یکی مدعی بود که حضرت میر سید علی همدانی در خانه من شب افطار کردند و یک غزل نوشته دادند
حال آنکه جناب میر سید علی همدانی از خانه بیرون نرفتند و همچنین میر بابا حید رتیله مو رحمه علیه الرحمة بارادت
طلب بخدمت جناب والا خطاب شیخ العلا سمی سید الشهدا ممدوح و مرشد الانس و جان شیخ حمزه
سلطان علیه الرحمه رفته بود زیرا که میر بابا حیدر را بدیشان حکم ارادت در واقعه و استخاره شده بود و چون با
در موضع تجر رسید پرسید که شیخ حمزه سلطان کیست مگر هیچ نشانی نیافت آخر در مسجد رینه چند مدت قرار
گرفت شنید که در خانه رینه فرزندے تولد شد حمزه ویرا نام کردند التجا کرد که من ویرا و بدل میخواهم والد
جناب محبوب العالم چونکه مسکین نواز و غمخوار هر کرمه بود و با میر صاحب اختلاط و تعارف پیشینه مردانه هم شده
بود رنجیدگی میر صاحب مرغوب نکرد و فرزند دلبند از خانه کشیده میر صاحب را زیارت کنانیده بود
رشادت و هدایت بدماغ ارادت رسید فرحتی رو بداد بابا عثمان رینه را که والد محبوب العالم بود عرض کرد
که گردانیدن این فرزند بهواخوری و نمایش سبزه و گلزار و آب شار برائے این فرزند بمن تفویض شود لعا آن
کماینبغی بتعلق من باشد فرمودند بهتر پس گاه و بیگاه میر حیدر ویرا در کنار خود گرفته بسیر صحرا و باغ و بهار
می برد و خاطر میر صاحب مطمئن بود که روزے این فرزند پیر من خواهد بود اما باعتبار اینکه تو پیر خرد بود و مخدوم
صاحب شیرخواره بود و بعد زبان بنظر مے آمد درین متردد بود در همین تفکر مخدوم صاحب را بر زمین نهاده
و گردش تکیه وغیره تا نیفتد مستحکم کرده و خود بنوع مسترشد که پیش روی مرشد باشد مطلوب نشسته سر خود
برد مخدوم صاحب از سن صغیر و رسن کبیر بروز نمود و میر صاحب را توجه داده میر صاحب سر بر آورده دید که
بجائے بچه شیرخواره شیخی معمر مبارک پیشانی نشسته است و میر حیدر را فرمود که بنشین همچنین متأدب

متوجه پیش من پس جناب مخدوم صاحب میر حیدر را تلقین و توجه شغل ذکر و فکر که مناسب حال وی بود
تلقین نمود بعد ازان تا وقتی که جناب مخدوم صاحب کلان شد و بر مسند خلافت رسید میر حیدر را در
جسم بروزی توجه میداد و تمام ارباب کمال را درین مقام همین معامله است و از جناب محبوب سبحانی
قطب ربانی درین مقام بروز مریدین و معتقدین را امداد دادن و استعانت نمودن خواه قبل از وجود عنصری
خواه بعد از وصال چه عجب است اما خارجیان این زمان را کسے باور شود باین کمالات - بیت

منکرا ر باور ندارد این کرامت دور نیست	کی بوجهل سیه دل معجزه باور شده است

نقل است. روزی شخصی ابو المعالی نام در مجلس جناب شیخ سید عبد القادر رضی حاضر بود در اثنائے مجلس
وی را تقاضائے عظیم گرفت چنانچه وی را مجال حرکت نماند و بیطاقت شد بطریق استغاثه بجانب شیخ نظر
کرد شیخ یک پایه از منبر فرود آمد بر پایه اول سرے همچو سر آدمی پیدا شد و پایه دیگر فرود آمد بآن سر و دوش
و سینه ظاهر شد و همچنین پایه پایه فرود آمد و آن صورت زیادت میشد تا صورتی شد بعینه مثل صورت شیخ
و سخن میگفت بآوازے مثل آواز شیخ و کلامی مثل کلام شیخ و این را بغیر آن شخص و من شاء الله کسی نمی دید
و شیخ آمد و بر بالائے سر وی بایستاد و آستین خود یا مندیل خود بر سر آن شخص پوشید آن شخص خود را
در صحرائے یافت کشاده و در آنجا جوئے آب و بر کنار جوئے درختی با خود دسته کلیدے همراه داشت
از آن درخت بیاویخت و بتقاضائے حاجت مشغول شد بعد ازان وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد
و سلام داد شیخ آستین یا مندیل از سر وی برداشت خود را در مجلس حاضر دید و اعضائے وی از آب وضو
تر و تقاضائے حاجت مدفوع شده و شیخ بر بالائے منبر سخن گویان که گویا هرگز از منبر فرود نیامده بود آن
شخص خاموش بود و با هیچکس سخن نگفت و دسته کلید را طلب کرد و با خود نیافت بعد از مدتے وی را
بجانب بلاد عجم عزیمت سفر شد چهارده [۱۴] روز از بغداد راه رفتند بصحرائے فرود آمدند آنجا جوئے آب
روان بود بر خاست تا وضو کند دید آن صحرا بآن صحرا می ماند که آن روز وضو ساخته بود و آن درخت را در یافت

ودستہ کلید کہ آنجا آویختہ بود نیز یافت وچون ببغداد باز گشت پیش شیخ رفت تا آن قصہ را باز گوید
شیخ گوش او گرفت وگفت یا ابا المعالی تا کہ زندہ ہستیم این قصہ را باکسی مگوی۔ نفحات صفحہ ۴۳۰ مطبوعہ
بمبئی ولبعد مفارقت روح از جسم نیز ہمین حکم دارد چنانچہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج ارواح
انبیا را دیدند کہ در آسمان نماز میگذارند ایستادہ۔ تصرف دوم مروح جسم است کہ جسد عنصری را
روحانی صفت گردانند اگر خواہند آن بروح دائم باشد وروح بعینہ در جسمانیت جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم بود ازین سبب جسم پاک را سایہ نبود وبر روح وجسد عنصری حضرت بلال حبشی وجسد وروح حضرت
اویس قرنی رضی اللہ عنہما در منتخب کنز الاعمال از ابوہریرہ نقل کردہ است کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ای بلال بگو با من کہ امیدوارم کہ میگوئی وخبر دہی از ان عمل کہ میکنی در اعمال سلام کہ عمل نافع است
بتحقیق من شنیدم در شب کہ گذشت صدای نعلین تو پیش روی من در جنت یعنی ترا شب در جنت
دیدم وآواز نعلین تو بگوش من رسید این عمل تو کدام است کہ از ان این رتبہ بلند ترا حاصل شد عرض کرد
ہیچ عملے نکردم اما امیدوارم کہ بتحقیق طہارت میکنم وآنچہ نوشتہ شدہ است برائے من اینکہ تحیۃ الوضو
خواندم والیضاً از جابر رضی اللہ عنہ مروی است کہ گفت فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمدم در جنت
پس شنیدم آواز خشخشہ آواز خواب کردن پس گفتم وسوال نمودم کہ چنین جای ادب این بی ادبی چیست
واین بے ادب کیست ندا رسید کہ این اویس قرنی است حضرت صلی اللہ علیہ وسلم التماس کرد بحضرت
قدس مرا شوق تمام است کہ او را بہ بینم و دریابم کہ وی بسی خیر خواہ امت تست از حضرت سبحان فرمان آمد
کہ بعد از ہفتاد سال اندکے استراحت نمودہ است وبدرگاہ ما عہد کردہ است کہ مرا در ہر دو جہان پوشیدہ
داری ہیچکس را با من آشنا نگردانی و مرا نیز باو عہد کردیم کہ ترا و امثال ترا با ہیچکس آشنا ناشناسا نگردانیم
تصرف سیوم تلطیف اشیا است یعنی ارواح کاملہ مکملہ چنانچہ لطیف بالذات اند ولطیف بالا ترند
کہ اشیا را مثل خود لطیف سازند واین تصرف در ملائکہ واجنہ ہم ہست ماذون بودن احضار آن شرط است

بیان تصرف اویس قرنی

چنانچه گفتن عفریت در احضار تخت بلقیس انا اٰتیك به قبل ان تقوم من مقامك وگفتن آصف
برخیا انا اٰتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك ملائکه آن تخت را حاضر کردند بحکم آصف برخیا تلطیف
آن سر بوده واولیا را که خداوند تعالی طاقت وقدرت داده باشد چنانچه طے مسافت بعید را بتخفیف
وشئ ثقیل را بتخفیف سازند وتقلیب اعیان همین معنی دارد وحضرت شیخ سید عبد القادر جیلانی رض سرور اولیا
وقطب الاصفیا هستند چنانچه در کتاب لطائف الاولیا نوشته است وآن کتاب لطائف تصنیف
عمدة الخلفاء الغیاثیه شاهیه خواجه کمال الدین بن شیخ المشائخ خواجه عبد اللطیف البغدادی الشاهی الغیاثی
رحمة الله علیه آورده اند که مرویست از حضرت غوث اعظم رضی الله عنه بغلبهٔ شوق ومشاهدهٔ جمال حضرت سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم از مقام خویش که مقام منتهائے مقامات اولیاء الله است بجسم لطیف بملازمت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروقت سوار شدن نبی صلی الله علیه وسلم برسواری رفرف حاضر شده شانه
داده وقدمین شریفین سید الکونین بردوش گرفته آنسرور بر رفرف سوار شدند از حضرت رب العزت
ندا آمد که ای حبیب من میدانی که این شانه دادن چیست واین کس کیست ونامش چیست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدرگاه باری تعالیٰ عرض کرد که یارب العالمین این روح را با وجود اختلاط جزئیت با کمال
عشق ومحبت میبایم ونامش تو نیکو میدانی ندا آمد یا محمد این فرزند تست از نسل حسن بن علی رضی الله عنهم
ونامش عبد القادر رض است در مقام ولایت ورتبهٔ محبوبیت ازلی ومعشوق لم یزلی بطفیل تست پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شکر وثنا را ایزدی بجا آورده حضرت غوث پاک را بفیوض باطنی مخصوص وممتاز ساخته
فرمودند یا ولدی قد طاب قلبی برؤیتك وطاب خاطرك برؤیتی وانت محبوبی ومحبوب الله
ومریدی وخلیفتی وقدمی هذه علی رقبتك وقدمك علی رقاب اولیائی امتی آورده‌اند
که چون غوث پاک درین عالم دنیا بجسد عنصری ظهور فرمودند اثر قدم مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم بر رقبه
ایشان نمایان بود مانند اثر مهر نبوت که بر کتف مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمایان بود بیت

مصطفیٰ پای مبارک بنهد بر دوشت … تو چرا پا ننهی بر سر ارباب ولا

ایضاً در حرز العاشقین فرید عصر و وحید دهر شیخ رشید بن محمد الجنیدی رضی اللہ عنہ آورده است کہ شب معراج حضرت جبرائیل علیہ السلام نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جنت براقے آورد برق رفتار هلال نعل انجم مسمار صاحب معراج صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا بران سوار شود براق کہ از برق تیز تر و رزود ر و بود قرار نمیگرفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای براق تو نمی آسائی و تحت من تیزی میکنی عرض کرد یا رسول اللہ جان من فدائے خاک نعلین تو باد آرزو دارم کہ بمن عهد کنی کہ چون روز قیامت داخل بهشت شوی بر من سوار شوی فرمود نعم باز براق سوال کرد گفت یا رسول اللہ روز قیامت در پیش تو براقها آرند کہ هر یکے خوب تر و بهتر از من باشند مرا آنوقت چگونہ شناسائی خواهیم کرد یعنی نشانہ دار بدست مبارک خود بر گردن من زنی تا نشان دار تو باشم بداغ بندگی خود مرا مشرف کنی۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود بر گردن وی زد پس براق از شادی در پوستین خود نگنجید و چنان بر خود بیالید کہ چهل ذراع کلان شد شهسوار میدان نبوت و رسالت کہ عرش برین کمتر پایہ کرسی منزلت اوست باقتضائی مصلحت و حکمت ازلی پارہ درنگ فرمود درین اثنا روح پرفتوح حضرت غوث الثقلین یعنی رضی اللہ عنہ حاضر شد عرض کرد یا سیدی ضع قدمک علی رقبتی وارکب۔ فرد

سر بزیر قدمت می نهم و می نازم … چشم بد دور کہ امشب شب معراج من است

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک خود بر گردن جناب غوث الثقلین نهاد و سوار شد و فرمود قدمی هذه علی رقبتك وقد مك علی رقبة کل اولیاء الله وعبادی الصّٰلحین انتهٰی۔ وایضاً

من کلامه علی الاولیاء التقیت سری وبرهانی … فما سوایہ فی سری وا علانی

فاسکرهم کاسی فباقوا بجمرة … سکاری وحیاری من شهودی وعرفانی

اناکنت قبل القبل قطباً مبجلاً … یطوف لی الافلاك والحب سبحانی

فقد کشفت الاستار بنور وجهہ ... ومن خمرۃ التوحید بالکاس سقانی
انا درۃ البیضاء وانا سدرۃ الوحی ... ونادانی ربی حقیقۃ وناجانی
وصلت الی العرش المجید بحضرۃ ... فلاحت لی الانوار والحق اعطانی
نظرت لعرش اللہ واللوح نظرۃ ... فلاحت لی الاملاک واللہ سماّنی
وتوّجنی قال الوصال بنظرۃ ... ومن خلعۃ التشریف والقرب کسانی
فلو انی القیت سری لدجلۃ ... غارت وغیض الماء فی سرّ اعلانی
ولو انّی القیت سری علی نار ... لخمدت النار من عزم سلطانی
ولو انی القیت سری علی میت ... لقام باذن اللہ حیا ونادانی
وقفت علی الانجیل حتی شرحتہ ... نشرت التوریۃ والسطر عبرانی
کذا سبعۃ الالواح جمعها فہمتہا ... نشرت زبورًا کاملا ثم قرآنی
وخضعت بحار العلم من قبل نشاتی ... اخی ورفیقی کان موسی بن عمرانی
فمن فی رجال اللہ نال مکانتی ... وجدی رسول اللہ فی الاصل ربانی
انا قادر الوقت عبد القادر ... سمی محی الدین والاصل جیلانی انتہی۔

وہمچنین دراولیاء اللہ ہم نیز موجود است وہمیشہ خواہد بود ومرتبہ سوم کہ بروز بعد مفارقت جسم عنصری است در حضرت شیخ رضی اللہ عنہ از ہمہ اولیاء اللہ این مرتبہ در ترقی است وتا قیامت خواہد بود وازین مقام حضرت مصنف رضی اللہ عنہ خبر میدہد کہ ہمیشہ بودم دروادیہ مرضیہ رب المعبود درمرتبہ عبودیت موجود وسیر میدیم دران ہامون میمون کہ عبارت از سیر مقامات قرب ومعرفت وعشق بازیدن است ومرتبہ عشق پسندیدہ طرفین اما از جانب حقیقۃ واز جانب معشوق مجازًا زیراکہ منزہ است وتعالی از ہمچو عوارضات وہرچہ کہ از زبان عاشق برآید از خود حقیقۃ میگوید واز محبوب معشوق مجازًا

کہ متجلی است در عاشق از یخہت در قصیدہ شریفہ روحیہ حضرت شیخ میفرماید۔ ابیات۔

وما قلت ھٰذ القول فخراً و انّما	الی الاذن حتی یعرفون حقیقتی
وما قلت حتی قیل لی قل ولا تخف	فانت ولی فی مقام الولایۃ
انا الذاکر المذکور ذکر الذاکر	انا الشاکر المشکور شکراً بنعمۃ
انا العاشق المعشوق فی کل مضمر	انا السامع المسموع فی کل نغمۃ
انا الواحد الفرد الکبیر بذاتہ	انا الواصف الموصوف علم الطریقۃ
ملکت بلاد اللہ شرقاً وغرباً	وان شئت افنیت الانام بلحظتی
وقالوا فانت القطب قلت مشاھداً	وقال کتاب اللہ فی کل ساعۃ
وناظر ما فی اللوح من کل اٰیۃ	وما قد رایت من شھود بمقلتی

چونکہ این مرتبہ علیا و مدارج قصوٰی کسبی نیستند بلکہ وہبی ہستند و من شاکرم و مشکورم کہ آن مراتب و مدارج بلند مرا عطا فرمودند کہ دیگری را عطا نشدہ باشد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء وذلک الفضل من اللہ وکفی باللہ علیماً۔ نہ این بس۔ بلکہ۔ بیت دوم

اضحی الزّمان کحلہ مرقومۃ	تزھوا ونحن لھا الطّراز المذھب

گشت زمان مانند جامۂ منقش کہ تفاخر میکنند و ما نقش طمغ و طراز آن جامہ ایم معمول و مقرر است کہ جامع متبرکات بباعث افعالیکہ موجب خیر و برکت باشند اواکردہ شوند در انمقام نیز جائے متبرکہ نام نہادہ شود و بدان نام متبرکہ مشہور گردد و خوشنودی و رضامندی معبود برحق دران است چنانچہ در حدیث آمدہ کہ یک کوہ بکوہ دیگر ندا میکند و آواز میدہد ہل مر بک احد ذکر اللہ تعالےٰ ای فلان کوہ رفت کسی بر شما کہ او ذکر خدا میکرد یعنی صاحب دلے بر شما گذر کرد و چون جواب میگوید نعم یعنی رفت بر من صاحب دلی پس آن کوہ باین کوہ مرور کردہ بران یکی از اہل

دل است و پس بشارت میدهد او را و مرحبا میگوید که تو مقبول هستی که بر شما اهل دل گذر کرده و یا مثال
خانه کعبه که بیت الله است که مقام اعمال پسندیده حق است و خلق الله مامورند بطواف آن
از راه دور دور می آیند و در عرفات حاضر میشوند که حج موقوف بر حاضر شدن در عرفات است و پس
ازان در مقام منا می آیند و پس ازان در مکه و همه جا را مناسک حج که متعین هستند در عمل آرند مثلاً و نصاب
جماعت سه اند یعنی بسه نفر جماعت منعقد گردد و این نصاب ابتداست و انتهای جماعت را حدی ندارد
که لک ها میباشند هر قدر که مردم در جماعت بکثرت میباشند همچنان همراه آنها ملایک هم بکثرت
میباشند ثواب زیاده شده میرود و نماز در هر روز پنج وقت میباشد خواه در مسجد خواه در حضر خواه در سفر
خواه در امصار خواه در صحار خواه در بحر و خواه در بر باشد از پنج وقت زیاده نیست و ازان کم نیست
خواه باعتبار سفر از چهار رکعت با دو رکعت تخفیف یابد اما اوقات نماز پنجگانه و حج در تمام عمر یکبار است
از هر طرف جوق جوق می آیند و احرام می بندند و بجای مخصوص بوقت مخصوص همه لبیک زبان ایستاده
میباشند و برایشان باستقبال بر حجاج رحمت خدا نازل میشود زیرا که ملکوت نزول سکینه خواندن یک
کلمه را ثواب یک لک میباشد و پس ثابت شد که بعضے لزوم برکت مکانیه باشد
چنانچه عرفات و حرم محترم و کعبه الله و همچنین بعضے لزوم برکت زمانیه میباشد چنانچه ماه مبارک
رمضان و روز عاشورا و روز عید و روز عرفه و روز جمعه و شب برات و شب قدر و اینها را لزوم برکت
زمانیه است و حضرت مصنف قصیده رضی الله عنه مے فرمایند که وقت موجود من هم موجب برکات
و روشن گشت روز زندگی من و وقت حیات من و مزین و زیبنده گردید زمان من از عشق و عبادات
من و یاران من مانند طراز جامه منقش و فخر میکند و می نازد وقت موجوده از موجودگی ارباب
معرفت که همگی یاران من اند عموماً و همچو طراز جامه و طمغ سلاطین که بران جامه فاخره می باشد از موجودگی
عشق با کمال با معشوق و معبود لایزال که این طراز و تیجان برائے خلعت شاهان زیاده تر زینت

سید ہد مانند حلۂ مذہب و متجلی وازین مراد و اشارۃ از انوار و برکت اولیاء اللہ کہ نجوم ولایت اند
چونکہ فراق محبان سخت ترین فراقہا است عاشق را ذایم در فراق وطن است زیراکہ وصال لایق
مرتبۂ محبوبی است و فراق در حیز مرتبۂ عاشقی واز انست کہ معشوق ہموارہ در مقام ناز است و عاشق
ہمیشہ در سوز و گداز است معشوق ہمیشہ در اوج تعزز و کبریا ہست و عاشق ہمیشہ بر خاک خواری بدرد و بلا ست
ولیکن اینجا سری است بغایت لطیف و آن آنست کہ گاہے میباشد کہ صفات عاشق در معشوق
فانی شود و محو گردد و باوصاف معشوق باقی شود اگر عاشقی را گاہے وصال جمال نماید در خیال تواند بود
حاصل کلام آنست مادام کہ عاشق است در بوتہ فراق است گدازش لازم حال عاشقی است چنانچہ
در مناقب غوثیہ منقول است کہ چون حضرت غوث پاک در ایامیکہ در وطن مالوف خود گیلان بودند
روزی در صحن دولتخانہ بودند و آواز ہاتف غیب در گوش حق نیوش آنجناب رسید کہ اے
سید عبدالقادر از دو مقام کہ عاشقی و معشوقی ہست کدام را بخواہی دو عطا نمایم دو بار این ندای غیب
و صدائے لاریب بگوش حق نیوش شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضرت والدہ صاحبہ ماجدہ
مکرمہ ام الخیر فاطمہ را اظہار نمود والدہ صاحبہ ماجدہ در جواب فرمودند ای فرزند دلبند اکنون اگر بار دیگر
این ندا بشنوی عرض نمائی کہ مقام معشوقیت و محبوبیت مرحمت شود آنحضرت فرمودند اے مادر
صداقت اثر نجابت گہر مرا چہ اختیار است کہ بگویم چنین و چنان بجز رضا و تسلیم حضرت والدہ ماجدہ
ازین کلام خیلے خوش و خرم شدند و فرمودند قریب است کہ جناب تقدس و تعالی این ہر دو مقام
ترا عطا نماید ناگاہ از حضرت اللہ جل کبریا حکم شد یا عبدالقادر ما این ہر دو مقام معشوقی و محبوبی
بتو دادیم مبارک باد یعنی عاشق و معشوق ما باد آخر الامر ہمچنان شد و خبر دادند مشائخ گفتند بود
تحیۃ الاولیاء و ابدال و اوتاد مر شیخ سید عبدالقادر را وقتی کہ حاضر مے شدند نزد وی و میگفتند
السلام علیک یا ملک الزمان و یا امام المکان و یا قائماً بامر اللہ و یا وارث کتاب اللہ

ویا نائب رسول اللہ یا من السماء والارض مائدته واهل وقته کلهم عائلته یا من
ینزل المطر بدعوته ویدر الضرع ببرکته رضی اللہ عنہ این کلمات اشارت است بمرتبۂ قطبیت
کبری وفردیت علیا وثابت شد که وقتی مبارک از عین وقتیت خود باشد ووقتی دیگر از غیر خود چنانچه
اضافت غیر باوقت کرده آید اگر مبارک باشد مبارکتر گردد چنانچه در حدیث صحیح آمده است از ابن
عباس رضی اللہ حین سئل ما خیر الایام وما خیر الشهور وما خیر الاعمال فقال رضی اللہ عنہ
خیر الایام یوم الجمعة وخیر الشهور شهر رمضان وخیر الاعمال الصلوة الخمس لوقتها
فمضی علی ذلک ثلثة ایام فبلغ علیا رضی اللہ عنہ ان ابن عباس سئل عن ذلک فاجاب
بکذا فقال علی رضی اللہ عنہ لو سئل العلماء والحکماء والفقهاء من المشرق والی المغرب
لما اجابوا بمثل ما اجاب به ابن عباس الا انی اقول ان خیر الاعمال ما یقبل اللہ تعالی منک
وخیر الشهور ما تتوب فیه الی اللہ تعالی مومنا باللہ منهات. وچنانچه گاهے از وقت امید
گرفته میشود وآرزو کرده آید واگر آن آرزو از عبادات باشد وبر عبادات دیگر اجر زیاده مثبت است
وازین آرزو ازدیاد اجر مرادات چون دعا بمحل اجابت ومقصود بمحل خصوص وتیر بر هدف وقربت
از نزدیکی ودوری دوری از نزدیکی بیشتر گردد وحاصل آید چنان که آرزوئے خلیفہ اول ومقبول بارگاه
ازل حضرت عتیق وجانشین سجاده تحقیق جناب ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ کرده است وبمحل
اجابت رسیده وحدیث برین دال است قال ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ حبب الی من
الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم وانفاق مالی علی رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم وان یکون ابنتی تحت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم منهات -
ودر حدیث صحیح دیگر جا آمده است قال النبی صلی اللہ علیه واله وسلم صدق المحبة فی ثلث
خصال الاول ان یختار کلام حبیبه علی کلام غیره والثانی ان یختار رضی حبیبه علی رضا

غایرہ والثالث یقدم امر حبیبہ علی امر غایرہ۔ انتہی۔ کیف لا شایان است بشان خلیفہ اول کہ این مامول در عین حصول درآمد واین دلیل وبرہان است بر دعوے صدق شان محبت وعشق آن کہ بہ نسبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشت محبت ہمین است ودر تفسیر احسن القصص ملا معین ہروی میفرماید بدانکہ اہل حب را در محبت سخنان بسیار است ولطایف بیشمار ودر تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ ہر چہ بتو منسوب باشد از ظاہر وباطن وصورت ومعنی در دنیا وعقبی ہمہ را بمحبوب وا بمحب مسلم داری وہیچ چیز از خود برائے خود نگذاری شیخ ابوالخیر بنیانی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ حب دو حرف است حا وبا حا تعلق بروح دارد وبا ببدن یعنی ہر کہ دعوی محبت الہی کند مے باید کہ از روح وبدن دست بشوید سخن از جان وتن نگوید۔ فـــرد

این منم ز منم اگر منی تو ئی — ور در بر من پیرہنی ہست تو ئی
در راہ غمت مرا نہ تن ماند نہ جان — ور زانکہ مرا جان وتن است تو ئی

وبعضی در تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ تمام بذات وصفات خود محو شوی تا محبوب بذات خود قایم مقام تو باشد تا ہر گاہ کہ از خود نصیب جوئی او را یابی واز خود اثر نہ بینی شیخ منصور حلاج گفتہ حقیقت محبت آنست کہ تمامی از صفات خود فانی شوی ومتصف باوصاف محبوب خود باقی عارفی گفت حقیقت محبت وقتی دست دہد کہ دل از جمیع کدورات نفسانی پاک گردد وچون سلطان محبت الہی در دل بندہ نزول کند محبت غیر را دران دل جا نماند زیرا کہ محبت آتشی است سوزندہ در صمیم کانون دل بندہ فروزندہ چون شعلات غیرت برافروزد ہر چہ جز خبر دوست یابد ہمہ را بسوزد۔ بیت

عشق تو آتش است جان میسوزد — وز جان کہ بہ پرداخت جہان میسوزد
این طرفہ نگر کہ چون بگویم نامت — از ہیبت آن کام وزبان میسوزد

نقل است که موسی علیه السلام بمناجات میرفت مردیرا بر سر راه نشسته بود چون موسی علیه السلام را دید تحیت بجا آورد گفت ای موسیٰ میدانم که بمناجات میروی حاجتی از ملک تعالیٰ برائے من درخواست نمائی گفت نعم گفت حاجت چیست گفت آنکه از محبت خود یک ذرّه در کار من کند و قطره از ان شراب در کام جانم چکاند بعد از انکه موسیٰ علیه السلام از مناجات فارغ شد درویش را فراموش کرده بود حق تعالیٰ فرمود حاجت آن درویش را چرا عرض نکردی گفت خداوندا تو عالم تری فرمود یا موسیٰ همان ساعت که او ترا گفت حاجتش را روا کردیم موسیٰ علیه السلام بازگشت چون بمنزل آن درویش رسید او را آنجا ندید گفت الهی آن درویش کجا رفت فرمود از تو بگریخت گفت الهی با خلق الفت نیامیزد گفت کسیکه با خالق بیامیزد حاجت خلق چیست گفت الهی آرزوئے دیدار وی دارم او را بمن نمائی تا ببینم فرمود بر سر آن کوه بروی موسی علیه السلام بر آن کوه برآمد دید که آن بیچاره خود را از کوه انداخت و بر هر سنگی پارهٔ از وی آویخته و از هر پاره کلمه الله الله بر می آید موسیٰ علیه السلام گفت الهی با دوستان خود چنین معامله میکنی تا با دشمنان چه کنی خطاب آمد که یا موسیٰ اگر از محبت خود ذرّه چنانچه در کام جانش انداختم بر کوه هائے عالم نهم همه کوه ها را پاره پاره میشوند و طاقت نیاورند از من پنا برند

ای ز یک تابش تو کوه احد پاره شود	چه عجب هست گلی عاشق بیچاره شود
عزم سفر وار دو جان می نهیش بندگران	بگسلد بند ترا عاقبت آواره شود
چون بجهی از عقبش دامن جهلش نکشی	آتش سوزنده ترا الطف و کرم پاره شود

آنگاه خطاب آمد یا موسیٰ اگرچه در دنیا با وی این کردم اما نظر کن تا در منزل بهشت مشاهده نمائی موسیٰ علیه السلام نظر کرد قبه دید از یک دانه مروارید فرمود منزل وی این است و من نیز بذات او هم هست

اگرم هیچ نباشد نه بدنیا و نه عقبیٰ	چو تو دارم همه دارم وگرم هیچ ندارم

مسلمه همه ارباب شریعت و طریقت که محبت در همه اشیا عزیز است و قاعده کلیه است عزیز بیاور دل عزیز

جاے دہد چنانچہ سابقہ ذکر آن گذشت در تفسیر آیہ الکوی مثواہ عموماً و دوستان خدائے عزوجل را نام خدائے عزوجل از ہمہ اعز است بدو محبت میگیرند و آنرا در دل خود جائے میدہند کہ وسیع است کہ وسعت دل را بیان نتوانم کرد کہ خالق دل وسعت آن میداند شمہ از ان ذ یست۔ کہ ملا معین در تفسیر احسن القصص در ذیل آیہ کریمہ قولہ تعالیٰ قد شغفہا حبا می آرد۔ بدانکہ در شغاف بزرگان را اختلاف است نزد اہل کمال و ارباب عرفان شغاف یک طور است از اطوار دل و دل را برائے او ہفت طور اثبات کردہ اند زیراکہ دل بر مثال آسمان است و تن بر مثال زمین کہ آفتاب روح از آسمان دل بر زمین قالبت می تابد و آن را بنور حیات منور میدارد و ہمچنان کہ زمین را ہفت اقلیم است و آسمان را ہفت طبقہ قالب را نیز ہفت عضو است چون ہفت اقلیم زمین دل را نیز ہفت طور است مناسب ہفت طبقہ آسمان و چنانکہ بہ ہفت اقلیم زمین ہر اقلیمی را خاصیتی علیحدہ دارد و نوعی از اجناس پیدا شود کہ در دیگر اقلیم ہمچنان نباشد از ان ہر عضو علیحدہ کاری آید کہ از عضو دیگر نیاید و ہمچنانکہ ہر طبقہ از آسمان محل کوکبی است سیارہ و ہمچنین ہر طور از اطوار دل معدن گوہر دیگر است الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ۔ طور اول را صدر گویند و آن معدن گوہر اسلام است کہ افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ۔ و اگر عیاذاً باللہ تہی از نور اسلام در گذرد معدن ظلم و ستم گردد و من شرح بالکفر صدرہ و محل وساوس شیطانی صدر است و صدر بر مثال پوست است مر دل را و در درون دل وساوس را راہ نیست زیراکہ دل حریم حق است جل و علا ہیچکس را در حریم قدر راہ ندہد۔ رباعی

مرا در دل بغیر از دوست چیزی در نمی‌گنجد	بخلوت خانۂ سلطان کسی دیگر نمی‌گنجد
درونِ قصر دل دارم یکی شاہی گہ گاہی	ز دل بیرون زند خیمہ بہ حجرہ در نمی‌گنجد

وحفظناہا من کل شیطان رجیم آسمان کہ حریم ملائکہ است شیطان را در وے راہ نیست

بیان اطوار دل

ول خاصہ حرم ایزدی است حق سبحانہ وتعالیٰ شیطان لعین را چگونہ ورودی راہ دہد ان عبادی لیس
لک علیھم سلطان - در نفحات الانس کہ حضرت غوث رضی اللہ عنہ در بدایت حال سیاحت
میکردند شخصی پیش ایشان آمد او را ہرگز نمی شناختند بحضرت غوث گفتہ کہ صحبت میداری گفتند البتہ
گفت بشرط آنکہ مخالفت نکنی گفتند انشاء اللہ نکنم گفت اینجا باش تا من بیایم پس رفت تا یک سال
نیامد بعد یک سال آمدہ ساعتی بنشست گفت ازینجا زوی تا من بیایم یک سال دیگر نیامد تا سہ
سال ہمچنین ساخت پس باز آمد با خود نان و شیر آورد گفت من خضرم مرا فرمودند کہ با تو طعام خورم
باہمدیگر طعام خوردند و در بغداد و در آمدند یکے از ایشان رضی اللہ عنہ پرسید کہ درین مدت سہ سال
از کجا میخوردید و قوت خود میکردید در جواب گفتند کہ ازان چیزہا کہ انداختہ شدہ است بر زمین میخوردم
ونفس من ظاہر شد بصورتی و تضرع میکرد بسوی من درانچہ میخواست وگاہے جنگ میکرد و حق سبحانہٗ
تعالیٰ مرا ناصر میشد و بعد ازان می آمدند نزد من شیاطین بصور مختلفہ وصفہا می بستند پیادہ وسوارہ
بانواع سلاح کارزار میکردند بشہب نار و بعد ازان در خاطر من تسکینی وثباتے پیدا میشد و آوازی
می شنیدم کہ بالیت یا عبد القادر ترا تائید کردم بنصرت خود پس آن ہمہ می گریختند دریمین و یسار
غائب میشدند وگاہے می آمدند یکی از ایشان تنہا مرا مے ترسانید ومیگفت ازینجا برو والا ترا چنین
وچنان خواہم کرد ومن طبانچہ میزدم بر روئے وے وا لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
میخواندم و بعد ازان میگریخت ومیسوخت وشیطان را دور از خود نشستہ دیدم کہ گریہ میکرد
وخاک بر سر خود میریخت - رباعی

تا شدی از شاہ گیلان بخوبی آیتی — خطبۂ احسنت ملک ہر روز در بر میکند
وررودی آتش بکفر وکافری ومعصیت — ہر دم از دست تو شیطان خاک بر سر میکند

وشیطان آوازہا و واویلا میکرد ومیگفت بتحقیق نومید شدم از تو یا عبد القادر پس باز گفتم

ای لعین برومی ترسم از تو گفت این جواب تو از ہمہ سختی سخت تر است بر من پس دامهای
بسیار و تخیلات بیشمار ظاہر میشدند و کشف می شد جهت من اشیار کثیر که متصل بودند بعد ازان
تا یک سال در امور او متوجه میشدم و آن ہمہ از من منقطع شد و تا یک سال دیگر متوجه شدم خواہشہا و اختیارات
و ہر چه بود نیز جدا شد و تا یک سال دیگر وردها و ہوای نفس دور نمودم و نفس را کشتم و شیطان مخذول و
مایوس شد و گریخت و من تنها ماندم و وجود من باقی ماند پس در آمدم بسوے باب شکر و بعد ازان
بسوے باب تسلیم و بعد ازان بسوے باب فنا و بعد ازان بسوے باب قرب و بعد ازان بسوے
مشاہده پس در دے مزاحمت یافتم بعد ازان مرا بسوے باب فقر کشیدند و آن حالی
بود چون در آمدم ہر چه ترک کرده بودم ہمگی دران موجود بود و یافتم و بعد ازان برائے من گنج اکبر کشادند
و بشوکت و عظمت نواختند و خلعتی که طرازش از دربار عزت بود بر من آراستند و تاجی از کمال و رفعت
بر فرق من نهادند متضمناً اشارة میفرمایند۔ بیت

کسانی خلعة بطراز عزّ ۔ وتوجنی بتیجان الکمال

والحمد لله علی ذالک۔ ای درویش زلیخا یوسف علیہ السلام را دوست داشت سی صد و
شصت خلعت ہر روز بخلعتی زینتش زیب پوشش کردے و حق تعالیٰ ہمچنین بنده کامل و مکمل را
دوست داشت ہر روزی سه صد و شصت نظر عنایتش کرد و زیور و زینت داده بهر جلوه
خلعت نظرے بعشق و محبت کردے و ہمچنین وی را خاص نظاره قرار داد۔ رباعی

نا رسیده نظرے از تو بسوی دل من ۔ صد در فیض کشاده است بسوی دل من
دل بریان بسر کوی تو آیم که مگر ۔ سگ کوی تو کند میل بسوی دل من
گرچه بگریخت ز دام تو دلے باز آید ۔ بشکنج سر زلف تو بموی دل من

طور دوم را طور قلب خوانند و آن معدن ایمانست اولئک کتب فی قلوبھم الایمان

ومحل نور عقل است لھم قلوب لا یفقہون بہا۔ طور سیوم را طور شغاف است وآن
معدن محبت وشفقت است بر خلق ومحبت خلق از شغاف درنگذرد وقد شغفھا حبا۔
طور چہارم را طور فواد گویند کہ معدن مشاہدہ ومحل رویت است ما کذب الفواد ما رای
طور پنجم را طور حبۃ القلب گویند کہ معدن محبت حضرت الوہیت است واین دل خاصا نراست
کہ محبت ہیچ مخلوقی را در وی گنجایش نیست طور ششم را طور سویدا گویند کہ معدن مکاشفات
غیبی وعلوم لدنی است چنانچہ امام لخمی در بہجۃ الاسرار آوردہ است وقد اخبرنا الفقیہ الاصیل
عبد الاحد ابن الشیخ العارف ابی المجد عبد الصمد عن عبد الکریم بن حسن بن محمد
القریشی التیمی البغدادی الازجی الشافعی القاہری بہا سنۃ احدی وسبعین وستمائۃ
قال اخبرنا قاضی القضاۃ ابو صالح نصر بن الامام عبد الرزاق والشیخ ابو الحسن علی بن
سلیمان الخباز البغدادی سنۃ ثلاثین وستمائۃ قال ابی اخبرنا الشیخ الحافظ تاج الدین
ابوبکر عبد الرزاق ابن شیخ الاسلام محی الدین عبد القادر الجیلانی ببغداد بمدرستہ
بباب الازج سنۃ ستمائۃ والشیخ الامام ابو البقاء عبد اللہ بن الحسین العسکری
الفقیہ النحوی الضریر ببغداد سنۃ ثلاث وستمائۃ وقال ابو صالح اخبرنا ابی عبد
الرزاق وعمای عبد الوہاب وابراہیم ببغداد سنۃ ثمان وثمانین وخمسمائۃ
وقال ابو الحسن العمران الکیانی والبزار ببغداد سنۃ احدی وتسعین وخمسمائۃ قالوا
حضرنا عند الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ بمنزلہ بمدرستہ باب
الازج سنۃ سبع وخمسین وخمسمائۃ وھو یاکل تینا فترک الاکل وسہا سہوۃ
طویلۃ ثم قال قد فتح اللہ لقلبی الآن سبعون بابا من العلم اللدنی سعۃ کل واحد
منہا کسعۃ ما بین السماء والارض ثم تکلم فی معارف اہل الخصوص کلاما طویلا

اندهش له الحاضرون وقلنا ما نظن ان احد یتکلم بمثل هذا الکلام من بعد الشیخ رضی الله عنه ✦ وفیه ایضًا قال الشیخ القدوة ابو الحسن علی بن الحسینی ما رایت احدًا من اهل زمانی اکثر کرامات من الشیخ محی الدین وکان لا یشاء احد ان یری منه کرامة فی ای وقت شاء الا راٰها وکانت الخارقة تظهر احیانا منه واحیانا فیه ۱۲۔

وطور سویدا نیز منبع حکمت است وگنجینۂ اسرار الٰہی ومحل علم اسمار لقوله تعالٰی وعلّم آدم الاسماء کلها آنست کہ انواع علوم از وی کشف شوند کہ ملائکہ ازان محروم شدند طور ہفتم طور یہ حبۃ القلوب گویند وآن معدن ظہور تجلیات است او صفات الوہیت تمام دروے تجلی کند از آفات مرض فی قلوبهم مرض نگاه دارد ونشان صحت دل آنست کہ ہر یک ازین اطوار حق عبودیت بجا آید وبخاصیت معانی کہ در ایشان موعود است مخصوص کردند یعنی روے از ہمہ مخلوقات بگردانند واز تمتعات دنیویہ وتوسلات اخرویہ اعراض کردہ بہمگی وجوہ توجہ کلی بجناب قدس خداوندی نمایند جل جلاله وعم نواله ودرین بیت اضحی الزمان کحلة الی آخرہ حضرت شیخ از زیور وطراز حلہ کہ از معالی مقامات ومراتب علویہ مجیدیہ قادریہ خود خبر میدہند وآن خبر متضمن شکر است بحق سبحانہ وتعالٰی کہ جلوۂ زمان ورونق دوران جہان در روشنی وجودت گردش گردون جہان از دوستان خدا ہست کہ دل آنہا بنور خورشید ہدایت ومعرفت وذائقہ عشق ومحبت منقش متجلی است مثل جامہ پارچہ ابریشم منقش مطلا رسیدہ شد ومن بر آن پارچہ مثل طراز مذہب ہستم وجملہ اولیاء اللہ ہمیشہ خواستگار عشق ومحبت میباشند وایزد منان مرا بلطف وعنایات خود محبوب قرار داد ومرا بکرات ومرات جام وصال بنوشانید کہ از بیت مطلع قصیدۂ خمریہ مظہر است سقانی الحب الخ ومن برعطیہ الٰہیہ این نعمتہا شکورم ذٰلک فضل الله یؤتیه من یشاء میفرمایند

بیت یازدہم

افلت شموس الاولین وشمسنا		ابدًا علی افق العلٰی لا تغرب

یعنی غروب شدند آفتاب ہائی ولایت متقدمین و آفتاب ولایت و نبوت ما ہمیشہ بر کنارۂ آسمان علو طالع است کہ غروب نکند۔ و ظاہر است کہ از وقت وجود ابو البشر آدم صفی اللہ علی نبینا وعلیہ السلام آفتاب توحید و ہدایت و ماہتاب نبوت و رسالت روشن شدہ تا شیث پیغمبر علی نبینا وعلیہ السلام واز آنوقت تا وقت شعیب علی نبینا وعلیہ السلام واز آنوقت تا وقت نوح علیہ السلام واز انوقت تا حضرت ابراہیم خلیل الرحمٰن علی نبینا وعلیہ السلام واز انوقت تا وقت موسیٰ کلیم اللہ علی نبینا وعلیہ السلام واز انوقت تا وقت عیسیٰ روح اللہ علی نبینا وعلیہ السلام از بعد وفات آدم علیہ السلام تا وقت عیسیٰ علیہ السلام برابر از یک نبی تا زمان رسول دیگر ہدایت و توحید موجود نماند بلکہ بعد ہر یکے ازین انبیا علیہم السلام مدتے قلیل دور اسلام و روشنی توحید و رسالت میماند بعد ازان بتراکم ضلالت جہالت نور اسلام منطفی گردید نام و نشان نمی ماند علی الخصوص بعد مرافعت عیسیٰ علیہ السلام بر آسمان ظلمت جہالت مطلق رسید او گویا آفتاب ہدایت غروب شد اما چون زمان فیض نشان وجود با جود سید المرسلین بعثت امام المتقین خاتم النبیین در آمد و آفتاب اسلام طلوع کرد و متجلی گردید و اسلام با طراف واکناف امصار و بلاد در بحر و بر و سہل و سخت منتشر شد و آن زمان کہ نبوت سابقین و آفتاب رسالت غروب کرد و زوال پذیرفتہ ظلمت و ضلالت و جہالت عالمگیر شدہ بود منقلب بکلی گردید و تمام عالم بوجود ظہور سر دار عالم منور گردید و در مرتبہ محبوبیت بہ بہا۔ ولوا۔ و شرف۔ و قوت۔ و شجاعت و وقار و ہیبت۔ و عزت۔ و ہمت۔ و زہد۔ و عبادت۔ و حوض و کوثر۔ و شفاعت کبریٰ۔ و مسالہ۔ و اجابت۔ و قبول۔ و دعوت۔ و قرآن۔ و قبلہ۔ و امامت۔ و دیانت۔ و ریاست۔ و ایمان۔ و فضل۔ و لطف۔ و احسان۔ و ناقہ۔ و تاج۔ و سیف۔ و قضیب۔ و فرس و نجیب۔ و رضا۔ و صبر۔ و شکر۔ و قناعت۔ و حمد۔ و ذکر۔ و جزای اوفی۔ و کأس اروی ولوائے حمد۔ و حوض مورود۔ و مقام محمود۔ و محضر مشہود۔ و دار السلام۔ و قباب۔ و خیام۔

وازواج کرام - وولدان وخدام - ورفعت تام - ونسب شریف - وحسب منیف - وثمرۂ مبارک
وشجرۂ راسخہ - وعلو درجات - وزبان فصیح - وکلام صحیح - وحسن وخلق منیف - وعادات ملیح - وقلب
حضور - وتن صبور - وکریم ظاہر - وشریف فاخر - وکف بذل وجود - ووصف رکوع وسجود - واقام شریعت
واعلام طریقت - واحکام حقیقت - وبلد محترم - ومسجد معظم - وحج - واحرام - وزمزم - ومقام -
ونماز مکتوبہ - وزکوٰۃ مفروضہ - وروزہ ماہ رمضان - وخواندن قرآن - وجمعہ - وجماعات -
وسمع - وطاعات - وامر معروف - ونہی منکر - وتہلیل وتسبیح - وتکبیر - وتحمید - وتمجید - وعلم وقا
وشفاعت - واستغفار - وبزرگی - ومہتری - ومہر انگشترین - وسروری برہمہ انبیاء واز صد ہزار
چندین نعمتہا ئے گوناگون مسرور ومخصوص گردانید - وقتی حضرت سید المرسلین خاتم النبیین
در نابود شدن ومعدوم گردیدن ادیان سابقہ از اسلام انبیاء ومرسلین وغروب شدن شموس اولین بخاطر
مبارک تفکر می نمود ودانہ ہائے مروارید اشک از نرگس شہلائے مجید میچکید اگر خدا نخواستہ بنا
اسلام وایمان وعمارت توحید وتوصیف مثل ادیان اولین نابود خواہد شد ونشان اہل اسلام وایمان
بر زمین نماند چہ باشد باز بنوع امم سابقین زمان کفر وجہالت وآوان ظلمت عذارت وشرک وکفر
عالم رامیگیرد چہ کنم واین غم واندوہ گران تر از ثقل کوہ در نظر آمد حبیب غمگینی محبوب خود نہ پسند جبرائیل
امین از حضرت رب العلمین نزول فرمود تسلی داد بقولہ لا تقنطوا من رحمۃ اللہ وبشارت داد بحیا نکہ
آدم صفی اللہ علی نبینا وعلیہ السلام در برداشتن امانت ملول شد وطاقت وقوت خود ندید حکم شد ای آدم
کوتاہی مکن وخود را عاجز وکم طاقت تصور نباید کرد وفرمود ای ادم الحمل منک والقوۃ منی - انا نحن نزلنا
الذکر وانا لہ لحافظون وبقولہ تعالیٰ یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین
ای محبوب حق کلہم یطلبون رضائی وانا اطلب رضائک - بیت

حق رضائے تو یا رسول اللہ	جملہ عالم رضائے حق جوید

ولیکن غمگینی و محزونی از بهر همین است خوف میکنی که همچو ملل وادیان سابقه اسلام و شریعت تو بر هم خورده
و محو معدوم گردد و ظلمت ضلالات کفر و شرک باز محیط عالم شود انبیاء و مرسلین ماضیه چون وصال
یافتند در پس شان هیچ مجددی نبود تا تعاید اسلام و احکام شریعت آنها میکرد همین وجه بود که نام و نشان
شریعت شان باقی نماند مثل آفتاب غروب شد و با تو و با امت تو این معامله که با انبیاء و امم شان
واقع شد در ده رفتو بوجود نخواهد آمد چون تو سرور انبیاء و محبوب خدا هستی و امت تو خیر امم است
و نیز البشارت داده ام از آیه بلند پایه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ما فرود آوردیم ذکر را که مراد
از قرآن مجید و فرقان حمید است و ما حافظ و نگهدارنده او باشیم و چون ذکر حفظ فرمود که ما حافظ ذکر باشیم
معلوم شد که ما حفظ ذاکرین و شاغلین و عالمین و عاملین نیز همون حضرت حق است تا قیام قیامت علما
و فضلا و عارفین و کاملین که قلوب آنها بعلوم ظاهری و باطنی و صوری و معنوی منور باشد در محافظت
دین متین بامتثال اوامر و نواهی خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم غمخوار دل فگار خواهند بود شب و روز
کار شان در حمایت شریعت اسلام خواهد بود و سعی وافر در باب دین و اسلام بکار برند هم از جهاد صغری و
هم از جهاد کبری اوقات خود را بسر برند و یاری باریتعالی مدام شامل حال شان خواهد بود و نصرت غیبی
و تائید لاریبی از سعی آنها منقطع نخواهد شد یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین۔
و آنچه که تدبیر عالم اسباب میبایست کرد برائے تو مهیا کردم اولا از من اتبعک من المؤمنین خلفاء
راشدین و اصحاب مستوفرین و تابعین متمکنین حنیف شفیق و جان نثار بودند در اشاعت دین اسلام و بسے
شهید شدند و بعد ذلک در زمان تابعین چهار چهار اجتهاد نمودند تدوین کتب و تصحیح روایات احادیث
نیز جان نثار بودند همگی مضمون احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در فقه آوردند تا انسداد راه خیانت
خائنین و گنجایش فساد مفسدین بالکل مسدود ساختند والآن تقلید در ائمه اربعه از مدت یک هزار
و صد سال متعین و مستحکم گردیده چهار مصلی بگرد کعبة الله گسترده هستند و این وقت علم حدیث خواندن

فضیلت است ازان ضرورت نیست و نماند کسی را طاقت نیست کہ حکم از احادیث استنباط کند
یا حکم از قرآن شریف برآرد حاشا وکلا و اینچنین کردن کہ قرآن شریف را از دل خود تفسیر کردن در وعید
من فسر القرآن برأیہ فلیتبوأ مقعدہ من النار داخل شدن است و این چنین کار لا غیر ہمان
وہابیان کہ خارجی و فاسق القلوب ہستند حالا زمان اجتہاد نیست بلکہ زمان تقلید ہست و اجتہاد
ختم شد بر ائمہ اربعہ و چار مذہب مستحکم و مستقر شد بعد الیوم زمان اجتہاد دیگر . . . .
نماند و الا شروط اجتہاد در خود پیدا کند علم و تقوی و ورع و علم رجال و صلاحیت ماضی و حال و صداقت
و سماعت و حفاظت در کدام کس باشد تا در اجتہاد دم زند حاشا وکلا این زمان زمانہ تقلید است
اجتہاد و استنباط ختم شد۔ قال الطحاوی فی حاشیۃ در المختار فی کتاب الذبائح فعلیکم
یا معشر المؤمنین اتباع الفرقۃ الناجیۃ المسماۃ باھل السنۃ والجماعۃ فان نصرۃ اللہ تعالیٰ
وحفظہ وتوفیقہ فی موافقتھم وخذلانہ وسخطہ ومقتہ فی مخالفتھم وھذا الطائفۃ
قد اجتمعت الیوم فی المذاھب الاربعۃ وھم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون
ومن کان خارجا من ھذہ المذاھب الاربعۃ فی ذلک الزمان فھو من اھل البدعۃ
الشنیعۃ الضالۃ والنار انتہی وقال فی تفسیر الاحمدی قد وقع الاجماع علی ان الاتباع
انما یجوز للائمۃ الاربعۃ انتہی وقال فی الاشباہ والنظائر تحت القاعدۃ الاولی ما خالف
للائمۃ الاربعۃ فھو مخالف للاجماع وان کان فیہ خلاف غیرھم فقد صرح فی التحریر
ان الاجماع قد انعقد علی عدم العمل بمذھب مخالف للائمۃ الاربعۃ انتہی۔ قال الفاضل
الجلیل الفقیہ المحدث الدہلوی شاہ ولی اللہ فی عقد الجید اعلم ان الاخذ بھذہ المذاھب
الاربعۃ مصلحۃ عظیمۃ وفی الاعراض عنھا کلھا مفسدۃ کبیرۃ انتہی۔ و تفسیر
کسی یارا ندارد کہ از دل خود چیزی رای زند آنچہ کہ مفسرین متقدمین نوشتہ اند معتبر است

پس خلافت نبوی ہمگی تا سی سال بود از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ شروع شدہ تا حضرت علی المرتضیٰ
خاتم الخلفا ختم شد و از انوقت خلافت صغریٰ بخلافت کبریٰ بدل شد کہ جہاد اکبر است ہمچنانکہ
جناب علی المرتضیٰ خاتم الخلفا است و در طریقت و ولایت نیز خلیفہ اولیٰ است و پس ازان جناب
شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہم خلافت یافت و این خلافت سینہ بسینہ جاری است و این فن کہ خدا است
در سینہ ذاکرین محفوظ است ہمچون ذکر و مذکور برائے ذاکر حافظ است تا قیام قیامت از تقلب
معاندین محفوظ ماند الدنیا وما فیہا سم قاتل الا اسم اللہ و ثم فیتم سینہ بسینہ در طبقات حضرات صوفیہ علیہم الرحمۃ
والتحیۃ جاری است و در دوازدہ خانوادہ و چہاردہ سلسلہ کہ این مشارب ارباب معرفت اند حضرات
قطب و غوث و ابدال و نقبا و رقبا و اوتاد و رجال الغیب وغیرہ کہ در اول این رسالہ مذکور شد و حفاظ و قرا
و فقہا و مفسرین و محدثین با براہین و دلایل برائے محافظت شریعت و طریقت ظاہری و باطنی خون جگر
خوردہ سعی بلیغ بکار بردہ اشاعت اسلام بجہاد اکبر نمودہ اند و در ہر زمانے وقتے غوثے می برآید کہ مجدد
باشد و در افاضہ افادہ مسترشدین کماحقہ سعی نماید و بعضی از بعضے کامل و کامل تر شد چنانکہ جناب شیخ سید
محی الدین عبدالقادر کہ دیگران مجدد دین بودند و ایشان محی الدین شدند نقل است از شیخ عمر کیمیانی
و شیخ عمر بزاز رحمۃ اللہ علیہم کہ پرسیدند از حضرت شیخ محی الدین رح سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین چہ بود
فرمود یکبار از سیاحت و سفر بازگشتہ آمدہ بودم و رو بجانب بغداد داشتم ناگاہ در راہ شخصے را دیدم
چون مریض تباہ حال و مرتاض جانکاہ باروی برنگ کاہ روی بمن آورد دیدم کہ چون نہال خشک سال
پژمردہ پیش من در افتاد و گفت مرا بدست مرحمت بنشان و ازین چشمہ حیوان برمن رشحہ بفشان پس
من او را بنشاندم و بر وی نفسی براندم و در ہمان دم چون شاخ نورستہ گل بشگفت و گفت مرا
می شناسی گفتم نی گفت من دین جد توام کہ بدین حد رسیدہ بودم حق سبحانہ و تعالیٰ مرا بتو زندہ گردانید
و ترا بمرتبہ ولایت رسانید انت محی الدین من اللہ فرد۔

عیسیٰ ازمردہ تنے زندہ بدم میکردی	زندہ شد از تو دل و دین کجا تا بکجا است

اور اہماسنجا گذاشتم روئے بجانب مسجد بغداد آوردم پا برہنہ بودم مردے نعلین پیش من آورد وگفت یا سیدی انت محی الدین من اللہ بعد ازان در مسجد در آمدم دوگانہ نماز بہ نیاز گذاردم چون سلام دادم مردم بمن ہجوم کردہ گرد آمدند۔ فرد۔

چون رسد فتح خداوندی ز اوج	خلق مے آید ز ہر سو فوج فوج

وہمگی مردم بہمین لقب مرا خواندند حال آنکہ پیش ازین کسے مرا ازین لقب نخواندہ بود ابیات

اے از تو حیاتِ دینِ احمد	ہر چار طرق بتو مؤید
ہر لحظہ کنی بیک عنایت	موصل بخدا بدان ہدایت
الحق کہ تراست حکم از غیب	از ذات خدائے حق و لاریب
در عالم مطلق ومقید	داری قدمی درست چون جد
درراہ وصول استقامت	با فیض وصد ورصد کرامت

وایضاً نقل است از شیخ عمر کرمانی کہ مجلس حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ خالی نمی بود از مردم یہود ونصاریٰ ونشد مجلسی کہ اسلام نیاوردند واز قطاع الطریق کہ توبہ نکردند واز روافض کہ از عقیدہ باطل باز نمی آمدند وقتی سیزدہ نفر از طائفہ نصارٰے درخاطر خود قصد اسلام کردند ودر مجلس وعظ حاضر شدہ اسلام آوردند وبایمان مشرف شدند وگفتند ما از بلاد مغربیم خواستیم کہ اسلام آریم ہاتفے آواز داد اما اورا ندیدم صرف آوازے شنیدیم کہ میگفت ای طایفہ اہل فلاح در بغداد روید پیش شیخ محی الدین سید عبدالقادر واسلام آرید از برکت او اسلام در دلہائے شما چنان محکم میشود کہ باز تردد و وسواس پیدا نشود کہ او محی الدین است وبقولہ انا الجیلی محی الدین اسمی وسید الاولیا گردید وغوث محی الدین وسید محی الدین وغیرہ ہمہ اسماء متبرکہ شان در افادہ مریدین ومجاہدین ہمچنین خلفائے شان وخلفای خلفائے شان وارباب ویگر خاندان وخلفائے شان ثم و ثم

تا قیام قیامت مجاہدین و مبارز علم یقین خواہند بود و این اسباب جملگی برائے اشاعت اسلام
تا ظاہر و باطن آراستہ شود و دلہائے ہمہ اہل اسلام منور خواہد شد پس ترا ای محبوب من کہ دین
شما تا قیام قیامت در امن و امان سلامت خواہد بود ہمین است حسبك الله ومن اتبعك
من المؤمنين و این آفتاب ہدائیت غروب نخواہد شد ہمیشہ ترقی یافتہ بلند تر میگردد شیخ عبد الرحمن
طفسونجی میفرماید کہ چون شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ در ایام جوانی نزد شیخ تاج العارفین ابو الوفا
می آمد و جناب شیخ عبد الرحمن برمیخواست برائے تعظیم وی و شیخ ابو الوفا میگفت ہر کہ حاضر مجلس بود
برخیزند برائے تعظیم ولی خدا و گفت روزی ای عبد القادر ہر گاہ بیاید ترا حکومت و سلطنت قطبیت
موعودہ یاد کن این پیر ضعیف را و حضرت شیخ دست حق پرست خود بر ریش مبارک خود برد و گرفت
و فرمود از یادت نخواہیم رفت و وی در جواب گفت ای عبد القادر ہر خروسے کہ بانگ میکند بعد
ازان ساکت میشود الا خروس تو کہ او مدام در آواز است سکوت لاحق او نیست و ازین اشارت افاضہ
بفیض و کرامت جناب غوث پاک رضی اللہ عنہ و جناب شیخ احمد سرہندی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ
علیہ در مکتوبات خود مینویسند دو راہ است کہ بجناب الٰہی موصول اند راہی است بقرب نبوت تعلق
دارد و واصلان این راہ بالاصالہ انبیا اند و صحابہ ایشان درین راہ توسط و حیلولہ نیست و راہی است
کہ بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلا و سائر اولیا بہمین راہ واصلند و راہ سلوک عبارت
ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل ہمین راہ است و درینجا است توسط و حیلولت پیشوائے
این گروہ حضرت امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہ اند و این مصنف قصیدہ برگزیدہ با ایشان تعلق
دارد و درین مقام گویا ہر دو قدم قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر فرق مبارک او است و حضرت
فاطمہ و امامین رضی اللہ عنہم درین مقام شریک اند ہر فیضیکہ میرسد بتوسط ایشان میرسد زیرا کہ ایشان
بر نقطہ منتہای این راہ ہستند چون دورہ ایشان تمام شد اول بحضرت امیر المؤمنین امام الحسن بعد ازان

بحضرت امام حسین رضی اللہ عنہما تفویض یافت بہمین ترتیب تا ائمہ اثنا عشریہ و بعد ارتحال این بزرگواران
ہر کرا فیضے میرسید بتوسط ایشان رسید قطبیا کان او غیرہ ثم و ثم تا زمان برکت نشان جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضا رسید این منصب بر ایشان مسلم و مستحکم
گشت و مابین ائمہ مذکورین و حضرت شیخ ہیچکس را برین مرکز مشہود نمیکرد ازینجا فرمودند افلت شموس
الاولین الخ مراد از شمس آفتاب ہدایت و ارشاد است - ایضًا جناب شیخ احمد سرہندی نقشبندی مجددی
در مکتوبات خود فرمودہ کہ تا قیام قیامت جملہ اقطاب نواب در زیر قدم مبارک حضرت شیخ سید عبد القادر
جیلانی اند و باشند - ایضًا صاحب موصوف مجدد نقشبندی در دیگر مکتوب مینویسند کہ محبوب
سبحانی قدس سرہ فرمودہ اند تا قیام قیامت آفتاب ولایت بر نام من دایم و قایم است و ہمہ اقطاب
زیر قدم مبارک او بیند و باشند مثل نواب و نائب شان خواہند بود و این منصب قطبیت بر نام جناب
شیخ مختوم است اصالۃً و موجود است نیابۃً ہر یکے را کہ بر مسند قطبیت مشرف و ممتاز گردد از حضرت
محبوب سبحانی سربلندی این منصب مے یابد و ہمچنین تا قیام قیامت منصب ولایت و قطبیت
بر اجازت شان محصور و نصب و عزل بدیشان مستحکم و موفور است انتہٰی نقل است کہ روزے
حضرت ولی بزرگتر محمد عمر جکبنی قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمود در مجلس خود کہ ہمہ طرق اہل اللہ چہاردہ پیر رحمۃ اللہ
علیہم بے آمیزش فیض جناب محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ ہمچو طعام بے نمک اند
و فیض آنحضرت در آنہا ہمچو نمک در طعام نمکین و ہمچو شہد و نبات در طعام شیرین است یعنی ہمہ را
کمال و جمال بفیض اوست . و نقل کردہ شدہ است از شیخ قدوہ کردی ماجدی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت
شیخ عبد القادر جیلانی امام اہل طریقت است و شیخ شیوخ امام ماست درین عصر و بنور وے طلب
روشنی میکند اہل قلوب در احوال خود و بہجت و سریرت وی واسع مے شود اسرار حقایق و معارف
ایشان و نور وی روشن است از نور نبوی و بآن قوت وی است و بہجت مستمد ہست از اصل نبوی

ولیٔ قیام اوست و بروی اعتماد اوست والحمد للہ اولاً و آخراً تنبیہ تحقیق ظاہر شد آنچہ نقل کردیم ما از اخبار و آثار مشائخین علیہم الرحمۃ کہ اللہ تعالیٰ در شان اولیاء اللہ لفظ تنبیہ آورد فرمود الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون و از انبیاء و اولیاء عموماً و از حضرت جناب محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصوصاً توسل و استغاثت و استمداد جائز است کما ثبت بالنص در سورۂ یوسف اذکرنی عند ربک استمداد کرد یوسف صدیق علی نبینا و علیہ السلام از جلیس محبوس خود وقولہ تعالیٰ فی لوط لو ان لی بکم قوۃ او آوی الی رکن شدید ۔ ای کاش مرا قوۃ و طاقت بمقابل این قوم می بود مقاتلہ میکردم یا رکن شدیدی می بود کہ باوی پناہ می بردم و دمار از مغز اینہا می برآوردم وقولہ تعالیٰ من ذی القرنین اعینونی بقوۃ وقصۂ اصحاب رقیم کہ عملہائے خود وسیلہ آوردہ از غار خلاص شدند در مشکوۃ در باب استسقا در فصل ثالث انس و عمر رضی اللہ عنہما عن انس ان عمر بن الخطاب کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب فقال اللہم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا فیسقوا رواہ البخاری ۔ روایت کرد انس بن مالک رضی اللہ عنہ تحقیق عمر بن الخطاب را عادت بود چنین کہ چون خشک سالی و قحط می شد طلب باران بوسالت عباس بن عبد المطلب میکرد پس میگفت بار خدایا ما توسل کردیم بسوی تو از پیغمبر خود پس ما را سیراب و تر و تازہ میکردی و ما این وقت توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی خود صلی اللہ علیہ وسلم پس ما را سیراب کن پس سیراب و تر و تازہ کردہ میشدند این قدر باران می بارید روایت کرد یعنی سند کرد بخاری کہ خوب سیراب شدند و در تفسیر عرائس البیان زیر آیت ان فی ذلک لایٰت لقوم یتفکرون ۔ قال بعضہم ہو الذی بسط الارض وجعل فیہا اوتاداً من اولیائہ وسادۃ من عبیدہ فالیہم الملجاء وبہم الغیاث فمن ضرب فی الارض یقصدہم فاز ونجا ومن کان سعیہ لغیرہم خسر وخاب ۔ گفت بعضی از محققان آن خدائی کہ کشادہ کرد زمین و پیدا کرد

برآن اوتادزمین یعنی میخ ہائی برائے درستی زمین از دوستان خود وسرداران وبزرگان از بندگان خود پس بسوئے اینہا است جائی پناہ وبا ینہاست فریادرسی بحصول مطالب پس ہر کسی کہ رفت برزمین وقصد کرد برفتن زیارت اینہا پس فائز شد بحصول مقاصد ونجات یافت از ہم وغم وکسیکہ بود سعی او برائے غیر دوستان خداست خار وخجل گشت انتہی ودر تفسیر فتح العزیز زیرآیت وایاک نستعین نوشتہ است کہ دراینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد واستقلال آن غیر باشد واورا مظہر عون الٰہی نداند حرام است واگر التفات محض بجانب حق است و اورا یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ ونظر بکارخانہ اسباب وحکمت او تعالیٰ دران نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود ودر شرع نیز جایز وروا ست وانبیا واولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند ودر حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی وایضًا در تفسیر فتح العزیز زیر آیت والقمر اذا اتسق می نویسند وبعضی از خواص اولیاء اللہ راکہ آلہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ واستغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد واویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مے نمایند وارباب حاجات ومطالب حل مشکلات از انہا میطلبند ومے یابند وزبان حال آنہا دران وقت مترنم باین مقالات است مصرع من آیم بجان گرتو آئی بتن ۔ انتہی ۔ شاید کہ وہابیہ خیال رجیہ میدانند کہ اطلاق غوث سوائے اللہ تعالیٰ بر کسے غیر خدا جایز وصحیح نباشد نسبت استغاثہ بسوئی غیر خدا اگرچہ مجازًا باشد بنائً علیہ این راشرک وکفر میدانستہ باشند این ظن ظن باطل پیش فاضل ہست نمی بینند بسوئے حدیث ابن عمر بروایۃ البخاری سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان الشمس لتدنو حتی یبلغ العرق نصف الاذن فبینما کذلک فاستغاثوا بآدم علیہ السلام یعنی روایت میکند ابن عمر کہ شنیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ

بتحقیق آفتاب نزدیک باشد تا اینکہ میرسد عرق مردم بنصف گوش پس درہمین حالت سختی و
تکالیف وخوف پس استغاثہ کنند وفریاد بر آرند بسوے آدم علیہ السلام کہ ابو البشر است انتہی
ونمی بینید بسوے حدیث زید بن اسلم عند الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول قال ان
الاشعریین اباموسی وابن عامر وابامالک فی نفر لہا ہاجروا وقدموا علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وقد ارملوا من الزاد فارسلوا صاحبہم الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم یسئلہ فلما انتہی الیہ سمعہ یقرء وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا فقال
الرجل ما الاشعریون باھون علی اللہ من الدواب فرجع ولم یدخل علی النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فاتی اصحابہ وقال لہم ابشروا فقد جاءکم الغوث فظنوا انہ قد علم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبینما ھم کذالک اذا اتاھم رجلان معہما قصعۃ مملوۃ
خبزا ولحما فاکلوا ما شاء اللہ ثم قال بعضہم لبعض ردوا البقیۃ ھذا الطعام علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فردوہ ثم انہم اتوہ فقالوا یا رسول اللہ لم نر طعاما اکثر ولا
اطیب من طعام ارسلتہ الینا فقال صلی اللہ علیہ وسلم ما ارسلت الیکم شیئا فاخبروہ
انہ ارسلوا صاحبہم الیہ فسألہ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ بما صنع فقال صلی اللہ
علیہ وسلم ذلکم شیء رزقکموہ اللہ تعالی انتہی والحاصل انہ لا کراھۃ فی اطلاق ھذہ
الالفاظ ولا ابتداع ولا اشراک ولا اختراع ومن الدعی ذلک فلیأت بحجۃ قاطعۃ وبینۃ
ساطعۃ کذا حققہ فی تقصار جیود الاحرار من تذکرۃ جیود الابرار علامۃ الکھنوی علیہ
الرحمۃ ترجمہ گفت زید بن اسلم از حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفت اشعریین یعنی ابا موسی اشعری وابن
عامر اشعری وابا مالک اشعری رضی اللہ عنہم در جماعتی کہ باہمدیگر مجتمع بودند وقتی کہ ہجرت کردند از مکہ معظمہ
بسوے مدینہ منورہ وپیش قدمی کردند قدری راہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولیس محتاج شدند

از روئے زادراہ کہ تمام شدہ بود پس فرستادند قاصد خود بسوئے نبی صلی اللہ علیہ وسلم میخواند آنوقت
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وما من دابۃ الخ نیست از ہیچ یک حرکت کنندہ در زمین مگر رزق او بر خدا ست
یعنی خداوند تعالیٰ برزق رسانیدن ہر مخلوق را ضامن است پس گفت آن قاصد در دل خود چیست
این اشعریان از کردہ دواب ہم بے توکل بر خداست واپس آمد و داخل نشد در مجلس پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم پس رسید باصحاب خود را و گفت یاران را بشارت باد بر شما کہ بتحقیق آمد شما فریادرس کہ
بفریاد شما میرسد پس آنہا گمان کردند کہ بتحقیق خبر کردہ باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس باہمدیگر درین
حالت بودند کہ آمدند دو مردان کہ ہمراہ یکے پیالہ کلان پر از نان ہائے تازہ و ہمراہ دیگرے کاسہ از لحم
پختہ پر است پس خوردند آن قدر کہ خدا تعالیٰ خواست بعد ازان گفتند بعضی از آنہا بعض دیگر را این ما بقی
نان و لحم واپس کنند پیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس واپس کردند بعد ازان چون آمدند در خدمت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ندیدیم طعامی بسیار و ندیدیم لذیذ تر از طعام فرستادہ
شما بما فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نفرستادم بشما چیزے طعام پس خبر کردند و قصہ تمام بیان
کردند کہ ما قاصد فرستادیم بطرف رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خبر کردند از انچہ کہ قاصد بعمل آورد پس فرمود حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم انچہ کہ بشما رسید چیزے بود کہ نصیب شما کرد واللہ تعالیٰ انتہیٰ۔ وحاصل کلام آنکہ نیست
این الفاظ مکروہ باطلاق غوث و نہ بدعت و نہ شرک و نہ اختراع کسیکہ دعوے کند باید کہ بیارد و بیاید
بحجۃ قاطعہ و گواہ روشن ہمچنین تحقیق کرد علامہ لکھنوی فاضل فہیم عبدالحی بن عبدالحلیم رحمہم اللہ و در سر الشہادتین
چون در پیش امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ عنہ در میدان کربلا زیادہ از پنجاہ شہید شدند فعند ذلک
صاح الحسین علیہ السلام اما من مغیث یغیثنا لوجہ اللہ اما من ذاب یذب عن حرم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالحر بن یزید الریاح انتہیٰ پس آنوقت نعرہ زد امیر صاحب
کیست فریادرسندہ بفریاد ما برسد و مارا مدد کند از برائے خدا آیا کیست کہ دور کند و باز دارد دشمنان دیدہ

ازین کلفت حرم محترم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگہان حرب یزید بر آمد چنان فریاد رسی
کرد کہ جان خود را مع اتباع خود فدا کرد انتہی ـ و در اشعۃ اللمعات شرح مشکوٰۃ در باب زیارت القبور
شیخ عبد الحق دہلوی مینویسند زیارت قبور مستحب است بالاتفاق زیراکہ سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی
استخوان و فنائے دنیا است وجز آن از فواید عمدہ در ان دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان آنست
و باین وارد شدہ است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بمزار بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل
آن و استغفار میکرد برائے ایشان واما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکر شدہ اند
آنرا بسیارے از فقہا و میگویند نیست زیارت مگر برائے دعائے موتی و استغفار برای ایشان
و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ آنرا مشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم
و بعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم و این امرے محقق و مقرر است نزد اہل کشف و کمال از ایشان تا آنکہ بسیارے
را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و این طایفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی رح
گفتہ است قبر موسی کاظم علیہ السلام تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و مولینا حجۃ الاسلام ابو حامد
امام محمد غزالی رحمۃ اللہ گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی در حیات وے استمداد کردہ شود بوے
بعد از وفات وے و یکے از مشایخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشایخ کہ تصرف میکنند در قبور
خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ سید عبد القادر جیلانی
و دو کس دیگر از اولیا شمردہ اند و مقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ و یافتہ است گفتہ و سیدے احمد
بن زروق کہ از اعاظم فقہا و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی
از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومے میگویند کہ امداد حی قوی
تر است و من میگویم کہ امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیراکہ وے در بساط حق
است و در حضرت اوست نقل درین معنی ازین طایفہ بیشتر ازان است کہ حصر و احصا کردہ شود

ویافتہ نمے شود درکتاب وسنت و اقوال سلف صالح کہ منافی ومخالف این باشد ور دکند این را
وبتحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی است واورا علم وشعور بزائرین واحوال ایشان
ثابت است وارواح کاملان را قرب ومکانتی در جناب حق ثابت است چنانکہ در حیات بود۔ بلکہ
بیشتر ازان واولیاء اللہ را کرامات وتصرف در اکوان حاصل ہست انتہی ودر حصن حصین واذا انفلتت
دابتہ فلیناد اعینوا یا عباد اللہ ز۔ ای رواہ البزار عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما۔ و
روی ابن السنی عن ابن مسعود مرفوعًا اذا انفلت دابۃ احدکم بارض فلاۃ فلیناد
یا عباد اللہ احبسوا فان للہ تعالی عبادًا فی الارض تحبسہ قلت حکی لی احد شیوخنا
الکبار فی العلم اذا انفلتت لہ دابۃ اظنہا البغلۃ وکان یعرف ھذا الحدیث فقال لہ فحبسہا
اللہ فی الحال بغیر سبب سوی ھذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار ۱۲ حرز وان ارادعونا فلیقل
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط ای رواہ الطبرانی عن زید
بن علی عن عقبۃ بن غزوان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئًا
او اراد عونا وھو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی ثلاثًا فان للہ عبادًا
لا نریھم ۱۲ حرز یعنی وقتی مے گریزد و پا بفرار نہد مرکب او پس ندا کند و کند اے بندگان خدا
روایت کرد این حدیث را بزار ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرد ابن السنی از ابن مسعود بحدیث مرفوع
وچون فرار کند مرکب یکے از شما بزمین صحرا پس باید کہ ندا کند ونعرہ زند ای بندگان خدا احبسوا
کنید پس بیشک برائے حضرت اللہ بندگان ہست در زمین بند میکنند آن مرکب را۔ ملا علی قاری
میگوید کہ حکایت کرد برائے من یکی شیخی از شیوخ ما در علم وقتی کہ فرار کرد یکبارگی مرکب او گمان میکنم
کہ آن مرکب استر بود و بود آن شیخ کہ میشناخت این حدیث را پس گفت اذا انا پس بند کرد اللہ تعالے
آن استر را ہمان وقت سوائے سببی دیگر بجز خواندن این حدیث ذکر کرد امام نووی از برائے حدیث را

و در اذکار (۲) حرز ثمین ملا علی قاری ۱۲ * اگر ارادہ مدد و استعانت کند باید کہ بگوید ای بندگان خدا مدد
کنید ۳ بار گوید روایت کرد طبرانی از زید بن علی از عتبة بن غزوان از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ فرمودند کہ چون گم شود یکے را از شما چیزے و ارادہ استعانت کند و باشد او در زمینی کہ نباشد کسے
مونس و رفیق در آنجا پس باید کہ بگوید ای بندگان خدا مدد کنید مرا پس بتحقیق براے خداوند تعالی بندگان
کہ ایشان نمی بینیم ایشان را ۱۲ حرز ثمین ملا علی قاری انتہی۔ و ایضاً در تفسیر ملا حسین کاشفی آوردہ است کہ
در روایتی صحیح دو برادر بودند کہ ایشان را در فن سحر مہارتے تمام داشت چون فرستادہ فرعون
بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود ببر مادر شان ہمچنان کرد و ایشان بر قبر پدر خود
رسیدہ آواز دادند پدر جواب ایشان باز داد گفتند پادشاہ ملک مصر ما را طلبیدہ بجہت آنکہ دو کس آمدہ اند
بے لشکر و بے سپاہ و سلاح و کار بر ایشان تنگ آوردہ اند و ایشان را عصائے است کہ چون می افگند
اژدہا مے شود و ہر چہ پیش او می آید مے خورد و فرعون داعیہ کردہ کہ ما را با او معارضہ میفرماید صاحب
قبر جواب داد کہ چون بمصر رسید بپرسید کہ وقتیکہ ایشان در خواب مے شوند آن عصا ہمان اژدہا
میگردد یا نہ اگر میگردد بدانید کہ آن جادو نیست چہ سحر ہائے ساحر وقتی کہ در خواب باشد اثر ندارد
و چون حال بدین منوال باشد شما را بلکہ ہیچکس از عالمیان را قوت معارضہ با ایشان نخواہد بود انتہی۔
ساحران از مردگان حقیقی کہ کفار است امداد خواستند عجب است کہ وہابیان از تصرف اولیاء اللہ
منکر اند حال آنکہ للمؤمنون لا یموتون ۱۲ - و در شرح فقہ اکبر - واعلم انہ قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ تعالی ثم قرأ قولہ تعالی ان فی
ذلک لآیات للمتوسمین ای المتفرسین رواہ الترمذی من روایة ابی سعید الخدری
رضی اللہ تعالی عنہ ومما ینبغی التنبیہ علیہ ہذا ان الفراسة ثلثة انواع فراسة
ایمانیة وسببہا نور یقذفہ اللہ تعالی فی قلب عبدہ وحقیقتہا انہا خاطر یہجم

علی القلب ویثب علیہ کوثوب الاسد علی الفریسۃ ومنہا اشتقاقہا وھذہ الفراسۃ علی حسب قوۃ الایمان فمن کان اقوی ایمانًا فھو احد فراسۃ قال ابو سلیمان الدارانی رضی اللہ عنہ الفراسۃ مکاشفۃ النفس ومعاینۃ الغیب وھی من مقامات الایمان۔ انتہی

ترجمہ تحقیق فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بپرہیزید وہوشیار باید از فراست مومن بیشک او مومن می بیند بنور حضرت اللہ ہمہ چیز او را در نظرے آید بعد ازان خواند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این آیت را۔ انّ فی ذٰلک الخ تحقیق در ہلاکت قوم لوط وغیرہ آیات ومعجزات اند برائے متوسمین یعنی متفرسین کہ صاحبان فراست اند روایت کرد امام ترمذی از روایۃ ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ ولایق دانستنی است کہ این فراست بسہ نوع باشد قسم اول واعلیٰ فراست ایمانی است وسبب آن نور است کہ روشن شود در دل بندۂ خدا وحقیقت آن نور تصور خاطر کہ ہجوم کند بران دل بندہ وجست کند بر آن مانند جستن شیر بر فریسہ وازان فراست اشتقاق آن نور است واین فراست برحسب قوۃ وطاقت ایمان پس ہر کرا ایمان قوی است پس او را تیز باشد فراست وگفت ابو سلیمان دارانی رضی اللہ عنہ فراست مکاشفہ نفس ومعاینہ غیب واین فراست از مقالات ومقامات ایمان است۔ انتہی شرح فقہ اکبر زیر جملہ کرامات الاولیاء حق۔ مر خداوندان فراست را بزیرکی درنگرند وحقیقت آنہا بیابند آن بشناسند واین صفت مومنان است۔ آوردہ کہ خواجہ بزرگ قطب الاخیار خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ روزی در معرفت سخن میگفت ناگاہ جوانے در آمد بصورت زاہدان خرقہ در بر وسجادہ بر کتف در گوشہ بنشست وبعد از زمانے برخاست وگفت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اتقوا فراسۃ المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ سر این حدیث چیست خواجہ قدس اللہ سرہ فرمودند کہ سر این حدیث آنست کہ زنار ببری وایمان آری گفت نعوذ باللہ منہا کہ مرا زنار باشد خواجہ اشارت فرمود وخادم برخاست خرقہ از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فے الحال زنار ببرید

وایمان آورد خواجہ فرمود کہ ای یاران بیائید تا بر موافقت این عہد کہ زنار ظاہر بیبرید ما نیز زنار باطن را ببریم و قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجہ افتادند و تجدید توبہ کردند مثنوی

توبہ چہ باشد پشیمان آمدن	بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را توبہ ز کارِ بد بود	خاص را توبہ ز دید خود بود

انتہیٰ تفسیر حسینی۔ و در تفسیر عرائس البیان اتقوا من فراسۃ المومن فانہ ینظر بنور اللہ فاذا وجب الخوف من فراسۃ من یری بنور اللہ فکیف لا یجب الخوف من فراسۃ من یری بالحق لا بالغیر انتہیٰ زیر تفسیر آیت مذکور ان فی ذلک لآیات للمتوسمین۔ ترجمہ یعنی ہمی باید خوف کنید از فراست مومن کہ او بنور خدا می بیند پس چون واجب باشد کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بنور خدا پس چرا واجب نیست کہ خوف نکند از کسی کہ می بیند بذات مقدس خدا انتہیٰ ما فی العرائس خلص کلام وسلالہ مرام آنکہ جناب محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ عالم ربانی بودند و در علوم شان بر کسی بود کہ در حالت دراست نوبت بقطبیت رسید و در قصیدہ میفرمایند بقولہٖ

درست العلم حتی صرت قطبًا	ونلت السعد من مولی الموالی۔

و بودن ہمہ اولیا راللہ در زیر تبعیت شان و بودن ہمہ ایشان فرمان بردار وے و بودن ایشان مقتبس از انوار وے قاطبۃً و مستفیض از آثار وے کافۃً و بودن آنحضرت سلطان وقت و قطب آفاق و غوث زمان و مہیمن اسرار اولیا و مسیطر مراتب اصفیا و حاکم خافقین مرجع ثقلین نبود حکم در وقت شے مگر حکم وے و نہ تصرف در عصر وے مگر تصرف وے مراورا است حکم تام و تصرف عام احیاءً و امواتاً و نصب و عزل و قبول و خزل و سید اولیا در سند اتقیا و سلطان مملکت ولایت و اکمل حصول مراتب بدایت و نہایت و کمالات ایشان ظاہراً و باطناً و صورۃً و سیرۃً در کتب متداولہ مرقوم است و ایشان در اہل مجالس و اشہر محافل زبان مرافشان

خود فرمودہ اند۔ چنانچہ قال العلامۃ والحبر الفہامہ المولینا علی القاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری
فی نزھۃ الخاطر صفحہ ۱۰۱ عن الشیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ قال سمعت الشیخ ابا القاسم
عمر البزار یقول سمعت سید السید الشیخ محی الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول من
استغاث بی فی کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ
ومن توسل بی الی اللہ فی حاجۃ قضیت حاجتہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل
رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ویذکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق
احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی باذن اللہ تعالی۔ انتہی
ترجمہ گفت علامہ فہامہ مولینا ملا علی قاری الحنفی رحمہ اللہ الباری در رسالہ مصنفہ مولفہ خود نزہۃ الخاطر
الفاتر از شیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ گفت شنیدم شیخ ابو القاسم عمر البزار میگفت شنیدم
سردار سرداران من شیخ محی الدین السید عبد القادر رضی اللہ عنہ میگفت ہرکہ استغاثہ کند در وقت
سختی دور کردہ شود آن سختی از و ہرکہ ندا کند بنام من در شدت وکلفت دور کردہ شود از و ہرکہ وسیلہ
کند بمن بطرف خدا تعالی در حاجتی قضائے حاجت کردہ شود و ہرکہ بخواند دو رکعت وے خواند
در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ مرتبہ پس از ان درود بفرستد بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وسلام نیز بعد فراغت نماز یازدہ بار دو قدم بردارد جہتہ عراق یازدہ قدم و یاد کند نام من و یاد کند حاجت
خود پس بیشک حاجتہ روا گردد باذن اللہ تعالی۔ وقال الشیخ العالم المحدث الشیخ عبد الحق الدہلوی الحنفی
رحمۃ اللہ علیہ در زبدۃ الاسرار والآثار صفحہ ۱۰۱۔ قال الشیخ رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی
شدۃ وکربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل
بی الی اللہ عزوجل فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ
سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ثم یصلی ویسلم علی رسولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بعد السلام و یذکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق احدے عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمے ویذکر حاجتہ فانہا تقضی بفضل اللہ وکرمہ۔ انتہی۔ وترجمہ در روایت اول کردہ شد۔

وقال الشیخ عبد القادر ابن محی الدین الاربلی فی رسالتہ تفریح الخاطر صفحہ ۰۷ ذکر فی بہجۃ الاسرار وتکملۃ الامام الیافعی قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ او کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمے فرجت عنہ ومن توسل بی فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدے عشرۃ مرۃ ثم یصلے ویسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم بعد السلام یخطو الی جہۃ العراق احدے عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمے ویذکر حاجتہ فانہا تقضی۔ انتہی۔ و در غوثیہ نوشتہ کہ این نماز را صلوٰۃ الاسرار خوانند و از ملفوظات غیاثی نقل کردہ کہ این نماز مسمی است بصلوٰۃ الحاجۃ

وقال الشیخ محمد الصادق الشہابی السعدی القادری فی مناقب الغوثیہ صفحہ ۳۳ فی کیفیۃ ادا ء الصلوٰۃ الاسرار در ملفوظ غیاثی آوردہ است کہ اکثر بزرگان دین ومشایخ عین الیقین فضایل دوگانہ یازدہ گامی کہ مسمی بصلوٰۃ الحاجت است وصلوٰۃ الہدیہ الی حضرۃ القادریہ نیز گویند ومابین العشائین می گذارند و از جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واستفادہ نمودہ اند وباداء آن دوگانہ مامور شدہ اند چنانکہ حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم وپرسیدم کہ اگر شخصی را اجل رسیدہ باشد اورا علاجی ہست کہ نمیرد فرمودند اگر دوگانہ ولدی سید عبد القادر رضی اللہ عنہ باعتقاد راسخ ادا نماید عمر وے مزید گردد و از طرف غوث اعظم رضی اللہ عنہ در فضایل صلوٰۃ الحاجۃ در بہجۃ الاسرار و در تکملہ یافعی نقل میکنند کہ فرمودہ من استغاث بی فی کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عزوجل فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلے رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص

احد ے عشرة مرة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم احدے عشرة مرة ثم یخطو الی جهة العراق احدے عشرة خطوة ویذکر اسمی ویذکر حاجته فانها تقضی بها انتهی وشیخ الهند شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در ترجمه کتاب منهج المسالک الی اشرف المسالک در آداب ذکر مے فرماید چهارم مدد جستن بل نزد شروع در ذکر بهمت شیخ که ذکر از وی دارد و اگر بزبان نیز نداکرد شیخ را و فریاد خواهد از وی نیز روا است اگر حاجت بدان افتد انتهی از رساله ثبوت شفاعت و در نفحات الانس مصنفه عبد الرحمن جامی علیه الرحمة مرقوم است که حضرت خواجه خواجگان خواجه بهاء الحق والدین نقشبندی بخاری علیه الرحمة وصیت فرمودند که در پیش جنازهٔ ما این را بخوانند رباعی

مفلسانیم آمده در کوی تو	شیئاً لله از جمال روی تو
دست بکشا جانب زنبیل ما	آفرین بر دست و بر بازوی تو

و در سیر اولیاء الله ازین نوع بسیار یافته میشود از انبیاء و اولیاء استمداد و استعانت جائز است در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشته است بروایت ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه قحطی افتاد شخصی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقبر شریف نبوی آمد فریاد و زاری کرد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در خواب آمد فرمود برو بعمر بشارت ده که باران خواهد شد همچنان شد و هم درین است که ابن الجلاء میگوید که بمدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم در آمدم و یک فاقه برمن گذشت بقبر شریف ایستادم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم غنودگی مرا گرفت بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم رغیفی بدست من داد نصفی را در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من موجود باقی بود صاحب مواهب اللدنیه مینویسد که در مکه معظمه بیمار شدم بمرض لا علاج که اطباء از علاجم عاجز آمدند و من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

استعانت کردم آرام شد. و نیز منیوپیا که از آنجا آمده در شهر مصر خادمهٔ من بآسیب تصرف
جن مضطرب شده بود استشفاع بجناب رسول صلی الله علیه وسلم کردم آرام شد غرض مفهوم
کلمهٔ اولیاء الله که هست دوست مالک و متصرف بیت العطاء الصمد کرمیه یحبهم و یحبونه مظهر این معنی است
و این ناقل و نقل خوان کم عقل و نادان اگرچه مذنب و گنهگار و بے عمل و بے کار با اینهمه بنام حضرات
اولیاء الله عاشق زار. و ذکر خیر ایشان شب و روز بکار. و در تعظیم و تکریم و توقیر شان بیدار و هوشیار
و بر وهابیان و غیر مقلدان و مرزائیان نیچریان و زندیقان و بدعتیان از دل و جان بیزار. بگذار
بگذار لان لهم سوء الدار. وکفی علیهم النار. همه آبا و اجداد این مسکین اهل الله و عاشق اولیاء الله سگی بودند
و باین حزب الله خیلے اخلاص و حسن اعتقاد داشتند و جد امجد این بدنام کنندهٔ نیکونامے چند از اولاد
صلحاے انصار عرب بودند بهاء الدین نام داشت جذبهٔ عشق الٰهی بر دل آمده بطلب پیر کامل سفر اختیار
کرد و برادر خود شرف الدین نام همراه گرفته از عرب بلاد و امصار و اوادی پیما گردیده رفته رفته سر در هند
و پنجاب بر آورده در کشتوار که از مضافات کشمیر است قرار گرفت و معتکف شده و استعانت و استمداد
از دربار نبوی طلب کرد. در واقعه بشارت آمد که برو بکشمیر که حصهٔ امانت فقر شما نزد شیخ بابا نصیب الدین
غازی است و از بزرگان سلف بگوش رسیده از شیخ عبدالوهاب نوری و در بعض تاریخ از شیخ امین الدین در آن
برفتن و ارادهٔ نمودن مامور شدند والله اعلم و علمه اتم. چون بامتثال امر غیبی و تبعیت لهم لاریبی
برآمده راه کشمیر پیش گرفت در چند روز رسیده بخدمت بابرکت شیخ خود علی الاختلاف رسیده مطمئن
شده بعد چند روز و برادر در سلسلهٔ سهروردیه داخل کردند و آنچه که مناسب حال شان بود تلقین نموده
و اذکار و اشغال معمول سلسلهٔ سهروردیه است بوی مقرر کردند و چند روز در پیش خود گرفته بتوجهات
ظاهری و باطنی سرشار و سیراب گردانیده هر دو برادر را بترک و عزلت فرمودند و در کوهے که هاتھم نام
دارد در پرگنهٔ و هو قریب قریهٔ زیون و پانته چهک واقع است در آنجا رفته هر دو برادر بعبادات

ومجاہدات مشغول شدند وہمہ لذات را ترک کردند وغاری کنانیدہ جناب بہاؤالدین صاحب درغار
عبادت مے کرد. وشرف الدین بیرون غار مسجدے بنا کردہ دران مسجد عبادت میکرد. جناب
حضرت شیخ ومرشد کامل شرف الدین را فرمود کہ بہاؤالدین را خدمت کردہ میباشی وتابعداری فرمان
شان کردہ واین پیر شما است چونکہ دران روزہا کہ بہار شگفتند وترک لذات کردند از زبان شیخ
برآمد کہ اے بہاؤالدین تو بہار دین است وایام بہار را در زبان کشمیری سونت میگویند ومردم اورا
باعتبار ترک لذات ریشی قرار دادند وچونکہ ایام سونت بود سونتہ ریشی بنام مشہور گردید. وسالہا درانجا
بعبادت مصروف بودند وحضرت شیخ وصال یافتند وبعد چندے جناب سونتہ ریشی صاحب ہم
وصال یافتند از کوہ بنشیب آوردہ شدند اندرون قریہ پانتہ چھک مدفون کردند ومزار شریف فراخ
ساختند ومحمد شرف الدین از برادر موصوف خود خرقہ خلافت یافتہ بر سجادہ نشست. اہل حاجات و
طالبان حق را دستگیر شدہ وضع مشایخی را رونق داد یک ملاحی را دختر او در زاد مجنون بود بدعای
ریشی صاحب بہ شدہ بود آن ملاح با جملہ قبیلۂ خود از جناب شرف الدین صاحب مرید شدند وجملہ تعمیر
مقبرہ ریشی صاحب وخانقاہ فراخ بنا کردند وجناب شرف الدین بامر باطنی بتاہل گرفتن مامور شد
فی الفور متاہل شدہ اللہ تعالیٰ فرزندے سعادتمند عطا فرمود محمد یعقوب نام کردند واو
بروطیرہ والد ماجد خود زندگانی نمود. در خورد سالی آثار بزرگی بر ناصیہ او درخشان بود بریاضت وعبادت
ومجاہدات جوانی خود را صرف نمودہ بدرجہ کمال رسید از والد خود خرقہ خلافت یافت ووالد او وصیت
نمود وگفت اے فرزند از اولاد شما خیلے نور وبرکت بنظر مے آید باید کہ در اندک روز نکاح کنی۔
منظور خدا بود نکاح کردند وجناب شرف الدین صاحب براہ وصال رخت بست ومحمد یعقوب بر سجادہ نشست
ومردمان طالبان را رہبری کردن گرفت بسے واصل شدند واز حضرت ایزدی جناب محمد یعقوب را
سہ فرزند سعادتمند ویک دختر نیک اختر عطا شد محمد مسعود ومحمد خلیل ومحمد قاسم حکمت الٰہی چنان شد

شخصے مریض مزمن از ہندوستان خاص از عظیم آباد برائے تبدیل آب وہوا وتمنائے صحتوری بکشمیر آمد وکمال تسخیر خلایق وشہرت محمد یعقوب استماع نمود ومستجابت دعا مشہور بود واین شخص بطلب دعا برائے حصول صحت خود بخدمت حاضر شد پرسیدند چہ نام داری گفت محمد عبداللہ بکرامت ایشان را معلوم شد کہ ذی علم است گفتند درین شہر برائے کدام ضرورت آمدی گفت مریض مزمن شدہ ام صحت وتندرستی طلب دارم فرمودند اللہ تعالے بطفیل بزرگان صحت بخشد خاطر جمع دار ہفت روز پیش ما آمدہ در توجہ حاضر مے باشی ہمچنان کرد روز ہفتم خود را صحیح وسالم دید قدمبوس کردہ التجا کرد کہ مرا مرید خود کنند تا در زمرہ مریدان شما باشم اجابت نمودند ومرید ساختند وآنچہ مناسب حال او بود تلقین فرمودند واستقامت ترغیب دادند وفرمودند کہ مرا اللہ تعالے سہ فرزند عطا کردہ است اینہا را تعلیم علوم دین وترتیب تہذیب این ما باید کرد واوقات بسری عمر بقیہ خود ہمین جا گذار برائے شما وبرائے ما بہتر میشود منظور کرد پس بتدریس علوم اشتغال گرفت متصل خانقاہ مدرسہ علیحدہ بنا کردند واطفال قریہ پانتہ چھک واز دور دور قریہ ہا طالبان علم آمدن گرفتند واین ہر سہ برادر در تعلیم علوم خوب چند سال سعی بکار بردہ تعلیم یافتند ومحمد خلیل ومحمد قاسم در خورد سالی قضا کردند وہمشیرہ آنہا در نکاح مولوی محمد عبداللہ بحکم واجازت محمد یعقوب آمد وجناب محمد یعقوب محمد سعید را در تربیت علم واشتغال مشائخانہ مبالغہ نمود وبسوئے او توجہ بسیار داشت در حیات خود ترویج او را انجام داد وبجائے خود او را نائب وخلیفہ کرد وبخرقہ خلافت سرفراز فرمود وخود رحلت فرمائے دار آخرت شدند وبعد چند سال ہمشیرہ محمد سعید زوجہ مولوی محمد عبداللہ نیز قضا کرد واولاد چیزے نماند لیدہ محمد سعید را مولوی محمد عبداللہ نگذاشت وباوے بسیار رحمت کرد وبدرجہ تحصیل علوم منقول ومعقول رسانید ودر پیش خود بتدریس طلبا مقرر کرد تا علوم در دل او استحکام گیرد وچون دستار فضیلت بر سر محمد سعید بستہ کرد وہمہ علماء

شهر را ضیافت نموده و محمد سعید را سند داده خود بحیلهٔ رفتن حج وداع گردید و رفت و در مدینه
منوره مدفن یافت و محمد سعید خوب در علم ترقی نموده عمر خود درین اشتغال بسر کرد و در تمام عمر همگی
یک فرزند سعادت مند بوجود آمد و وی را در علم دین و درستی اعمال و احوال نیک سیرتی مستفیض
گردانید۔ محمد عبد السلام نام داشت و مولوی محمد سعید نیز راه پیمائے وطن اصلی شده قضا کردند و
محمد عبد السلام نیز طابق النعل بالنعل موافقت و متابعت اسلاف خود نموده باحسن وجه رونق علم و
عمل و تربیت مریدان و معتقدان خیلے ملحوظ داشت و در زمان محمد یعقوب قریه یاسته جهک بنام
شان برائے خرچ لنگر آستانهٔ ریشی صاحب و خرچ مدرسه جاگیر متعین شده بود و همگی خرچ اخراجات
از آمدنی اجناس وغیره مے شد و محمد عبد السلام در هر نوع روزگار خود در بهترین احوال دینی و دنیوی
بسر برده اوقات خود بانجام رسانید و از ایشان چهار فرزند نیک پیوند ماندند۔ بهاء الدین
و عبد الصمد و عبد الواحد و محمد یحیی و دو دختران نیک اختر و این هر چهار فرزند بظاهر و باطن
آراسته بورع و تقوے پیراسته بودند و ایشان نیز بطریق آبائے خود علم و عمل ظهور
گرفت و تعلیم و تعلم و رونق مدرسه بدستور قائم داشتند اما برادر بزرگ بهاء الدین بعد
حصول علم تجرید اختیار کردند در مقام عارشم بمقام جناب ریشی صاحب در غار نشسته بیادا
و مجاهدات و ریاضات مصروف شد تا تمام ایام شباب در یاد حضرت رب الارباب مستقضی
کرد روزے در واقعه دید که جناب محبوب العالم شیخ حمزه مخدوم قدس سره بوے میفرمودند فرزند
حالا وقت راهبری خلق است از غار برآ۔ بخیر در شهر خاص کشمیر در محله احمد اکدل سکونت پذیر
باش و همانجا دستگیری مردمان و طالبان کرده باشی و تزویج شما و همانجا سرانجام خواهد شد
و زنے زاهده عارفه صادقه را یک دختر دارد از ما فرزندے نیک مے خواهد و من شما را با و دادم۔ پس
از بیداری بعد نماز صبح بمزار ریشی صاحب آمده سر بمراقبه کرده باین اراده که از ریشی صاحب مشورت

وصلاح در باب فرمودہ مخدوم صاحب میکنم مقصود وی این بود کہ ریشی صاحب سفارشی کردہ
رفتن شہر و گرفتن عیال معاف کنانند و جناب ریشی صاحب بوی ترغیب دادند و عتاب کردند
کہ تو فرمودہ محبوب عالم توقف میکنی فردا روانہ شہر باید شد پس جناب بہاء الدین صاحب از
غار برآمدہ یک شب در نزد والد بزرگوار خود گذرانیدہ و ایشان را نیز حکم شدہ بود باید کہ بہاء الدین
بشہر جائے کہ بر شود توقف نکند لہٰذا ترغیب دادند کہ فرمودہ جناب محبوب عالم الطیب دل منظور
کردہ بالرأس والعین تعمیل کردہ باید نمت روز جمعہ بجبر روانہ شہر شدند و پرسان کردہ محلہ احمد اکدل
رسیدند و بی بی صاحبہ موصوفہ در انتظار وے بود و ایشان بوقت نماز در مسجد برائے نماز
رفتند بی بی صاحبہ وے را دیدہ شناخت بعد نماز در خانہ خود طلبید و امام مسجد و چندکسان را
طلبیدہ نکاح دختر خود ہمراہ بہاء الدین صاحب منعقد ساختہ و در اندک روز بی بی صاحبہ
فوت کردہ خانہ سکونتی داشت و زمین ساگزار و باغچہ زمین و املاک خانہ و اثاث البیت ہرچہ
کہ داشت در زیر تصرف داماد در آورد و بہر حال بہاء الدین صاحب را در خانہ ہم تجرد حاصل شد
اکثر اوقات خود در ضبط اوقات وظائف مصروف میکرد و زبان بہاء الدین صاحب سیف
قاطع بود ہر چہ کہ بزبان میفرمودند تیر بہدف مے شد اہل حاجات و طالبان خدا بدرش
ازدحام گرفت روز مرہ مردم مرید مے شدند و معتقد منقاد میگردند چنانچہ حبیب اللہ صاحب
بچہ و آیۃ اللہ صاحب بچہ باحسن اخلاق ہادی الفت گرفتند و بہر ہفتہ بنزد وے می آمدند
و مجلس مے کردند و باغ بہار کہ این وقت نام او بہار اسم مشہور است در انجا یک چاہی است
از عہد امیران و سرداران چغتائیہ بود کہ خانہ ہائے کبوتران دران بسیار بودند بعد نماز صبح و بعد
نماز عصر بر آن چاہ مے نشستند و خیلے سرود و ذکر قمریان مے نیوشیدند چنانچہ شیخ احمد
صاحب تارہ بلی ہم در زمان خود بر سر آن چاہ گاہ گاہ آمدہ مے نشستند غرض کہ بہاء الدین

صاحب را خیلے قبولیت رو یداد و فتوحات بسیار از مریدان و معتقدان آمدن گرفت۔ و
جناب والد صاحب شان محمد عبد السلام نیز از قریہ پانتہ چھک آمدہ پیش بہاء الدین فرزند
کلان خود قرار گرفت واز دور دور شہرت برکت شان شنیدہ مردم مے آمدند و مرید شدند
گویا دریائے فیض و برکت از حضور اجرا یافت و جناب والد ماجد شان وصال یافت یعنی
محمد عبد السلام و در ہمانجا متصل مقبرۂ جناب شیخ اسمٰعیل بہائی صاحب مقبرہ ساختہ زمین ہر دو
مقبرہ باہم ملصق نمودند و از جناب بہاء الدین صاحب چار فرزند حق پسند پیدا شد حضور پیر و
احسن پیر و معین الدین و احد پیر و جناب بہاء الدین صاحب بعمر بارکت در احمد اکدل وصال
یافتہ نزدیک قبر والد ماجد خود مدفون ساختند حضور پیر اتباع اسلاف خود نمودہ رونق علم و عمل
برابر گرفت معیشت خود موضع کشتا یحیٰی میگذرانید و افادہ و استفادہ از عبد اللہ صاحب مخدومی
نمود و احسن پیر در جوانی قضا کرد و در مزار امرت سر مشہور بمزار بولاقی است مدفون شد ہیچ
اولاد ے نماند و پیر معین صاحب ہمیشہ تجرید اختیار داشت زیرا کہ اسفل بدن شان از خورد
سالی بیکار بود مدام با وظائف و اوراد و سلوک کار بند بودند در قریہ پانتہ چھک در مزار محمد یعقوب
صاحب مدفون شدند و از احد پیر یک فرزند ماند در جوانی فوت شد و یک دخترش تا حال
زندہ است و احد پیر ہم در احمد اکدل قضا کرد و در ہمان مقبرہ مذکور مدفون شدند و از جناب
حضور پیر صاحب مرحوم کہ والد ماجد این فقیر است چار فرزند بظہور آمدند ہر یکے بصلاح نیک
سیرتی متصف بودند یکے عبد القدوس کہ در جوانی فوت شد و دوم محمد یحیٰی کہ خیلے صالح و قاری
و حافظ قرآن بود عمر خوش گذرانی نمودہ قضا کردند در احمد اکدل در ہمان مقبرہ مدفون شدند و از وی
سہ پسر و دو دختر پیر حفیظ اللہ و پیر حبیب اللہ و پیر نور الدین ہر سہ زندہ ہستند حبیب اللہ
پیر و پیر نور الدین در احمد اکدل در جائے آبائے خود گذران خود میکنند و پیر حفیظ از بیست و پنج

ف مولانا مولوی غلام [illegible] صاحب فاضل [illegible] صاحب [illegible] [illegible] [illegible]

سالہ برکوہ شملہ نزد این فقیر است و یک فرزند دارد محمد حسن نام۔ و پیر حبیب اللہ را دو دختر دارد
پیر نور الدین را یک فرزند عبد الغنی نام۔ اینہمہ الحمد للہ تا حین تحریر بخوشی زندہ ہستند و نیز از
پیر محمد یحیی دو دختر نیک اختر یکے در خانیار منکوحہ آخون عبد الصمد صاحب امام خانقاہ شریف خانیار
واز وے سہ فرزند دلبند یکی حافظ عزیز الدین۔ دوم غلام محمد کہ او در جوانی قضا کرد۔ فرزند سیوم
حافظ عبد الغنی کہ برکوہ شملہ خانہ داماد این فقیر است و یکدو ہمشیرہ ہم دارند واز دختر دوم پیر محمد یحیی
صاحب مرحوم ہمگی یک فرزند غلام محمد برکوہ شملہ نیز خانہ داماد این فقیر است و فرزند سیوم حضور پیر
صاحب مرحوم پیر احمد نام بمدت سی سال بلکہ زیادہ در سیاحت ہندوستان و عربستان
و شام شریف و بغداد شریف و قسطنطنیہ و سہ بار حج ہم کردہ است سجاجی احمد پیر مشہور بخوشی حالا
در احمد اکدل زندہ و سلامت در جائے آبائے خود سکونت دارد۔ و فرزند چہارم حضور پیر صاحب
مرحوم این فقیر است بعمر بیست سالہ بارادہ متعلمی و مسترشدی از کشمیر برآمدہ چند سال در طلب
علم بہندوستان صرف کردہ حالا از مدت بیست و ہفت سال برکوہ شملہ منصب بامامت و قاضی
گری است بجز دو دختر نیک اختر فرزندے نیست۔ یک فرزند دلبند غلام محمد نام پیدا شدہ بود بمجرد ظہور معاً
راہ عقبیٰ گرفت واز فرزند دوم محمد عبد السلام عبد الصمد نام دو فرزند سعادت مند بوجود آمدہ بودند یکی
وزیر بابا نام دارد۔ دوم امیر بابا نام۔ از وزیر بابا مرحوم سہ فرزند بوجود آمدہ اند یکے کبیر بابا دوم عزیز بابا
سیوم حمزہ بابا۔ از کبیر بابائے مرحوم ولی بابا و سلام بابا و دیگر برادران کہ نام شان بخاطرم محفوظ نیست
واز عزیز بابا ہمگی یک فرزند واز حمزہ بابا ہیچ اولادے نیست واز فرزند دوم صمد بابا امیر بابا نام دو
فرزند دلبند یکے جلال بابا۔ دوم علی بابا اینہا ہمہ بخوشی زندہ ہستند در قریہ پانتہ چہک سکونت
دارند و فرزند سیوم محمد عبد السلام صاحب عبد الواحد نام ہمگی از وے یک فرزند بود واز وے
ہم اولاد ماندند لیکن مفقود الخبر ہستند واز فرزند چہارم محمد عبد السلام محمد یحیی بابا نام بود بحوادث و انقلابات

زمانه از کشمیر برآمده بجد گجرات پنجاب سکونت اختیار کرده بود و از وے یک پسر ماند قادر بخش
نام۔ و از قادر بخش شش پسر بوجود آمدند۔ یکے فضل دین۔ دوم کرم دین۔ سیوم پولا دین
چہارم قطب الدین۔ پنجم سُیلا دین۔ ششم نور دین۔ و ہر یکے ازینہا پسران و دختران دارد
در ضلع گجرات پنجاب در قریہ ہائے مختلف و متفاوت سکونت دارند بجائے خود ہر یکے آباد است فقط
و ذکر خیر بزرگان سلف کہ آبا و اجداد این فقیر اند بغرض استعانت و استمداد از ایشان عموماً و از جناب
فیضمآب قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبد القادر جیلانی قدست اسرارہم خصوصاً درمیان
آمد کہ اللہ تعالیٰ بمجالات ظاہری و باطنی شان و طفیل اخلاص صوری و معنوی شان از شر وہابیان
و بدعقیدہ گان در حفظ و امان خود نگہدارد کہ ذکر خیر اولیاء اللہ نیز از جملہ طاعات است و محبت شان
و اتباع شان علامت کمال ایمان و موجب نزول برکات کہ معتقدین اولیاء اللہ بارک اللہ فی اعمارہم
و اولادہم و حسناتہم و اموالہم در مجالس و محافل بخواندن نعت و اوصاف سید البریۃ علیہم الصلوٰۃ
والتحیۃ و مناقب و مدایح اولیاء اللہ چہ خوش وقتی مینمایند امسال در لاہور در مجلس انجمن نعمانیہ حرزہ اللہ تعالیٰ
عن الاشرار والبلیۃ سہ چار روز از اول تا آخر حاضر بودم وعظ و نصائح علمائے ربانی و تقاریر
فضلائے یزدانی و دیگر تقریر و اشعار دل پسند و مضامین ارجمند منجملہ آن قصیدہ الغیاثیہ
مصنفہ جناب چشتی صاحب سلمہ ربہ خواندہ شد ہمہ اہل مجلس را ذوقے بلیغ حاصل شد و تحسین جمیع خلق
کثیر و علمائے نامدار کہ وارد و صادر جلسہ انجمن نعمانیہ غالباً بر ایشان انحصار یافت بہ تحسین مرحبا نعرہ
برآوردند و مضمون قصیدہ این بود کہ اے خواجہ غریب نواز مرحوم بدعقیدت را ہدایت کن
کہ نار شر و فساد شرک و کفر و کذب و ضلالت در ہند و پنجاب افروختند در اطفاء آن تو وسیلہ
ماہستی و پشت پناہ ما۔ فقط۔ چہ خوب گفتہ است مولانا جامی علیہ الرحمۃ۔ ؎

حبذا قومی کہ دید حق بود دیدار شان
ثبت باشد در شہود سر غیب اسرار شان

جملہ در کتف فنا از ہستی خود خفتہ اند	لیک پندارند خواب آلودگان بیدار شان
ریختہ باران عرفان از سحاب مکرمت	شستہ نقش حرف غیر از صفحہ پندار شان
ہر یکے را باخود از سودائے دل ازارہاست	ز آتش عشق و محبت گرمی بازار شان
یکدم از طوف درو دیوار شان تسکین کہ ہست	صد کشایش از در و صد تشفی از دیوار شان
کار شان جز نفی ذات وصف فعل خویش نیست	ای خدا چہ بود کہ جامی را کنی در کار شان
این تقیہ علیہ السلام از راہ حسن اعتقاد	باد زندہ دل ز عشق ذکر شان اسرار شان

اللہ تعالیٰ مر آن صاحب سجادہ را کہ باعث این جمع و تالیف افتاد و معاونان و مریدان و معتقدان این خاندان را عموماً و سید قاسم شاہ صاحب را خصوصاً مدام در حسن اعتقاد و تسلیم انقیاد محفوظ از جملہ آفات و بلیات دینی و دنیوی دارادبالنبی و آلہ الامجاد اختتام این مسک ختام کہ درین ذکر خیر اولیائے کرام است بروز عرس پیر سید غلام الدین آزاد علیہ الرحمۃ بقلم حافظ عزیز الدین امام اتمام یافت ۱۱ شہر ماہ جمید الثانی سنہ ۱۳۲۰ھ والحمد للہ والمنۃ۔

اللھم انی اسئلک باصحاب الکھف والرقیم واصحاب البدر ان تجود علی بعفوک الشامل لکل جان وعقوق و ذنب وغفلۃ وخطیئۃ واسئلک برک التناول کل بر و فاجر والاحق علیک المخلوق وان تغنینی بفضلک عن من سواک وتمد علینی مدّا وتمھد لی فی قلوب المؤمنین وُدًّا وان تقضی عنی الحقوق والدین ولا تکلنی الی نفسی طرفۃ عین و اسئلک اللھم بسرک الذی بینک وبین حبیبک ان تجعلنی دائما محبا لاولیائک واحشرنی بھم واغفرلی ذنوبی ولوالدی ولمشائخی ولاقربائی کلھا آمین، وصلی اللہ علی حبیبہ وآلہ واصحابہ اجمعین۔

فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مافی الصبابة منهل مستعذب ‏ ‏ ‏ ‏ الّا ولی فیها الالذ الاطیب

او فی الوصال مکانة مخصوصة ‏ ‏ ‏ ‏ الّا ومنزلتی اعز واقرب

وهبت لی الایام رونق صفوها ‏ ‏ ‏ ‏ فحلی مناهلها وطاب المشرب

وغدوت مخطوبا لکل کریمة ‏ ‏ ‏ ‏ لا یهتدی فیها اللبیب ویخطب

انا من رجال لا یخاف جلیسهم ‏ ‏ ‏ ‏ ریب الزمان ولا یری ما یرهب

قوم لهم فی کل مجد رتبة ‏ ‏ ‏ ‏ علویة وبکل جیش موکب

انا بلبل الافراح املأ دوحها ‏ ‏ ‏ ‏ طربا وفی العلیا باز اشهب

اضحت جیوش الحب تحت مشیئتی ‏ ‏ ‏ ‏ طوعا ومهما رمته لا یعزب

اصبحت لا املا ولا امنیة ‏ ‏ ‏ ‏ ارجو ولا موعودة اترقب

ما زلت ارتع فی میادین الرضا ‏ ‏ ‏ ‏ حتی وهبت مکانة لا توهب

اضحی الزمان کحلة مرقومة ‏ ‏ ‏ ‏ تزهو ونحن لها الطراز المذهب

افلت شموس الاولین وشمسنا ‏ ‏ ‏ ‏ ابدا علی افق العلی لا تغرب

چونکه بتواتر مشهور است که قصیدهٔ قطبیه یازده بیت اند مگر از نور الدین صاحب امرت سری یک نسخه قلمی دیدم و دران نسخه دوازده بیت بود وآن بیت اصبحت لا املا. نه معلوم که این بیت اصل است یا ملحق وپس از طبع رساله یافته شد ازینجهت در آخر رساله گذاشتیم فقط

قطعہ تاریخ طبعزاد حکیم سید محمد علی صاحب جوش ساکن کوہ شملہ

پیر عبد السلام فرزانہ — صوفی و عالم و امام و خطیب
فیض شملہ کو ذات سے اوسکی — بے نصیبون کو اوس سے بہرہ نصیب
ہادی راہ مستقیم ہے وہ — اوس سے راضی خدا اور اسکا حبیب
اہل حق کے لیئے چراغ ہدا ہے — گمرہون کے لیئے ہے عمدہ ادیب
لکھی ہے وہ کتاب لاثانی — جس کی ثانی نہین بعید و قریب
جوش تاریخ بے عدیل اوسکی — لکھ بھی دو سے - ہادی عجیب و غریب
۱۳۲۲ھ

تقریظات علمای کرام

تقریظ جناب قبلہ و کعبہ حقائق آگاہ پیر و مرشد عالم معقول و منقول حاوی فروع و اصول واقف حقائق شریعت و طریقت عارف نکات و منازل معرفت و حقیقت حضرت مرشدی مولائی حافظ و قاری کلام اللہ الحق خلیفۃ اللہ مولوی عبد الحکیم صاحب سلمہ ربہ متوطن قصبہ چکی شیخ صاحب ضلع جہلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نصلی و نسلم و علی حبیبہ محمد و آلہ و سلم

اما بعد - آنچہ کہ مولف رسالہ از مناقب غوث پاک نوشتہ است حق است جزاہ اللہ خیر الجزا - البتہ رشحہ از بحار - ورقی از اوراق اشجار - مشتی نمونہ خروار - دانہ از دانہ ہائے انبار - ورقے از بیان اسرار بہجۃ الاسرار آوردہ است - والا مناقب و کرامات ایشان بیشمار است و تصرف جملہ اولیاء اللہ عموماً ثابت است و حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی

قدس سرہ خصوصاً ظاہر ست کہ جناب رضی اللہ عنہ فرمودہ اند کہ در بلایکہ ہم شیخی باشد و در جنایت
ہم شیخی مے باشد و در جملہ مومنین در ہر ملک و بلاد شیخی مے باشد و من شیخ الکل ہستم پس
ہمچنین ازین قوم مبارک در حیات و ممات امداد و استمداد و استعانت جائز است و در پیش لطافت
روحانیت ایشان دور و غائب و سخت و مشکل نیست بلکہ ہمہ چیز حاضر و بر ہر شئے قادر است
از آیہ بلند پایہ یحبہم و یحبونہ و حدیث ہم قوم لا یشقی جلیسہم مترشح میگردد چنانچہ علامہ عبد الرحمن جامی علیہ
الرحمہ در نفحات نوشتہ است و از خواجہ بلاگردان بہاء الدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است
کہ خواجہ عزیزان علیہ الرحمہ میفرمایند کہ زمین در نظر اولیاء اللہ چون سفرہ ایست و ما میگوییم کہ ہمہ زمین چون روئے
ناخنی است ہیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست فتامل و السلام خیر ختام ۔ فقیر عبد الحکیم عفی عنہ ۔

تقریظ مولوی مفتی غلام مصطفے صاحب سلمہ امرتسری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی یلہمنا الصدق و الصواب والصلوۃ والسلام علی حبیبہ و رسولہ الذی الیہ المآب و علی الآل
والاصحاب و علی امام الائمہ ابی حنیفہ و سائر اولیاء اللہ الوہاب الی یوم الحساب ۔

اما بعد ۔ باید دانست کہ احقر بر بعض مقامات عدیدہ رسالہ قطبیہ معہ شرحش کہ تالیف اخویم معظم مولوی
پیر عبد السلام الحنفی مذہباً و الچشتی النظامی مشرباً و الکشمیری الاحمد اکملی وطناً اصلیاً و الشملوی اقامتاً سلمہ اللہ
السلام لیے یوم القیام و حفظہ عن شر کل غوی و لئام دیدم و از کلمات حسنہ و اسرار مطہرہ
حضرت غوث صمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و ارضاہ عنا
قلب مے ضیا رخود را ضیا دادم ۔ کیف لا ہی کلمات تکلم بہا لسان الغیب من وقع فیہ وقع فی الضلالۃ
والریب و ہو بحر المعارف والاسرار الالہیۃ التی ہی انور من الکواکب الدریہ وما ادراک ما الکواکب
الدریہ کواکب لا شرقیۃ ولا غربیۃ ہا ہا ۔ پس اے مشتاقان کلمات اولیاء و صلحاء بیائید و این سلک
مروارید علوم و اسرار را بگیرید ۔ درین زمانہ مظہر فساد دین و دنیا کلمات ابرار خواندن و ہمچو رسائل

وکتب زیر نظر در آوردن از بس فایدہ بخش مے افتد۔ ع من نصیحت کردمت باور تو کن۔ سخنان و وساوس فرقہ مبتدعہ نجدیہ را بدل خود جائے مدہ این فرقہ شنیع تفرقہ بر عہدہائے اولیا رچہ غوثیت وچہ قطبیت اعتراضہا دارند۔ مرجع تمام آن خرافات ہمین ادعائی شرک است وران این بیچارگان آنچہ کنند وچہ گویند۔ این کلمہ شرک و فتوے شرک بر اہل اسلام وراثۃً از روحانی جد بزرگوار خود بایشان رسیدہ است۔ العیاذ باللہ۔ نمیدانند کہ اطلاق ہمچو الفاظ بر غیر اللہ مجازاً بوقوع آمدہ و مے آید۔ الحمد للہ این فرقہ کہ خود را اہل حدیث و اہل القرآن والحدیث وگاہے اہل القرآن مے نامند۔ از عقل و نقل بمراحل دور او فتادہ ایشان را مے بایست کہ خود را اہل حدیث نقل مے خواندند لیکن از انجا کہ ہر یک غرور انیک مے پندارد کہ بدی او بنہایت رسیدہ باشد بر بدی خود واقف نشدہ دیگران را بغیر اہل حدیث وغیرہ یاد میکنند حاشا وکلا۔ اہل سنت وجماعت غیر اللہ را غوث حقیقی و یا مختار کارخانہ قدرت لم یزلی وسہیم کار ہرگز نمے انگارند۔ وخلاف نص قرآنی "تبارک الذی بیدہ الملک" خیال ندارند۔ فردے از افراد اگر کسے را باو سبحانہ در صفتی از صفات مختصہ او تعالی مماثل ومشابہ دانستہ باشد وبال و نکال آن بر اوست نہ بر فرقہ اہل سنت۔ فرقہ اہل سنت متبع قرآن و حدیث است از عقاید شرکیہ و بدعیہ مبرا است۔ این فرقہ ہوائیہ ناریہ نیست کہ در توحید شان رخنہ راہ یافتہ باشد۔ بلکہ این جماعت و حزب اللہ بیخ کن شرک و بدعت سیئہ باقی ماند۔ استمداد و استعانت از غیر وآن سلفاً و خلفاً جایز است و منکر آن تفسیر عزیزی در بیان و ایاک نستعین بہ بیند کہ چگونہ تصریح کردہ اند و ہمچنین قاضی ثناء اللہ و شاہ ولی اللہ وغیرہم علیہم الرحمۃ

فاعتبروا یا اولی الابصار۔ فقط

حررہ الراجی الی رحمۃ اللہ الاحد ابو الحسن غلام المصطفی الحنفی القاسمی الامرتسری عفی عنہ

وعن اسلافہ وبارک فی اخلافہ۔

تقریظ مولینا و اولینا شرافت پناہ فضیلت دستگاہ محمد احسن الدین ابو النصر المعروف بمولوی سید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی سلمہ ربہ ابن عالم الفاضل الکامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی سید قادر علی القادری الچشتی الدہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الاکبر العلی الولی الاعلی والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محبوب رب العالمین امام الاولین والآخرین رحمۃ للعالمین احمد ن المجتبی محمد ن المصطفی وعلی آلہ واصحابہ البررۃ التقی النقی وعلی اولیاء امتہ وعلماء متبعی سنتہ الذین سلکوا مسلک شریعتہ بالارشاد والہدایہ وفازوا بمدارج العلیا ومراتب الاقصی - اما بعد میگوید فقیر حقیر اسیر نفس شریر خادم العلماء والفقراء مذنب المخطی الراجی الی رحمۃ ربہ القوی الاکبر علی الوفی الولی محمد احسن الدین ابو النصر المعروف بسید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی ابن عالم فاضل کامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی قادر علی القادری الچشتی الدہلوی غفر اللہ لہ ولآبائہ واسلافہ کہ کتاب مستطاب باصواب کوکب دریہ شرح قصیدہ قطبیہ حضرت غوث الثقلین امام الحرمین محبوب سبحانی قطب ربانی السید السند محی الدین ابی محمد سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ ـ آن کوکب دریہ مؤلفہ جناب مولینا وبالفضل اولینا فاضل اجل واقف فروع واصول حقایق معارف آگاہ مولوی محمد عبد السلام صاحب الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکاشمیری سلمہ ربہ وایدہ اللہ تعالی باولیاء ومحبتہ ابدًا دیدم کما ینبغی مطالعہ کردم حق است آنچہ کہ نوشتہ است والحق احق ان یتبع واولیاء اللہ ومحبین شان در دنیا وعقبی مسرور اند کما یتبادر من قولہ تعالی - الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون - وامداد واستمداد از اولیاء سلفا وخلفا جایز است وایشان مظہر عون الہی ہستند وتصرف ایشان احیاءً وامواتًا باقی است وروحانیت شان چنان لطیف است کہ سخت دور تکلیف

ومشقت و فرحت ہمگی یک سان و ہر مشکل از ایشان آسان وہم متصرفون باللہ وکراماتہم ومدارجہم ثابت وموہوب عند اللہ والسلام علی من اتبع الہدیٰ ۔ وانا الفقیر المحتاج الی رحمۃ ربہ القوی سید محمد اکبر علی الدہلوی عفی عنہ وعن والدیہ ولجمیع المؤمنین آمین ۔

تقریظ عالم معقول و منقول صاحب فضل و کمال موصوف بخلاق حمیدہ معروف بآثار گزیدہ جناب مولوی حاجی غلام محمد صاحب واعظ وکیل مجلس ندوۃ العلما سلمہ ربہ واید اللہ فی سعیہ ابدا آمین

حامداً للہ ومصلیاً ومسلماً علی رسول اللہ

اما بعد ۔ رسالہ کوکب دریہ شرح قصیدہ قطبیہ مصنفہ جناب غوث یعنی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ مصنفہ مخدومی مفتی عبد السلام صاحب ہملوی را دیدم سبحان اللہ شاید و باید واز کمالات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی کتب ہائے کثیرہ عموماً پُر است واز بہجت الاسرار فی مناقب الابرار خصوصاً واوصاف وکرامات وکمالات ایشان شہرۂ عالم است وازچنین مقربان بارگاہ ایزدی ومقبولان حضرت سرمدی استعانت واستمداد احیاء واموات کہ درین اتباع سلف صالحین وخلف کاملین ہست ثابت است واز انبیاء واولیاء اینچنین استعانت کہ توجہ بحضرت حق باشد وایشان را محض مظہر عون الٰہی دانستہ شود مشروع است لاریب فیہ کما صرح فی تفسیر عزیزی تحت آیہ ایاک نعبد وایاک نستعین ۔ وثابت بالقرآن وحدیث فتامل فقط

غلام محمد ہملوی عفی عنہ

تقریظ جامع اوصاف حمیدہ مصدر اخلاق برگزیدہ ممدوح بعلم وفضل مصنف تاریخ کبیر کشمیر جناب حاجی محمد محی الدین ابن ملا محمد احمدی ساکن بلدہ کشمیر صانہا اللہ تعالیٰ عن الآفات والتدمیر

محلہ سرائے بل ضلع امیرا کدل حال وارد کوہ شملہ بکمال حسن عقیدت وجانفشانی سلمہ بتحریر یسات حشمت

الحمد لاہلہ والصلوٰۃ علے اہلہا

اما بعد بر ارباب دانش و بینش بالخصوص محبان و معتقدان و مریدان جناب محبوب سبحانی قطب ربانی الشیخ سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعن معتقدیہم و مریدیہم اجمعین مژدہ فرحت افزا باد کہ الحمد للہ والمنہ درین ایام حمید بلطف کردگار مجید رسالہ کوکب دریہ فی شرح قصیدہ قطبیہ مؤلفہ جناب مولینا واولینا مولوی محمد عبد السلام امام و مفتی کوہ شملہ در نظر راقم ہذا السطور در ۱۳۲۲ھ بمقام کوہ شملہ کہ بحسن اتفاق رسیدہ بودم درآمد چند اوراق را بامید عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ مطالعہ نمودم سبحان اللہ خزینہ اسرار نفیسہ و معدن جواہر غریبہ است. کیف لا کہ صاحب قصیدہ سید الاولیاء سند الاصفیاء قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین شیخ سید محمد محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشد کہ شمس الاولیاء است و در مناقب ایشان تصانیف بسیار پراست کہ کمل اولیاء نوشتہ اند و مؤلف رسالہ کوکب دریہ بکمال عرق ریزی نقول معتبرہ و روایات مستندہ جمع آوردہ است جزاہ اللہ خیر الجزاء و آنچہ کہ در آخر رسالہ چند صفحہ درباب جواز استمداد و استعانت مرقوم نمودہ است صحیح است. انبیاء و اولیاء متصرف اند وسائل و استعانت از ایشان بثبوت رسیدہ است چنانچہ صاحب مشکوٰۃ درباب فضل الصدقہ در فصل ثانی بروایت جابر بن سلیم آوردہ است کہ بمدینہ رفتم و دیدم کہ مردم اتباع او در ہمہ قول و فعل میکنند قلت انت رسول اللہ فقال انا رسول اللہ الذی ان اصابک ضر فدعوتہ کشفہ عنک وان اصابک عام سنۃ فدعوتہ انبتہا لک واذا کنت بارض قفر او فلاۃ فضلت راحلتک فدعوتہ ردہا علیک الخ گفتم من بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آیا تو رسول خدائی پس فرمود آنحضرت من رسول خدایم رسول آنخدائی کہ اگر برسد ترا زیانے پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زیان را و فتح وضمہ تا در دعوتہ ہر دو صحیح است و اگر برسد ترا قحط سالے و دعا کنی تا برویاند برائے تو و اگر باشی در بیابان

مہلکہ یا در دشت۔ پس راہ گم کردشتر تو پس دعا کنی باز مے آرد حق تعالیٰ راحلہ را وطبرانی حدیث اعینونی
یاعباد اللہ ثلاثا امداد کردہ واستعانت دادہ شود خواہ از ابدال یا رجال الغیب یا ملک انتہیٰ وایضاً در مشکوٰۃ
درباب من لاتحل لہ المسئلۃ عن ابن الفراسی ان الفراسی قال قلت لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اسأل یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وان کنت لابد
فسئل الصالحین رواہ ابو داؤد والنسائی۔ فراسی خواست کہ از مردمان سوال کند حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم منع فرمودند۔ بر تقدیر اگر باشد ضرورت پس از صالحین بخواہ کہ صاحب ہمت وکرم ہستند وقوت
شان حلال وطاہر میباشد۔ ودر مشکوٰۃ درباب فضل الفقرا بروایت ابی ہریرہ رضی قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی اللہ لابرہ اللہ رواہ مسلم یعنی بسا
ژولیدہ موی گرد آلودہ راندہ شدہ از درہا از جہت غایت حقارت از در آمدن مدفوع ومطرود باشد
از حضور محافل ومجالس اگر سوگند خورد برخدای ہر آئینہ راست گو میگرداند وی تعالیٰ او را در سوگند حاجت شود
از اینہا میطلبند ومییابند پس شیأ للہ گفتن وامداد کن دخذ بیدی واستمداد واستعانت ازینہا صحیح جایز است
وہمین است اعتقاد ما واسلاف ما واساتذہ ما علیہم الرحمۃ آمین حررہ الراجی الی رحمت رب المبین مسکین حاجی
محمد محیی الدین عفی عنہ

تقریظ جناب عالم باعمل فقیہہ متورع ونیکو سیر وخلیق بخلق حسن مولینا مولوی احمد بخش صاحب سلمہ ربہ

باسمہ سبحانہ مسکین نے یہ رسالہ شرح قصیدہ قطبیہ کا ملاحظہ کیا اولاً وآخراً صحیح پایا عقیدہ اہل حق یہی ہے اور
جو لوگ اولیاء اللہ کو بعد انتقال کالجماد جانتے ہیں باطل ومحض افترا ہے کیا انکی ولایت مسلوب ہو جاتی ہے
العیاذ باللہ من مثل ہذا القول المنکر بلکہ انکو بعد موت زیادہ قرب بذات پاک حق کے ساتھ پیدا ہوتا ہے اون سے
استعانت واستمداد جیسا کہ انکی حیات میں ویسا ہی بعد ممات کے جیسا کہ تفسیر عزیزی وتفسیر قاضی ثناء اللہ علیہم الرحمہ سے
ثابت ہوتا ہے کوئی اگر اسکو بعد اوت قلبی نہ سمجھے تو مضایقہ نہیں وہم اغنیاؤن باللہ تعالیٰ محمودون مقبولون

عنداللہ تعالیٰ اللہ بس باقی ہوس۔ راقم راجی رحمت رب العرش مسکین احمد بخش عفی عنہ مقام بوبیاں
مرزیان تہاکلر تحصیل کہوٹہ ضلع راول پنڈی الحال امام باڑی نمبر ۲ چھاؤنی جتوک ضلع شملہ۔
۲۵ شعبان المعظم ۱۳۲۲ھ۔

تصحیحات علمائے کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال۔ چہ میفرمایند علمائے دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت کہ زید بلا اعتقاد فاعلیہ بالذات از حضرات صوفیہ و مشایخ استمداد و استعانت نماید مثلاً شیئاً للہ یا شیخ سید عبدالقادر جیلانی و یا خذ بیدی شیئاً للہ و یا امداد کن پس اینچنین اعتقاد در شریعت و استمداد از ممدوحین کثرہم اللہ تعالیٰ و اطال اشجارہم و نفعنا من فیوضہم و برکاتہم روا است یا نہ۔ بینوا الجواب توجروا الصواب۔

الجواب وہو الموفق للصدق والثواب

دستخط قاضی احمد علی صاحب بدایونی عفی عنہ

الحمد للہ عز شانہ۔ بروئے شریعت اینچنین استمداد روا است و کبرائے علمائے و صلحائے استمداد را ازین آیہ بلند پایہ تمسک فرمودہ اند ولو انھم اذ ظلموا انفسھم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لھم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما۔ کما نقلہ العلامۃ السبکی فی کتابہ شفاء الاسقام و این حدیث ہم مستند فرمودہ اند اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ کما رواہ العلامۃ محمد بن محمد الجزری فی کتابہ

الحصن الحصین وحسنہ صاحب شارح الاذکار للنووی رح واقوال وارشاد وملاحظہ حضرات صوفیہ ومشایخ طریقت وکبرائے حقیقت بسیار است۔ فقط قالہ بلسانہ وفمہ ورقمہ بیدہ وقلمہ عبدہ المذنب العاصی بانواع المعاصی القاضی ابوبکر علی احمد محمود اللہ شاہ الحنفی الچشتی القادری المذاقی البدایونی کان لما الباقی الواعظ المدرس فی جامع البدایون سابقًا ومالک المدرسۃ العلومیۃ ومدرسہا حالاً المرقوم یوم الخمیس الحادی والعشرون خلون شہر الشوال سنۃ الف وثلثمائۃ واثنین وعشرین من ھجرۃ النبویۃ علی صاحبہا الف الف صلوٰۃ وتحیۃ فی البلد الطاہر لاھور۔ +

دستخط مفتی فتح محمد صاحب

موافق اینچنین استمداد از نصوص مفہوم ودر مسلمانان سلفًا وخلفًا متوارث است ممنوع نمی تواند شد وامثال آن مسایل بسیار است کہ بنوعی واعتقادے جائز است وبدیگر صورت واعتقاد حرام پس از چنین استمداد محروم ماندن بجز محرومی نیست۔ واللہ اعلم۔ کتبہ فتح محمد تائب لکھنوی عفی عنہ

دستخط مولوی احمد صاحب مدرس اول در مدرسہ نعمانیہ لاہور

مطلق استمداد ممنوع نیست۔ غلام محمد مدرس مدرسہ نعمانیہ لاہور

دستخط مولوی محمود صاحب

الجواب صحیح۔ محمود عفی عنہ ساکن گنجہ تحصیل کھاریان ضلع گجرات۔

دستخط مولوی عبداللہ صاحب

درست ہے۔ فقیر شیخ عبداللہ از چک عمر گجرات پنجاب بالقلم خود

دستخط مولوی محمد شریف صاحب

المجیب مصیب۔ ابویوسف محمد شریف کوٹلی لوہاران ضلع سیالکوٹ۔

دستخط شمس العلماء ممدوح الفضلا مفتی ولی محمد صاحب جالندہری عفی عنہ

استمداد و توسل بانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام و اولیاء کرام جائز است و دلائل آن در رسالہ صولۃ حنفیہ مرقوم است۔ حررہ الفقیر المفتی ولی محمد جالندہری عفی عنہ ۱۲

دستخط مولوی غلام اللہ صاحب قصوری

اصاب من اجاب۔ راجی الی رحمۃ اللہ اضعف عباد اللہ غلام اللہ قصوری عفی عنہ

دستخط مولوی محمد حسین صاحب پسروری عفی عنہ

الجواب صحیح۔ محمد حسین پسروری عفی عنہ

دستخط ملا محمد عبد اللہ شاہ حکیم پشاوری

جواب مطابق احکام سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین حکیم محمد عبد اللہ پشاوری۔

دستخط مولوی محمد کریم الدین صاحب برادر محمد حسن صاحب مرحوم فیضی مقیم رتھین ضلع جہلم

اصاب من اجاب۔ محمد کریم الدین عفی عنہ رتھین ضلع جہلم

دستخط مولوی خیر الدین شاہ صاحب امرتسری

اعانت حقیقی عند اللہ و مجازی از اہل اللہ عقیدہ اہل ایمان است۔ احقر العباد خیر شاہ عفی عنہ

دستخط مولوی عبد الغفور صاحب راولپنڈی

اصاب من اجاب۔ عبد الغفور راولپنڈی عفی عنہ

دستخط مولوی سراج الحق صاحب گورداسپوری عفی عنہ

ہر چہ کہ مفتی فتح محمد صاحب نوشت مطابق آن صحیح است۔ سراج الحق عفی عنہ

دستخط مولوی فاضل محمد محی الدین الصدیقی عفی عنہ

ہر چند کہ مرضی اللہ کیا اعمال صالحہ اور اذکار اور اعیان صالحین وغیرہ مثل لگنے چاندی حسمین وال مبارک

دستخط محمد محی الدین [illegible] الجواب صحیح [illegible] عفی عنہ

دستخط مولوی غلام [illegible] صاحب امرتسری — الجواب صحیح

دستخط مولوی عبد العزیز صاحب [illegible] — الجواب حق والحق احق ان یتبع ۱۲ عبد العزیز عفی عنہ

خیر الصالحین صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے شرعاً درست ہے بلکہ امور ہے کیون نہ ہو کہ الحمد للہ رب العالمین الآیہ ایاک نعبد و ایاک نستعین تک باعث وصول اور حضور عبد فی حضور اللہ ہے یہان سے ہے الحمد للہ وہ حالت غیبوبیۃ سے معرض حضور مین پہونچکر متوسل اوصاف پاس ایاک نعبد و ایاک نستعین مخاطب حضوری کرتا ہے۔ پس توسل بصالحات مخالف حصر استعانت من اللہ نہین ورنہ مضمون آیۃ کریمہ سے ربط ہوگا۔ پس حضرت مجیب مصیب بالحق ہین فقط واللہ اعلم کتبہ الاحقر محمد محی الدین الصدیقی الحنفی مدرس مدرسہ نعمانیہ امرتسر بقلم خود۔

دستخط مولوی محمد نسیم گل قندہاری عفی عنہ

اصاب من اجاب جزاہ اللہ خیراً۔ محمد نسیم گل قندہاری عفی عنہ

دستخط مولوی نور احمد صاحب پسروری حال امرتسری امام مسجد شیخ بدہا صاحب مرحوم۔

جواب صحیح است زیرا کہ مولینا شاہ عبد العزیز در تفسیر خود تحت آیۃ و ایاک نستعین فرمودہ اند لیکن دریجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و اورا مظہر عون الٰہی ندانند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و اورا یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ عین استعانت بحق است لاغیر ۱۲ نور احمد عفی عنہ پسروری حال مقیم امرتسر امام مسجد شیخ بدہا مرحوم ۱۲

قطعہ تاریخ طبع از مصنف رسالہ سلمہ

شکر للہ ختم شد شرح قصیدہ بی ریا	ملہم غیبی بشارت داد از ام الکتاب
از عنایتہا و از الطاف شیخ الاولیا	جایز الاستمداد عند الانبیا و الاتقیا
	۱۳۲۲

تمت تمام شد

باعث جمع و تالیف این رسالہ از حضرات سادات و مشائخان با برکات و صالحان و عاشقان دل
روشن دل و مریدان و معتقدان خاندان قادریہ علیہ عالیہ و حضرات خاندان چشتیہ نقشبندیہ باعتبار
اگرچہ این نعمت برائے ہمہ مردمانِ اہل نسبت مانند غذای ملیح است اما برای خاندان این سلسلہ
کثر اللہ اشجارہم لذیذ تر است حق ہمین است کہ بر اہل خوش عقیدہ ہمہ خاندان است از ہیچ جہت فرق
نیست بلکہ تحفہ نکریان است امید است کہ در مطالعہ این رسالہ مرید صادق و معتقد واثق را کہ
محبت جناب سرور اولیا محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ
عنہ و ارضاہ عنا فیضی چنان حاصل شود کہ اللہ تعالی از آن فیض و برکت وافر در ہمہ احوال دنیوی و اخروی
سرفراز و ممتاز خواہد فرمود و بد عقیدہ را چونکہ او خود دشمن جان و ایمان خود است فایدہ نمی دہد بنا بر
مستحق این رسالہ اہل خوش عقیدہ اند نہ اہل بد عقیدہ۔ و بفرستادن ٹکٹ یک آنہ بشرط التعریف جامع
و پتہ پورہ انشاء اللہ تعالی فرستادہ آید و ہیچ یکے قصد طبع وے بے اجازت نفرماید ورنہ ذمہ
نفع نقصان او خواہد شد۔ وما علینا الا البلاغ والحمد للہ اولا و آخرا وصلی اللہ علی حبیبہ و آلہ و صحابہ اجمعین
آمین ۔ مورخہ بست و چہار ماہ مبارک و محترم ذوالقعدہ ۱۳۲۲ ہجری مقدس

الراقم
فقیر پیر عبد السلام عفی عنہ امام مسجد قطب واقعہ کوہ شملہ